

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالعظیمؑ

۸۸

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیشد
شهرالمسائل ۱۳۳ بدیع

این مجموعه مکاتیب مبارک حضرت عبدالبهاء روح مساواه
راسرکار خانم قدسیه انصاری علیها بقاء الله در تاریخ
۳ شهر العسائل ۱۳۳۲ مطابق با ۲۲ / ۹ / ۱۳۵۰ ما نفا مرحمت
و پس از تسوید اعاده شد •

هو الله

سپس ویایش پاک بر دانی رهزرا که بنیان آفرینش را بر ظهور و کمال
مقدمه عالم نهاد که هویت عیب نبود و آثار و احکام
و افعال و اعیان در سر از در عرضه نمود مشهود کرد و انواریت
گفت کنز اخصیاً فاحببت ان اعرف از مطلع صبح عیان
نمایان شود و محمد و نعت کلمه حقیقت شاخصه بزرگوار را لایق
گشت حقیقت جهان الهی و تیر عظیم عالم نای در مرکز است
رحمانیت و مطلع آثار با بهره حضرت احدیت است و بطور شش
فخلف الخلق لا اعرف در خیز شهود تحقق یافت و قری
الآخر آمده را از نزلنا علیها الماء اهتزت وربت و امنت من قبل
زوج هیچ در این آیات و اوقات چون بعضی و قایع الحجاب
کل شریع که محضت بنیاد نهانی و لادم بنیان بر حمانی است از
بعضی نهاد آمان و خیر دان و شورمان و نسیه جویمان سرزده در
مبین الهی را بجهان نموده و لوله از و به بر آنجهت اهل ایران را در پیش هم

امم دنیا از بیکانه و آشنایان نموده سبحان الله و عجبی شبانی
 نمایند صفت کرکان دارند قرآن خوانند و روشن درندگان
 صورت انسان دارند و نیز حیوان پسندند و اذقیل لهم لا تقفوا
 فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لکن لا تعلمون
 لهذا لازم شد که محله در اسما س این بزدان بیانی رود و سبب
 پریشی و بیداری یاران ذکر می شود این شهود واضح
 است که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوت و استعداد ظهور
 دو نوع کمالات موجود یکی کمالات فطریه که من دون و ^{مطهر}
 ایجاد الهیت و دیگری کمالات کسبیه است که در ^{طینت}
 مرتبه حقیقی است در میان خارجه خطه نمایند که در تجارت و از بار
 و آثار یک طراوت و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه ^{موجود}
 و دیگری نصارت و صلاوت زاید الوصف است که به تربیت ^{عیان}
 عنایت در آن شهود چه اگر بحال خود گذشته شود و ^{حکمل} و احیاء
 کرد و کل و شکوفه بخشاید و مریخ بخشاید و سایه روشن کرد

۳
ولکن چون در ظل تربیت و عنایت مربی در آید بستان و ستاین
شود چمن کاشن گردد از بار و آثار برون آرد و کل و بر این
روی زمین بیاراید بجم چنین جمعیت بشریه و هیئت جامعه
انسانیه نیز اگر مجال پیشترک شود چون حضرت محمدر شود
زمره بجامع و سباع معدود گردد درنده کی و تیز چکی و سحر خاره
بیاموزد و در شصت صرمان و طغیان نبوزد
انسان در بستان آفاق و کواکب سخن خوانند و از علل فرشته
سقیم و ناتوان هیاکل متفکر بنسبیا و اولیا ادیب سخن چنانچه
و طبیب شفاخانه حضرت یرقان بشیر عنایتند و اقیان فلک
هدایت تا شعله نورانی بحال معنوی صوری که در حقیقت زجا
انسانی فرسوده محمود است ببار موقده آهی بر آید و مرد و مرض
مرفه بغایت فیض حکایه و روح خیال زایل گردد
پس این دلیل جلیل بوضوح پیوست که سخن انسانی بر تربیت
و عنایت مربی حقیقی لازم و نفوس بشریه اصحاب و رابط و مانع
ورا

۴
در ادع و مشوق و سائق و جاذب واجب چه که باغ افرین
به تربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیت است
عادلہ حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیابد

و این ادع و مانع و این ضابط و رابط و این قاید و سائق بدو قسم
منقسم حافظ و رادع اول قوه سبب است که متعلق بعالم جسمانی
و مورت سعادت خارج عالم نبات و سبب محافظت
جان و مال و ناموس شبری و علت عزت و علو منقبت بیست
جامعه این نوع جلیل است در مرکز رفق و مشفق این توادری است
و محور دایره این موهبت ربانیه خسروان عالم و انسانی کامل و دراز
عاقل و سزای شکر باطل میستند

و مرتبی و ضابط نای عالم انانیتیه ریحانیه و کتب منبره
سمائیه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علماء و ربانی چه که این موهبت
وحی و مطالع الهام مرتبه قلوب وار و اخذ و معتدل انجمن محسن
اطوار و مشوق برابر یعنی این نفوس مقدسه چون قوای روحانیه

نفوس انبیه را از شامت اخلاق و رذیله و خلقت صفات
 و کثافت عوالم کونیه نجات داده و جانان شبریه را با نور منقبت
 عالم انبیا و شئون رحمانه و خصائل و فضائل ملکوتیه منور نماید
 تا حقیقت نورانیه فتبارک الله احسن الخالقین منقبت
 تقدیر فیما الانسان فی احسن تقویم در عوالم مقدره انبیا تحقق
 اینست بفریضات جلیده این مطالع آیات الهمیه جانان حقیقت
 صافیة لطیفه انبیه مرکز نزوحات مقدره رحمانیت کرد
 و بنیان این لطایف مقدره بر امور روحانیه و جانان و جانان و جانان
 است تعاقبی شئون جهانیه و امور سیاسی و شئون دنیوی نبوده
 بلکه قوای قدسیه این نفوس طیبه طاهره در حقیقت جان و وجدان
 و هویت روح و دل نافذ است نبات و کل و آیات آیات این
 این جانان مجروده در ضمای جانفرازی روحانیه منفعه خالده
 ترابی مدخلی در امور حکومت و رعیت و راس و موسس نبوده
 و دارند بنفحات قدسیه الهمیه مخصوصند و بفریضات معنوی حقیقت

صدماتیه مانوس مدخله در امور ساثره نخواهند و منتهی به
 میدان نهمت و ریاست زنند چه که امور سیاست و حکومت
 و مملکت و رعیت را مرجع محرمیت و مصدر معین و بدایت
 و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصال و فضائل است
 مرکز مقدس و منبع شهنشی این نفوس تعلقی با امور سیاسی ندارند
 و مدخله نخواهند نیت در این کور اعظم ورشد و بلوغ عالم این
 چون بنیان مصوص در کتاب الهی مصوص است و باین تصریح
 و برهان لامع کل باید او امر حکومتی را خاضع و خاشع و پائیه سیر
 سلطنت را منقاد و طایع باشند یعنی در اطاعت شهماران
 رعیت صادق و بنده موافق باشند چنانچه در کتاب عبودیت
 و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که امرش قاطع و بخشش سلطع
 و بخش صادق و صادق است بخش صریح منفر ماید امر مصوص است
 یا اولیاء الله و امنائهم لعلکم بمطابقه قدرت مطالع
 عزت و ثروت خند در باره ایشان در عاکنده حکومت ارض آن

نفس غایت شده و قلوب را از برای خود مقرر شد تراغ
و جدال را نخی فرمود نھیاً عظیماً و الکتاب بذال امر الله فیهما
الأعظم و عصمه من حکم الحق و زینة بطراز الاثبات انه هو العظیم
مطالع حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف فرزند بر کل اعانت

آن نفوس لازم

و هم چنین در رساله صریحی که مخاطباً بعضی از علما میفرماید که فقره
از آن رساله مبارکه است **جال یا حضرت سلطان**
حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با این خراب فکار و فایده این
مظلوم امام کعبه الهی عهد نماید از این ضرب جز صداقت و آقا
امری ظاهر نشود که معایر رای جهان ابدای حضرت سلطان باشد
هر شئی باید مقام سلطنت را از خطه نماید و در آن خاضع باشد
و با امرش عامل و حکمش متمسک سلطنت ظاهر قدرت و رفعت و
عظمت الهی بوجه و مستند این مظلوم با احدی نداشته نموده
کل در این فقره شاید و گواهند و لکن بلا حقه شیون سلطانین عند

عذرت بوده و از کلمات انبیا و اولیا واضح معلوم شد
 حضرت روح علیه السلام عرض نمودند یا روح الهی سجزان
 تعطی بجزیه لقیصر ام لا قال بے ما لقیصر لقیصر و بالله لیس
 منع نفرمودند و این دو کلمه یکی است و متبصرین چه که مایه

اگر من عجب الهی نبوده نمی میفرمودند
 و هم چنین برای مبارکه طبعوا الله و طبعوا الرسول و اولی الامر
 مقصود از این اول الامر در مقام اول و رتبه اول آمده صلوات
 علیهم بوده و شند ایشانند مظاہر قدرت و مصادر امر و محاز
 علم و مطالع حکم الهی و در رتبه ثانی و مقام نایه ملوک و سلاطین
 بوده اند یعنی ملوکی که بنور عدل شان آفاق منور و رؤس است
 امید آنکه از حضرت سلطان نور عدل اشراق نماید که جمیع اجزای
 امم را احاطه کند کل باید از حق ار برترین بطنند آنچه را که الیوم سزاوار
 الهی استیدی و سندی و مقصودی و محبوبی است ملک بالاسرار
 الهی کانت مکتوبه فی عملک و بالآیات التي منها تضرع عرف

عنايتك وبأموال حجر عطاك وسماء فضلك وكرامك وبالذماء التي
 سكنت في سبيك وبالأكباد التي دابت في جفك ان تؤيد
 حضرة السلطان بقدرتك وسلطانك لم يظهر منه ما يكون باهيا
 في كتبك وصحفك والواحد ايرت خنديه بيد اقدراك
 ونوره بنور معرفتك وزينه بنظر اذراك انك انت المقدر
 على ما تشاء وفي قبضتك زمام الاشياء لا اله الا انت الغفور الكريم

حضرت پورس قدس رساله باال و ميميه نوشته

تضع كل نفس للسلطين العاليه فانه لا سلطان الا من الله والسلطين
 الكائنه انما يشها الله فمن يقاوم السلطان فانه يعاند ترتيب الله
 الا ان قال لانه خادم الله لم يستقم الذي ينفذ الغضب عليه من قبل
 اشر ميفرايد ظهور السلطين وثوكت واقدرشان مرعوب الله
 بوده در احاديث قبل هم ذكر شده آنچه كه علماء ديده و شنیده اند
 نسئل الله تبارك و تعالی ان يؤتيدك وينج على التمسك بانزل
 من براء عطاء الله رب العالمين پس ای اجابای الهی سبحان

۱۰
بجان و دل بپوشید و به نیت خالصه و اراده صادقه خیر
خواهی حکومت و اطاعت دولت دیدید بجا بنامید این امر تمام
فرائض دین مبین و خصوص قاطعه کتاب عقلمین است این
معلومست که حکومت بالطبع راحت و آسایش عینت خواهد
و نعمت و سعادت اهل جویید و در حفظ حقوق و عبادت تبعه وزیر
کستان راغب و مائل و در دفع شرور متعديان باقی وصال
است زیر اغرت و ثروت رعیت شوکت و عظمت وقت
سلطنت با بهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح اهل کشور
نظر علیحضرت شهباز است و این قضیه امر فطری است و اگر
چنانچه فتوری در حجت اهل و قصوری در نعمت و سعادت اهل
و ادان حاصل کرد این از عدم کفایت پیکاران و ثروت پیکار
و جهالت بدخواهانی است که بواسطه علم ظاهر و در فنون تحصیل ما
و محرک فتنه در اول و آخرند لکن کانت نامتة لعن الیمن
اقطعها این جمیع مخیردان یعنی پیشوایان بنجاه سال است در منحا

و منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت باین
حزب مظلوم تمت فساد میدادند نسبت عناد و آوازشند
که این حزب مجرب عالمند و منفذ اخلاق نبی آدم فتنه آفرینند
و مضرت علی الأطلاق علم عصبانند و زاریت طغیان دین
و دولتند و عهد و جان عریت مقتضای عدل الهی ظهور و
وضوح حقیقت هر حزب کرده بود تا در آنجمن عالم معلوم و مشهور
کرد که مصلح کیست و منفذ که فتنه جویان چه قومنند و منفذ
کدام کرده و الله تعالی مصلح من المصلح خویش بود که حکمت
تجربه آید به میان همه روی شود آنکه در او عیب باشد
حال ای اجبای الهی بشکر آنکه این الطاف زبانه بردارید
که عادل حقیقی پرده از روی کار هر فرقه برانخت و سراسر کتب
نفس چون کولک باهر شهود و ظاهر کردید حمد الله تم شکر
له و سوال آنکه و لطیفه شما و فرضیه فقها منوط بهت امور روحیه
و ترویج شئون رحمانیه است و هر وقت علمای دین می

بسین و ارکان شرح متین در عالم سیاسی منجلی بستند
 و رأیی زدند و تدبیری نمودند شتیت شمل موحیدین شدند تفنن
 جمیع مؤمنین کشت نائره فساد برافروخت و نیران عباد و جنابا
 بسوخت مملکت تاراج و تالان شد و عریت اسیر و دستگیر
 عوامان در اواخر ملوک صفویه علیهم الرحمة من رب البریه علما
 در امور سیاسی ایران نفوذی نخواستند و علمی افراختند و تدبیری
 ساختند و راهی نمودند و دری کشوند که شامت آن حرکت
 مورث مضرت و نتیج هلاکت گردید حمالک محرومه جولا نگاه
 قبائل ترکمان کشت و میدان غارت و استیلا می فغان کشت
 مبارک ایران مستحرم مجاوره گردید و تسلیم صلح در دست
 بیگانه افتاد سلطنت قاهره معدوم شد و دولت با بهره مفقود
 کشت ظالمان دست تطاول کشوند و بدخواهان قبضه
 و ناموس و جان نمودند نفوس مقبول کشت و مهال سهوب
 بزرگان منضوب شدند و اعلان منضوب معموره ایران میرا

و دسیم جهانبانی مقدر سرید یوان زمام حکومت در دست
 درنده کان افتاد و خاندان سلطنت در زیر نخب و شمشیر
 خون خواران پرده نشیمان اسپر شدند و کوه دکان و تکمیر
 این ممره مدخله علمای دین و فضیلهای شرح متین در امور سیاسی

و نوبت دیگر علمای همت به هدایت

حکومت علیحضرت آقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه
 ریختند و بر فروغ ایرانیان خاک مذلت نختند در تعیین سلطنت
 رأی زدند و در شکویش از زبان نغمه و نوای بنویختند عریه
 و وضو ضائی چند بستند و علم اختلاف بر فرختند طوفان طغیان
 برخواست و سیل فتنه و آشوب ستولی شد بهرج و مرج شد
 رخ نمود و موج عصیان اوج آسمان گرفت سران قبایل سر
 سروری افروختند و تخم خصومت در گشت زار سحکت گشتند
 و بجان بیکدیگر افتادند و امن و امان سلو شد و عهد و پیمان
 مفسوخ گشت و سامانی نماند و امن و امانی نبود تا آنکه واقعه

واقعه فاصله کرمان بوقوع پیوست و غوا فتنه و فساد
بنیست قطع دابر قدم فائقین شد و قلع ژئنفدین گشت

واقعه ناله در زمان خاقان مغفور بود

که پیشوایان بازرز لرزه و ولوله آید خستند و علم منحوس بر آید خستند
و ساز جهاد باروس ساختند و باطل و دهل قطع بل نمودند تا
سجد و دوشخور رسیدند چون آغاز هجوم نمودند بر جوی کر خستند
و در میدان جنگ بیک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند
و عارف از خست یار کردند و چون جراتش و اعجازش منقطع
در شو طی رود آرس و پهن شست مغان سرگردان و پریان شدند
و نصف ممالک آذربایجان و آذربایجان و دریاها نذران باد دادند
و مدار عبرت عظیم واقعه مخزن حضرت

عبد العزیز خان جلالتش میان مظلوم است که در او خراباشین و پان
است عثمانیان بنامی طغیان گذشتند و رأیت عدوان بر آید
از روی جنون حرکتی نمودند و در مصام امور داخل و شکر گیتی خوا

خواستند فتنه مایه بختند و با رجال دولت بر او خیمند دین
مبین و شرح مستین را بجهانه ساختند و صلاح مهت بر زبان
رانند و غزل و زرا خوانستند و بنیان نضای و مروت بر آن
خیر خوانان راد و ر نمودند و بد خوانان را سرر صادقان را
مغضوبات نمودند و خائنان را محبوب امت و چون مقصد
خویش موفیق شدند رحم در پیش گرفتند تضرع بسیر
سلطنت نمودند و دست تطاول حکمران حکومت کشوند
فوقی بخلج دادند و قلع و قمع برخواستند آبروی مروت
ریختند و عیار ظلم بر نکیند شمی رواد استند که دین مبین را
بدنام کردند و شریعت سید المرسلین را بر روانا ناره فرس
وحسرت از این حرکت در دلهای عالمیان بر فروخت و قلوب
جهان و جهانیان بر مظلومیت آن جهانبان بخت غابت
اصرار بر جنگ نمودند و پنجه و چنگ بیاز نمودند سلاح بستند
و اعلان حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس دولتی

دولتی است مایوس و سپاه لشکرش بکریست بی روح سران
جبانند و مردش ناتوان دولتش بی صولت است و حکومتش
بی قوت و شوکت مامت قاهره ستم و ملت با بهره جواد
کنیم و بنیاد عباد بر اندازیم شهره آفاق شویم و سرور هم و وصل
علا الاطلاق و چون تیاج این حرکات آشکار شد و ممت
این افکار پدیدار قهر مجسم بود و زهر مکر نفیست شخص بود
و نکت دولت و رعیت زمین بجزون بیکانمان رنگین شد
و میدان حرب انتهای گشته منظر مصیب عموم رعیت عالم
با کشیدند و صید هزار جوانان است و نور سیده کان ملک
زهر لاکت چسبیدند چه بنیانهای عظیم که با خاک یکسان شد
و چه خانه‌های قدیم که منقرض و فقیر شد هزاران قریب مجوره
مطموره شد و ولایات آباد خراب آباد گشت خرابین بادست
و شروت دولت و رعیت محو و تاراج دو کرد و رعیت از وطن
مألوف مجبور بجهت شدند و جمع غنیمتی از سران ملک و بزرگان

و بزرگان ولایت بعد از فتح آن ممالک لایه و آستانه ترک نمود
 طغیان خوردگسال و پیران سال خورده بیسرو سامان سرگردان
 دشت و بیابان شدند علمای پر عمر بده که نقره آهنگ
 و حتی علی انجهد میزدند و صدقه اولی فریاد این المهاد و این
 المناس بر آوردند و سحر بقیل از اجر خریل و ثواب حلیک شدند
 و رو بفریاد آوردند و این مصیبت کبری را فراموش کردند بجان
 کسانیکه تدبیر لایه و آستانه و تربیت خانه و کاشانه خویش نتوانند
 و از بیکانه و خوشین بجز بند در محام امور محکمات و عیب مدافعه نمایند
 و در محضات امور سیاسی معانده و چون در جهت تباہی
 از این قبیل و قایح بجد و بی پایان بایی که آسان جمیع خلایق
 رؤسای دین در امور سیاسی بوده این نفوس مصدر تشریح
 احکام الهی هستند تنفیذ یعنی چون حکومت در امور کلیه و
 مقتضای شریعت الهیه و حقیقت احکام ربانیه را استغبار
 نماید آنچه تنبیه از احکام الهیه و موافق شریعت است بسیار

نمایند دیگر در امور سیاسی و رعیت پروری همه طو و ربط مهم
 امور و صلاح و فلاح ملکی و مشیت قواعد و قانون مملکتی
 و امور خارجی و داخلی چه اطلاع دارند

و هم چنین در جمیع عصار و قرون اولی مصدر تعرض با جباء آله
 و تعرض به ثنین آیات الله اشخاصی بوده اند که بظاہر سلبی
 علم آراسته و تقوی خشیه آله از قلوبشان بکاسته بصورت
 دانا و حقیقت نادان و بزبان زاهد و بجان جاهد و بپسم عابد
 و بدل باقد بودند مثلاً در زمانیکه نفس روح بخش میجائی بسم
 عالم را جان بخشید و نفحات قدس عیوی عالم بکار آورد
 مبذول داشت علمای بنی اسرائیل مثل خاوقیا فابرا آن جوهر
 وجود و جمال مشهود و روح محمود زبان عراض کشوند و حترار
 نمودند و تکفیر کردند و ند میخواستند ادیت نمودند و حضرت
 رو آتند حواریون را عقوبت نمودند و اثنه نعمت وارد آوردند
 فتوای قتل دادند و طرد و بپس کردند سنگه و عقاب نمودند و با

و باشد عذاب شهید و دم اطهر شاز اسبیل گردند این تعزیر
و شد و نفقت و عقوبت کل از جهت علمای مهت بود

هم چنین در زمان سمر وجود جمال موعود مزیذ

به مقام محمود حضرت رسول علیه السلام ملاحظه نمایند محترمین
و محترزین معاندین و کابریین علمای یهود و رهبان خود و
جهول حدود بودند مثل ابو عامر رهب و کعب ابن شرف
و نصر ابن جارش و عاص ابن وائل و حنی ابن خطب و امیه ابن
بها ل این پیشوایان مهت قیام بر لعن و سب و قتل و ضرب آن
آفتاب مشرق نبوت نمودند و چنان طغیان در اذیت شمع
آنجناب عالم نهان داشتند که ما اودزی نبی مثل ما اودیت فرمودند
و لسان بشکوه کشوند پس ملاحظه نمایند که در هر عهد و عصر ظلم و ستم
و حصر و جنای شدید و جور جدید از بعضی علمای بیدین بود و که
چنانچه حکومت تعرضی کرد و یا تعرضی نمود جمیع بجز و لمز و شاره
و همز این نفوس بر طغیان بود . و هم چنین در این اوقات

اوقات اگر بنظر دقین در خطه نمایند آنچه اشباح و واقع از آنها
 علمای بی بضافی بوده که از تقوای الهی محروم و از شریعت الهی محجور
 و از ارحم و نیران حد در جوش و خروشند
 و اما دانا میان پاک دل پاک جانند هر یک رحمت نیرانند و موف
 رحمن شمع هدایتند و سراج غایت باز و حقیقتند و
 شریعت میزان عدتند و سلطان امانت صحیح صادقند
 و نخل باسق و فخر معند و تخم سلطع منبوع عرفانند و معین باء
 عذب حیوان مرید بنفوسند و تشر قلوب نادمی اجمند و
 منادی حق بین بنی آدم آیت کبری هستند و رأیت علیا
 جواهر وجودند و لطایف موجود منظر تنزهتند و مشرق عالم
 تقدیس از هستی خاکدان فانی بیزارند و از هوا و هوس عالم
 انسان در کنار در مجامع وجود سیرت محامد و نعت رب
 و دودند و در محفل تجلی و شهود در کوع وجود بنیان الهی را
 رکن کسینند و دین مبین رحمن حسین تشنه کار خد

فراتند و کم کشمان را بیل نجات در حدائق توحیدیه
شکورند و در آنجمن تفسیر شمع پر نور علمای ربانیند و آرا
بنوی و قهآن اسرارند و سرخیل گروه ابرار خلوتگاه ذکر را
صومعه ملکوت کنند و عزت از غیر را و حصول مبارکاه لاهوت
شمرند و مادیون ایشان بسیم جانند و نقش حیطان و ضلله آ
مع علم منصوص قرآن هیئت اجتماعیه شریه بالطبع
محتاج روابط و ضوابط ضروریست چه که بدون این
روابط صیانت و سلامت نیابد و امنیت و سعادت نیاید
عزت مقدسه نهان رخ نماید و معشوق آمال حیره نشاید
کشور و تسلیم آباد گردد و مدائن و قری مرتب نیاید علم نظم
نشود و آدم نشود و نامتواند راحت جان و آسایش وجدان
بیشتر گردد منقبت انسان جلوه کند شمع موهبت رحمان
نیفزود حقیقت انسان کاشف حقایق امکان نکرود و
وقف حکمت کلمه یزدان نشود فنون جیه شیوع نیابد و

واكتشافات عظیمه حصول نپذیرد مرکز خاک و صد افلاک نشود
 و صنایع و بدایع حیرت بخش عقول و افکار گردد شرق
 و غرب عالم مصاحبت تواند و قوه سجار قطار آفاق با
 موصلت نهد و این ضوابط و روابط که اساس بنیان سعادت
 و بدرقه عنایت است شریعت و نظامیست که کافل سعادت
 و ضابط خصمت و صیانت مهیت بشریه است و چون
 دقیقن نمائد و مبصر حدیذ مکر می شهود گردد که شریعت و نظام
 روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاست و الا
 نظام مهیت اجتماعی نگردد و علت آسایش و سعادت جمعیت
 بشریه نشود چه که مهیت عمومی مشابه شخص انسانست چون
 از جواهر فردیه و عناصر مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته
 است بالضروره معرض اعراض و مطرح امراض است و چون
 از علل خلل طاری گردد طبیعت جادون و حکیم فائزین شخص
 دهد توشیح عرض پردازد و در حقایق و دقایق علت و

۲۳
مقتضای طبیعت اندیشه و مبادی و تبایح و وسائط و
حواج تحری نماید و خبرتیات و کلیات را خرون و تمیز دهد
پس تفکر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای این
عرض چه و بمحاجه و مداوا پردازد از این معلوم شد که علاج
شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج
و مرض است بجهت همین هیئت اجتماعی و همیکل عالم معر
عوارض ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شریعت نظام
و احکام مشابه دریا و فارون و شفاء مخلوق است پس شخص
دانائی تصور توان نمود که سجودی خود بعلل مزمنه افان بی برد
و با انواع امراض و اعراض امکان قفس گردد و تشخیص نظام
عالمیان تواند و تشریح آلام هیئت جامعه نشان داند و شریکون
عصار و فزون کشف تواند تا بر وابط ضروریه منبعث از حقیقت
اشیایی برد نظام و قوانین وضع نماید که علاج عاجل باشد
و دوائی کامل شبه نیت که متنوع و تمیز است پس معلوم

و محقق شد که وضع حکام و نظام و شریعت و قوانین این
 امام حضرت مغیر غلام است چه که بجایین وجود و دقائق
 کل موجود و ستر کنون و زمر مصون عصار و قرون جز خدای
 بچون نفسی مطمح و آگاهانه نیست که زاکون ممالک اوروپا
 فی الحقیقه نتایج افکار چند هزار سال علمای نظام و قانون است
 با وجود این هنوز ناتمام و ناقص است و در خیر تغییر و تبدیل و
 صرح و تعدیل چه که دانا یابان باین بی مبضرت بعضی قوانین
 نبرده اند و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را
 تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نموده و بنمایند باکی
 بر سر مطلب رویم شریعت مثنائیه روح حیات است و حکومت
 بمنزله قوه نجات شریعت مصلحت بان است و حکومت اینان
 و این دو کواکب تابان چون قدران از افق امکان بر اهل حجاب
 پرتو افکند کی جهان را روشن کند و دیگری عرصه کیهان را روشن
 یکی محیط وجدان را در نشان نماید و دیگری بیرون حاکم از حجاب

۲۵
رضوان این توده خاک رشک افلاک کردد و این خطه متکده تباریکه
عجظه عالم انوار ابر رحمت بر خیزد و ششمه مومبت بریزد و نغمه
غایت مشک و عنبر زبرد نسیم حمر در وزد و ششمیم جان پرورد
روی زمین آیین بهشت برین گیرد و موموم چهارده نشین آید
بر بیخ آبی باغ کیمهان را طراوت بدیع بخشد و آفتاب غرت
قدیمه آفاق المکان را روشنی جدید مبدول دارد تراب عنبر
عبیر و عنبر شود و کلخن ظلمانی کلین رجانه و کاشن نوزاد کردد
مقصود نیست که این دو آیت کبری چون شمشیر رود و پیکر
شیر معین و ظمیر یکدگرند پس امانت با یکی خیانت با دیگری
است و تعاون در اطاعت این طغیان در محصیت با اوست
شرعیته الهیه را که حیات وجود و نورش هود
و مطابق مقصود است قوه نافذه باید و وساطت قاطعه شاید
و حاجی بسین لازم و مروج متین و حسب و بطن نیست که قصد
این قوه عظیمه بنیه حکومت و باره سلطنت است و چون

قوی و قاهر گردد آن ظاهر و باهر شود و هر چند این فالون و
 ساطع گردد آن شایع و لامع شود پس حکومت عادلانه و حکومت
 مشر و عه است و سلطنت مبین تنظیم رحمت شاه دهمیم جهانجا
 مخوف بقاء میدزدانی است و افسر شکر یاری فرزند کبوتر نوز
 رحمانی در کتاب مبین بنقص صریح میفرماید قل اللهم مالک
 الملك تؤتی الملك من تشاء وترزع الملك ممن تشاء پس معلوم
 و شهود شد که این عظیمه موهبت الهیه و نتیجه ربانیه است
 و هم چنین در حدیث صحیح بصریح میفرماید سلطان ظل الله
 فی الارض با وجود این بخصوص که چون بنیان مخصوص است
 دیگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح لطلان است و چه تصور
 بیدلیل و برهان ملاحظه فرمائید که در این مبارکه و حدیث صریح
 بیان مطلق است نه مقید و ذکر عموم است نه خصوص محموم
 اما شان ائمه هدی و مقام مقربین درگاه کبیرا
 عزت و شمت روحانیه است و حقوق ایشان ولایت حضرت رحمت

اکلیل جلیل شان غبار سیل رحمانت و تاج و تاج شان
 انوار موہبت حضرت یزدان سریر عدلت مصیر شان تاج گاہ
 قلوبت و دہیم رفیع و عظیم شان مقصد صدی عالم ملکوت
 جہان بان جہان جان و دلند نہ آب و گل و مالک الملک ہفتا
 لامکانند نہ ننکامی عرصہ امکان و انعام جلیل و عزت قدیم
 غاصبی نہ و سالی نیت اادر عالم ناموت سریر شان جہان
 و صدر جلال شان صف نعال اوج عزت شان حسیض عبودیت
 است و ایوان سلطنت شان کوشہ عزت تصور مہرور رقبور
 مطمور شمسند و شمت آفاق را شقت لاطان شروت
 و کج را زخت و رنج داند و شمت بی پایان را شقت جان
 و وجدان چون بطیور شکور در این دار غرور بدائے چند و شبانند
 و در حدیقہ توحید بر شاخ خار تجرید بنظون منبع ضیغ بہ جہاد لغو
 حی قدیم پردازند باری مقصود این بود کہ بصریح آیت و صحیح
 روایت سلطنت موہبت رب عزت است و حکومت

رحمت حضرت بوبیت نهایت مراتب است که شهریاران
 کامل و پادشاهان عادل بشکرانه این الطاف الهیه و عفو
 جلیله رحمانیه باید عدل محکم بشنند و عقل مشخص فضل مجرب باشند
 و لطف مصور آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت رأیت
 یزدان باشند و آیت رحمت حکومت پرور و واجب الاطاعت
 است و طغش موجب قربت عدل الهی مقتضی رعایت
 حقوق تبادله است و این ربان امر بصیانت شئون متعالیه
 رعیت از رعای حق صیانت و رعایت دارد و مرسوم رسالت
 چشم حمایت و عنایت مملوک در صون حمایت مملوک است و آن
 در پناه حر است تا پادشاه معدلت سلوک کل رابع سؤال عن
 رعیت حکومت رعیت را حصن حسین باشد و کشف این سلطنت
 ملاذ منبع باشد و لمجا رفیع حقوق رعایا و برابر اجمع قومی
 محفوظ و مصلحت فرماید و عزت و سعادت تبعه در پستان را
 ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت و دلیعه الهیه است و فقر است

حضرت احدیت بهم چسبید بر رعیت اطاعت و صداقت
مفروض و قیام بر لوازم عبودیت و خلوص خدمت مجموع
حسینیت و شکرانیت ملزوم تا بحال ممنونیت تقدیم نماید
نماید و بجای رضایت حمل کالیف السامیان و در زیند علو
شان پادشاهان کوشند و در آید قوت حکومت و زیند
غرت سر سلطنت بذل مال و جان نماید چه که فائده این مجاله
و ثمره این مبطا و عهده عائد بر عموم رعیت که در در حصول حظ عظیم
و وصول بمقام کریم کل شریک و سهم شوند حقوق تبادل است
و شئون متعادل و کل در صون حمایت پروردگار عادل
دولت و حکومت در مثل مانند اس و دماغ است

و اما در رعیت بمثابه اعضا و جوارح و ارکان و اجزای اس و
دماغ که مرکز کجاست و قومی است و در تمام جسم اعضا چون قوت
عالمه یابد و نفوذ کامله علم حمایت افزارد و بواسطه صیانت
پردازد تدبیر جوانج ضرورتی کند و تمهید نواج و تسلیح متخذه

متخینه و جمیع توابع و جوارح در مهند آسایش و نهایت آرایش
 بکمال آرایش بیایند و اگر در نفوذ فتوری حاصل شود
 و قوتش فتوری ملک بدن ویران گردد و کشور تن بجهنم
 و امان و هزار گونه آفت استولی شود و سعادت و آسایش
 جمیع اجزا مختل گردد و بهم چسبید چون قوای حکومت نافذ
 باشد و فرمانش غالب مملکت آرایش یابد و رعیت آسایش
 و اگر قوتش مختل گردد بنیان سعادت و راحت رعیت نیز نزل
 و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و
 مانع لازم حکومت و چون حکومت شبان رعیت بود رعیت
 بوظایف تابعیت قیام نماید و رابط استیام محکم گردد و و
 ارتباط مستحکم قوت یک مملکت و قدرت تمام رعیت در یک
 نقطه شخص شاخص تقریر و جمع نماید و شبه نیست که در نهایت
 نفوذ و تحقن باید چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعر مدور
 افتد حرارت تمامها در نقطه وسطای بوز و زجاج جماع کند و

چنان نافذ و مؤثر و محزون گردد که هر بخت عاصی متقابل این
نقطه بگذارد و لو تکل در آنش تواند ملاحظه نماید هر حکومت با هر
و سلطنت قاهره عتیش در کمال عزت و سعادت و تبعه و زیر
دینش در هر کشوری بزرگوار و محترم در نهایت رعایت و در
جمع مراتب بعبت تمام در رفیض و معرفت و ثروت و تجارت
و صنعت در علو پایایی و این شهود و سلم در زرد هر عاقل و دانا است
په شبهه در یب ای اجبای الهی کوششش باز کنید
و از نته جوئے آرزو و اگر بوی فساد از نفسی متشمام نماید
و لو بظا هر شخص خطیری باشد و عالم نظیری بداند و مجال مجال است
و مخالف آیین ذو الجلال دشمن بزدانت و مادام بنیان
ناقص عهد و پیمانست و مردود در گاه حضرت رحمن شخص
خبیر بصیر چون سراج منیر است و سبب فلاح و صلاح عالم کبیر و
صغیر موجب ایمان و پیمان در خیر عالمیان گوشت و در حرت جهانیان
ای اجبای الهی آیین رحمانی را در وجود است

و امر بدیع را موسم ربیع عصر جدید آغاز شاه اولی است
 و این قرن قرن برگزیده خداوند یکتا آفاق مکان شایسته
 نیز اوج عرفان روشن مژده است و شرف و غرر عالم از
 نفحات قدس مغنبر و معطر چهره خلق جدید در نهایت صفا
 و ملاحات است و بیکل امر بدیع در غایت قوت و طراوت
 کوشش هوش را بر نضاح و وصایای الهی شایسته و صد
 نیت با خلوص فطرت و طیب نیت و خیر خواهی است
 دید بیضائی بنماید تا در آئین عالم و مجمع اهم مشهور و محقق
 گردد که شمع روشن عالم انسانی و کل کاشن جهان الهی
 هستی گفتار ثمری ندارد و نه حال آمال برمی نیارد رفتار
 و کردار لازم بالقوه جمیع شیء مستعد جمیع شیء نهایت
 بعضی سهل الحصول و بعضی صعب الحصول لکن چه فایده
 انسان بالفعل باید آیت رحمت باشد و آیت مهتبت حضرت زین
 و السلام علی من اتبع الهدی

هو الاكبهى

یا من وقف حیاتہ لأعلاء کلمۃ اللہ آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ کردید و بد
حیث البوصیة قرائت کردید کلماتی که زادت صلواته تا آنکه معاشین
قد مکرر بدان را پرازش می نمودند و گونیمود چه که باعث ارضی خواهی بود مرقوم
فرموده بودید که کل موقن بکتاب اقدس و کتاب عهدیستند هیچ منکر نمی نراند
پس این احتمالات چیست از کجاست نزد آن جناب واضح است که بقول
بسنتم مالین فی قلوبهم و از این گذشته استقامت شرط است بمسجد و قول
تمام کردد ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اتزل علیهم السلام با وجود
قرار و اعتراف بکتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جمیع شؤون مطبق
نیاید مثلاً بعضی از جبار ارض اقدس با آن در نهایت فصاحت و بلاغت
اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان نمایند ولی با وجود تشبیهات شدید
این عهد نظر حکمت الهیه که بدون اطلاع نفسی بجهات خیر مرقوم نماید خفياً
متصدراً مکاتب با طرف فرستاده که با انواع و سائمشبهاست در قلوب
افکند این قرار را این اصرار در القاء تشبیهات بسی میاین این بنده از مابین
و تشبیهات البوائی آنچه نظر با اینکه مباد از این جهات نفس خیر نیکنار که

که نجات دیکر داشته باشد چنین زحمت را تحمل نمود که جمیع مکاتیب را
 با وجود مشاغله بجا بیاورد قرائت کند و آنچه اشاره یا کنایه مناسب
 میخورد چهار سال سجان غزیرت که هر روز در محو بعضی عبارات مبلغی مکتب
 میخورد و باین امید که بقدر امکان محافظه خواهد شد بعد یکده نخطه کردید
 که از طرف مکاتیب سریره را دسته دسته اعاده بنمایند و چنین مضامین
 جمیع مکاتیب مخلو از اقا شجرات دیکر ملاحظه نماید حالت تاثرات
 اینقدر را که در حالت تفرق در سحر بلاست جمیع اعداء از جمیع نقاط مهابا
 و مشکلات بپایان و رحمت و مشقات بگردان با وجود این شب و روز در
 اعلاء کلمة الله مشغول و فریاد وحید از بین خراب عالم مقهور با وجود این
 دوستان نیز جمیع اوقات و امور از احصر در خرابه این عهد بنامید شب
 روز در نهایت رفاهیت و نعمت و آسوده گذرانده جمیع اوقات را در
 تخریب بنیان عهد و پیمان نماید آیات قرآنی که کتاب اقدس این است اما نتیجه
 کتاب عهد نیست آیات مضمون و صحت الله این بود این خصوص الهی مقتضی داشت
 فاضل فواریا اول الأضف و این معلوم است چنانچه زمام امور از دست این عهد
 برود نسبت به جمیع امور فوراً صادر گردد و هر کس بکفر پیش حرکت نماید
 حضرت روح خطاب با صحاب میفرماید اللهم طمح الأرض ان فیها الملح بماذا تلح

و اما سبب این اختلافات چیست و کیست مرقوم فرموده بودید **سخت**
 یقین و عین یقین اسس وجته و سبب اتمامه مطلقه است **تقوا**
 من فراتر از این فانه نیز نور الله ولی اسم عبد هم حضرت تصور که با نفسی
 جدال ندارم و زناغ کنم شخصی را ریش لشکرین کنایه و اشارت نفوسم و بی
 شیعه نکویم و پیورید سخاوم و اعراب نامم و ضمنا تقی و تکفیر تمام کل را
 احباب الهی کویم و در استان جمال مبارک خوغم نهائش نیست که کویم در
 میان الهم متزلزل نشوید و در مرالله اختلاف نمکنید عرت باید در محصل
 بے پائے از دست دهید قیسه بر این بیان بنزید و ریشه کار را کنید **لطف**
 و عنایات جبار مبارک را در حوضه الفداء سجا طر آید و بر زحمات و بلا یا
 و مشقات و زنجیر و اسیر اور حکم کنید خون مهر حضرت اعلا را در حوضه الفداء
 الفدا بدرند مید صد هزار نفوس مقدره با جمل و صد و طرب در امر جاننازی
 نمود و با وجد و طرب بقبر با نگاه رتبه استافت خانمان بر باد داد و مال و
 منال تباراج اطفال خورد سال با سیر داد و لهر و عیال بے محسب و دیگر
 که نشت حال شما که در بنهای غرتید و در دستها حرت غیر غصه نبلا
 نه جتمه از جمع اهل عالم مستیج تر حتر از زحمات و مشقات و تخریک کفایت
 دولت یخبر زحمات آن فدا یاز آقا از میان خبرید و ذلت که بر برای مهرته

امرالله و خودروا مدارید لکن لاجات لمن نادى باوجود این که گفته تا
 مجال نه فلما و نه سائما و نه کفایت و نه اشاره و نه ضمنا نفس من نبودم تا
 چه رسد بکفیر و انشاء الله بکاشف و روز خدمت نموده و خواهم نمود آیا
 نظر بقصور احد نخواهم کرد بلکه محض عبودیت بستان مقدس جان شانی
 خواهم نمود ملاحظه فرمائید چند روز پیش از ایران خبر رسید که امتیعی
 حبس گرفته اند و رقص کرده اند که گفته بعضی از اهل ارض مقدس در حق فلان
 زد نوشته اند و اعلان کرده اند و بر وجه فرقه شده اند و فلا تر اریسین
 دانسته اند و حزب بیغیثه شمرده نه بقیه بی تاثر شد که آن با
 با صبح بناله و مناجات مشغول شد و چنان احترام در حق صاحب کرامت
 که صبح در وجه از غیر از احترام نمودار شد که معلوم کردید که در کتب چنان تأثیر نموده
 که شب آن در وجه ظاهر شد باوجود این که اذکر نمود و تکبیر کرد و بعضی
 از اجزاء از این خبر آید اما اثرش دند بلکه تبمانه تهاج نمودند یا سینه
 علیا نتیجه عمد و میان تیر افان این شد که در کتب استان چون آنجا
 خون بگریزد و دشمنان برقص و طرب نمایند و اگر هستی و فتور و استان
 آهر در چنان رحله چنین استمرار باید بعت به مقدس در و تیر اید الفد اتم
 که بدتر از این گردد و بکلی اساس آهر متزلزل شود و جمیع در شربلهاء خذلان بد

کرفار آیم بعبه حال شب و روز امید و رجائے که از درگاه احدیت دارم
هنیت که نشاء الله بزود از این دام کرفار نجات یافته تعالم دیگر شتاب
تا در آن عالم نه دستایش آجاء و نه در سنک طعنه لکفرین باشاره و ایما خبر
گیرم و اما چاره این کار استفسار فرموده بودید تا دوستانرا امید با
که توان تبسیر و از حریف این عین حیات یتاق را از محرم صلی تحوید نمود و
این لوکب میر از فلک اشیر برج دیگر نفا کرد ابد این یاد که تمام نشو
و این غم ظمانه از افق امر الله زاید کرد اما اگر یاران چنانچه باید و شاید
بر عهد و پیمان قیام نمایند و ثبوت و رسوخ نمایند دیگران از تغییر و تحول
مرکزیشان نومید شوند و ترک تحریک و تدبیر نمایند کلمه افق نورانی امر الله
از این ابر غلیظ پاک برهنه کرد و دوستان حقیق و یاران صمیمی چون آن
یار مهربان روح ریحان آیند و دشمنان حضرت یزدان محزون و مایوس
و سرگردان بادیه خدلان کردند و جمیع اجزای نظر مستزده سہی از هر آفتی
مخفوظ و مصون مانند بعد از صعود بقوت توکل و نیز و تائید حال قدم رو
لا حوائه الفدا جمیع آفاق علم کلمه التحیسان مرتفع کردید که اعدا خون گریزند
و دوستان امید ورزیده به نجات سرور و محفوظ گشتند حال از شر
این نجات غیر ضربه قضیه عکس کرده و مغرب بود نتیجه و خدلان

و خداان ابر موجود و شهود گردد قد نظر لفساد فی الیه و لیسر و لیسر
 همد خورشید کریان و دل سوزان ندارد عالم در عیش و نوش و ما و چشم
 اشکبار آنها شکوای و خیزد لا الهه دیگر آنکه از صفت قدیمه بین
 احباب و این ویژه فطور در میان گشته مر قوم فرموده بودید اولاً آنکه
 اهل فطور اسبب شهود و شهوت و پیش از صعود و تلاوت کتاب عهد
 میان جنتین هملاً اسباب تقار در میان نبوی بلکه اکثر با هم الفت گشتند
 و در میان بعضی جزئی کلفتی بود بالفقت تبدی شد و میان نفوس دیگر
 که الفت بود سبب ثبوت کمی و نزول دیگر بر بعضی کلفتی حکایت
 و در میان تنزل لیلین استان لقبم عداوت بود نسبت یکدیگر هر اسنادی
 می نوشتند و تفسیر و تجمید و تحقیر می نمودند که فلان سبب تضرع امر است
 گشته و سبب شدت جانت این طایفه را روی خاص و عام نموده
 و استهاد تمام کرده که شیعه خاص مخلص تضرع علیست و از هر مذمبی جز
 اثر عشرت میزار است دیگر بی نسبت بدیگر مر قوم می نمود که این شخص نه چنان
 پسند و فخر مغفرت که شرح آن تواند سبب ملامت و ثنات
 اعدا شده و از این قبیله یار و یخبر جمیع لیلین اوراق دادند و از ایشان
 میان خفت و از او مان بهیوده می شد و با تیرام و ایستاد و رعایت

خدمت امر میکرد حال بجهت فتور در میان مستحکم تقاضای راجعاً نمودند
 پس معلوم شد که اسرار اصلی اختلاف و ایتماف بین انجمن و انجمن ثبوت
 و نزول است ثابوتن مشفق و لاف فتور نیز متحد پس باید بعون و عنایت جمال
 مبارک توکل نمایند و در حق این عبد دعا نمایند که بکلیش آلاء العزیزیت جمال
 قدم نما هو حقه قیام نماید و هم چنین بر حق اهل فتور دعا فرماید که خدا
 یک قدر عقدر و فکر و ضاف احسان کند بجز بون بیو تقم باید هم اگر آنها
 محتاج بدعایتند اذعای نمایند این عبد در ضحایت جنت حاجت و بجز
 دعا خالص منبث از حقیقت قلب مستان و تصریح و ابتهالان بر
 این نشئه انسان سبب آید و علت حصول تو فقیر نداند و دیگر آنکه اهل
 فتور پایه این عبد بر قصورند و این عبد حال مدت چهار سال است که تخم جن
 و انکار و افتراء و اراجیف و تزئیف و تحمیر و بلاه تکفیر نموده و سینه باید چنانچه
 اگر بعضی اوران دقت فرماید ملاحظه میکند که جمیع اینان عنی یا جارت
 و خود در ضمن حجایات گوشوار کاهر ثابتن مشرکین شمرده شده است
 مقصد نهیت که بتصریح مشرکین تو بیج مشرکین نمایند و پس عدل ذلک
 و له یغیب لفضد و عنایت جمال مبارک بگفته و از این تبهات زده گشته
 باوجهی نا بجهل محبت با کافر رفتار کرده و خیر کار را خواسته و شر و فتنه

نهار زحمت را بجهت راحت کار میکشیم و تم غدا بر محشم ویر
 چهار اهدف میشود و آه بر نیارم و ناله نخنم و فریاد و فغان بنمایم کون چندی
 اهل فتور هر ساعت بر سرش کوه و شکایت صادر حکایتی را خلق نمایند و خود سیر
 دهند و بعد اظهار شدت و تأثر و تأثیر نمایند تا سبب بقوت قلب گردد
 و علت تحمّل نفوس و ما باین سبب بعضی از این عبد در نفوس حاصل شود
 لایحه نماید هیچ فترت نماید که جمال مبارک را روحی لایحه افکار زده نشد
 هر کس در محدثت آرمیده و بنهایت آسایش در بستر آرایش غنوده
 و جمال مبین هدف سهام کامبغضین بود و حصص حصین که مؤمنین
 با وجود این شکایت چمن ز ظلم جمال مبارک نمیزدند و زیاد و آه و ناله میکردند
 سبحان الله این عبد شکایت از ظلم بر بیان و تعدیر بر عهد و تعرض با این عبد
 و حصول جمیع این بلاها و در زایان دارد اهل فتور را این قناعت نموده و نیاید
 شکایت را بعین رسانده اند چه خوش گفته عجیب حادثه و غریب
 انما طبرت قیلاً و قالی شاکلی جابر پر فتور از جهت هم خجاست
 گاه این عبد رو دارند و از جهت ناله و فغان آغاز کنند تا باین وسیله
 در قلوب بجهت اندازند فاطمه علیها السلام و کرا و اکرم عمده که هم
 سبحان الله نور حقیقت را بجا شهبات بچنان توان نمود و یا افشا

راستی را بحجاب مغفرت‌ها نمان توان کرد لا والله مگر آنکه اغراض
 بصیرت را بکل کور و بصیر را تمامه محروم و مهور نماید در نصیحت احتیاج
 بحجاب و سجات نیز نماید چون دهد قاضی بدل ثبوت قرار که سنا
 ظالم از مظلوم زار چون غرض آمد هر شویده شد صد جاب از بد بسوی
 دیده شد باز مقصود اینست که خرب قور پاپ این طبع پوشکوزند و آنرا
 از حرکات و سکنات پر حشمت نمایند و فوراً ناله بکنند که پاپ استند
 متعرض ما. و این عبد دائم آساء و صباحا احتیاج را و غلط و نصیحت ننماید که حضرت
 کار دوستان جمال مبارک استیم و در خط خیمه حیات حال اگر چه پنجه درش
 و حرکت متفاوت شده تعرض نمایند و پاپ نشوید هر کس در قسم میجوید
 حرکت نماید لیکن فراموشی است علیهم بیطری کاری کمی
 بدشته بشید سان جفاست که بزرگمادون مشغول شود بزرگ جفاش
 شوید در محافذ و مجامع بتفاوت آیات و مناجات و بیان و دلالت
 و حجج و برهان بردارید و وصایا جمال مبارک را تکرار کنید و از رذوفوی
 او حکایت و از روش سلوک او روایت نماید و از فضل و جودش
 بشارت دهد تا محض ابرار کاشک است بر کرد و محاسن ارفاق انوار
 و هر یک از اجزاء بجای مکتوبه مرقوم نماید با وجود مشغول غلبه آن کتب بقدر

بقدر امکان قرائت بشود که اگر نسبت بنفسی مخصوص کلمه باشد و محو شود
 دیگر حکیم الآن مدت دو سال است که از مدینه را حقه فقور پرور استخوان
 میبایم بقسمیکه بقوت تمام بر محو میثاق و قیام نموده اند با وجود این
 تا بحال ابراز ندادیم و ستر کردم و محبت بعضی امور نمودند بلا فقور به
 ترویج برخواستیم دیگر حکیم لکن این بخش نبسکوت ساکن گردند و نه
 بپا شدن ساکن بدو چیز سکون برشان صادر کردد یکے تجول
 مرکز میثاق و هر اسبید عهد در مجری دیگر و یا خود مایوس از تاثیر تیر
 مختصر نیست تا تمام قوت را در کشیدن اذکار و تحشیش از مان و شیت
 شما امر رحمن و تفرین جمع استان بسدول نمایند آرام بخیرند و انجام
 نیز اندک بان کیفیت بپرده اید چه از بعضی و فایده خیرتیه طالع یافته اند
 و بر شما این قضیه مجهول نیست و غافل و ذاهبند که این خبار و کردارها
 عهد را پنهان نماید و این تدبیر جلوه تقدیر را پنهان نکند و این تدبیر را
 این مجرب را ضد نماید و این کردار با شجره انبیا را از بیج و رشیکند و عقرب
 نفوس بفضات ملکوت بکسر معوش کردند که سینه شاه میثاق را
 بر سیکه آفاق بیا ویزند و نور عهد قدیم را از افق حسین طالع فرماید علم
 پیمان را در قطب امکان برافرازند **هو مثل لب البشر المؤمنون**

اما این عبد مقام نفس را اعتراض تمامم و از حقون نفس اغماض تمامم در صورت
 رعایت کلام تمامم و خدمت صحیح کنم چه که کار در ظاهر شده مبارک باشد
 مغرزد و محترم و توقیرند و مکرّم کسر نباید بر کسی اعتراض کند و یا خود بجا
 نماید و اما قضیه ادعای الوهیت و ربوبیت این عبد احمد الله از بدو نشئت
 بآء عبودیت محکّم است و کسینتم به سیم تخش رقت نشود و نامنوده چنانچه
 سه قبل از این با جنای عران مرقوم شده است اعلموا ان العبود
 لعنة الالهية اكلية الجليل و تاجي الوداج و بها قهر من ملكوت السموات
 و الارضين و چه پیشین سوال نموده بودند جواب مرقوم شد لا رم شد
 که سوادش در این بکتوب مرقوم گردد *هو الالهی انجا انجیل*
 الجليل قد تلوت آيات شرک لله رب السموات و الارضين *بما ان الخطاء*
 و خزل العطاء و ارسا السماء مدارا و انزل من معصرات الحياه ماء حجابا
 و احيى بلدة ميتة انبت باذن ربها و همزت و رب و اخضرت و
 تزینت بکثر زوج بهج و لشک منغیران تبشر مبارات فی هذه الایام
 ثم فاضت بفیوضات ربک القدیم تالله الحق ان الاثمة الالهة قد
 و ان ساعم ریاض الاحدیه قد همزت و ان جودا حیوان قد ما جرت و نیایح
 الحکمة قد نبعت و النور العرفان قد لمعت و نجوم الهد قد برخت و مطلع

و مطالع الآيات قد اضاءت وشارت اليه بينات قد اشرقت بالنور
 لمبسين و ابواب الملكوت منفتحة على وجه السموات و الارضين و انت
 انت يا ايها المتمك بذيا الكبير يا و المتشبه بالبروة القوس
 القمر الذين الضعفاء لم يستغرفين في سحر شجبات الغافلين عن المرجع الوحيد
 المنصوص بميثاق من تركت الكريم لا تخم في منزل من مواهب ربك و في غم
 تاله اسحق سوف تراه المشايخ تخفق في اعين قلة الافان و ان تبرع بك
 يشوق اشراقا تشخص منه الابصار عند ذلك تر الهزلين في خسران مبين
 و الغافلين في حيرة و يأس شديد اخليا كتب اسجاب و صلوات
 نفحات رياض معانيس خبان مفهوم شد كعضي استفسرند كاي عن عبده
 مقامير اطال و يدعي تسم بحال قدم كاي عن عبده از راحة كاي بو ادعا نمايد
 تنفر و در جميع مراتب فرة از عبوديت راجع الوحيه و ربوبيت تدبيرنايم
 چه كه اظهار الوحيه و ربوبيت بيار نمودند حضرت قدوس روح القدس
 يك كتاب تفسير صمد نازل فرمودند از عنوان كتاب بانها تيسر الله ان الله است
 و جناب طابره التي ان الله را در بدست تا عنان آسمان با بعد التداء و بنمود
 و هم پس اين احباب در بدست و جمال مبارك در قصيده و رقاعه يميز مايد
 كل الاله من شرح امر تالفت و كل الربوب من طبع حكمي ترتيب و

یک نفس را نافرمودند که بعبودیت کجا بر حتما قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را
بخواهم خدا کرده از بر سر خویش چه مقامی عظیم از فرخ شمع از با صفا قدس است
تا الهی سخن ذل را قبا کتاب مقام خضع عنان و کما مقام و تبه نهند امام اعظم

هو الله قروین جناب
ع ع
عبد حسین علیه بجا الله الا

الله اهلجی

در عهد حسین و صراط السکة الفداء من تو و نما میم تو جو شکام و من کما نام تو
بعبودیت او قائم و من بنور و داد عصیان و در با دین بیان نام تو چون
موفق بر عبودیت او شد دعای نیز در حق من نما شاید عجز و نیاز نفس پاک
یاران این عبد نیز در میدان عبودیت حکم نماید ع ع بار سعب
حصیر عبودیت را بسیر بر بوبیت تبدیل نماید و بنده استمان جمال مبارک
سجد او بند عالمیان مبادله کند بجان جو یان بهتر آنکه بجا دیگر کنند
و جهت توش از همان تخلص افکار یاران تملزلان را حیف دیگر بچوید
چکه این تیر سهم نافذ و زخم این خنجر بر بکر وارد نه جمال مبارک در سوره
بیکار نماید قد خلقت الوهیة مطهر و لریبوتیه مطالع و در رساله
ابن ذنب میفرماید سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیاد و اصفا
ظاهر شده از باب اعراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق علیه السلام

اليهودیه جوہرہ کنہا الربوبیہ و حضرت امیر در جواب اے کہ انفسی
 سؤال نمودہ فرمودہ و ثانیاً الامہوتیہ المملکوتیہ و حی قوۃ لاہوتیہ
 و جوہرہ بسیطہ حیۃ بالذات الی ان قال علیہ السلام فی ذات اللہ
 العلیا و شجرۃ طوبی و سدۃ آسمان و اجتہد الماوی و ہم چنین بر آن
 رسالہ از سان جن صمد کہ حضرت امیر فرمودہ انا اللہ الذی لا یقع علیہ اسم
 و لاصفتہ و ہم چنین فرمودہ ظاہر امامتہ و باطنی غیب لایدرک ہم
 چنین از سان ابی عبد اللہ علیہ السلام روایت فرمودہ کہ گفتہ اند سخن کعبیہ
 و سخن قبلتہ و سخن وجہ اللہ و ہم چنین میفرماید رو جا بر عن ابی جعفر
 علیہ السلام قال یا جا بر علیک بسبعان و المعانی فقال علیہ السلام
 انما سبعان ہوان تعرف اللہ سبحانہ لیس کلمۃ شیء تقعبہ و لا تشکر شیء
 و انما المعانی فمخبر معانیہ و سخن جنبہ دیدہ و بیانہ و امرہ و حکمہ و علمہ و
 ادبہ انشاء اللہ و یریدہ ما زیدہ شہی حال لایحظہ فرمائید کہ از ان
 اولیا چہ نعلتہ صادر و چہ اسمک بلند و اسم اعظم روح لاحتیابہ الفدا با آن قائم
 حجت و برہان بر منکر میفرماید و این عبد خرفنا محض و انعام صرف
 سحریرا تو قیر را ذکر نمودہ باز مورد صدہ از اعتراض و انکسارت و او را
 اگر معاد اللہ بکلمہ از این کلمات تفوہ نماید آنوقت چہ نفس خستہ کرد

و چه شوشی از ضرب فمور برخیزد ای ایران الهم منصفان حقیقی در سال
 حال قدر ملاحظه فرماید که در حق خاک پاک حضرت سید الشهدا و روحی
 له الفداء چه میفرماید قوله الحقی مثلاً ملاحظه فرماید غلبه ترشحات دم طهر
 آنحضرت که بر تراب شمع نموده و شرافت و غلبه آن دم تراب جلوه
 غلبه و تصرف در جسد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر کسی برای
 استشفاء بنده از آن مرز و نشاند شفا یافت و هر وجود که برای
 حفظ مال قدر از آن تراب مقدس را بیقین کمال و معرفت ثابته رانند
 در بیت نکاهت جمع ما شس محفوظ ماند و این مراتب تأثیرات است
 در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر کنیم البته خواهند گفت که رب
 رب الارباب است و از دین خدا بالمره خارج گشته استی حال
 در خطه فرماید که در وصف خاک عطر ناک یک حرف از صرف فرقان چنین
 اوصاف و نعوت بیان فرمود اگر شرک اینست که ضرب فمور فهمیده اند
 در این صورت نفس مقدس محمد اعتراض واقع گردد در زیارت حضرت
 سید الشهدا و روح له الفداء جمال قدم روحی لمرتبه الفدا بعت قماش خطاب
 فرموده اند که از اقل ابداع تا یومنا هذا چنین اوصاف الوهیت و نعوت
 ربوبیت در حق نظیر از مطالع مقدسه نشده است مثلاً میفرماید آه آه من

من نظم به اشعلت تحايون الوجود وورد على مالك الغيب وهو من الذين
 نقضوا ايمان الله وعمده واكروا حجة وحجده وانعمته وجادوا باياته فآه آه
 ارواح الملاء الاعلى لمصيبك الفدا يا ابن اللمزة انتهى والمراد
 في الكناية العليا وهم جنين مفر يايد لولا ان ما ظهر حكم الكاف والنون و
 ما فتح ختم الرجين المخوم ولولا ان ما غردت حمامة البرقان على غصن البيان
 وما نطق لسان العظمة بين بلاد الاديان سخرت ظهر الفصد والفران بين
 والواو وهم جنين مفر يايد بك ظهرت قدره الله وامره وسر الله حكمة
 لولا ان ما ظهر الكثر المخزون وامره المحكم المستوم ولولا ان ما ارتفع النداء من
 الافق الاعلى وما نظرت الاله الحكمة والسببان من خزائن قلم الانبج وهم جنين
 مفر يايد انت الذي ما قبلك اقبلت الوجود انه مالك الوجود فطقت السدرة
 الملك لله مالك الغيب وهو وهم جنين مفر يايد كما الوجود لوجودك
 الفدا يا مشرق حرمته مطلع الاية الكبرى وكما النفوس لمصيبك الفدا يا مظهر
 الغيب في ناسوت الانشاء وهم جنين مفر يايد بك اشرفت الشمس الظهور و
 نطق بكلم الظهور وظهر حكم العفو وخطاب بين بلاد الانشاء شهد انك كنت
 صراط الله وميزانه ومشرق اياته ومطلع قدره ومصدر وامره المحكم وحكمته
 السافده وهم جنين مفر يايد شهد انك كنت كبر الاله علم الله وخزينة

جواهرها به وحكمه مصيبتك ترك النقطة متقرا الأغلغ وتحدثت بها
 مقاما تحت الباء انت اللوح الأعظم الذي فيه رقم هيرامكان وما يكون
 وعلوم الأولين والأخرين ونبأ العلم الأجل الذي بحركته تحركت الأرض
 وسماء بعد ما يد سبحانك اللهم يا آله الظهور والخبور والخبور
 الظهور سلك بهذا النور الذي سطع من افق سماه الانقطاع وثبت
 حكم التوكل وتفويض في الأبدان انتهى ومثال ابن بيان سبار
 در كتب الواح الكبري شمسار واني ادحت فرغته الورقة بنده منها
 لتكون بصيرة لا اول نهم ولما نزل الاقدام من صراط الله اذا سمعت الأذن
 محامدا ونعوتها لرب اسب عتبة الائمة في عالم الكيان بعد بيان
 وظهور اعيان ابن تاشير بوجه اهم اعظم روجي لأحبابه الفدا روجي
 منقش از ادلاء فرقان في موده اند فاعبروا يا اوله الأبصار معاذ الله
 از ذكر ابن بكلمات آهية همچو كمان زود كه اين عبد عريك كلمه زار منقش
 است استغفر الله عن ذلك التي عبد آمنت باله وآياته وليس له شأن
 الا لادن والاناك اردد اعف الانعدام في جميع شئون والاطوار
 وليس له اهل الالهيودية المحضه لله استحق الغيزر التجار باره واجهت
 كه مرتفع زبر منقرا لست وتروج مشاهراته كه در شرح و عز

و غرب کافه جهات امید این عهد پسن بود که جمیع حجاب آهنی نژاد
 جناح این طیر مظلوم باشند تا در فضا خدمات امر لیس بال و پر بی کشاید
 و مقاومت جهود صهاجمه اعدا تواند حال جمعی از دوستان کبر بر بسته و
 بسکاطن بنگله بال این مرغ ششپا از شکسته و باین قناعت ننموده فریاد
 از ظلم و ستم نموده و کربیه و زار آغاز کرده با وجود آئینه تعلیمات خفیه
 متتابع است و مکاتیب سرتیه مترادف و جمیع نادم بنیان ثبات ثابت
 لایح ولی این طیر مظلوم را عقاب حی قسیم مجیر و ظمیر و این مرغ بال و
 پر شکسته را غرقاً مشرق احدیت معین و ضمیر سهام وطن را برینه
 سپر نایم و سنان طغیان را جان و مدبرین کفم هر بلایه را در بیل
 قبول نمود و هر صیبتی را بجان و دل آماده شتم از رفتار کاشکرانه
 نکلام و از کردار بی حیا چشم پوشم و شب و روز بخدمت امر الله وحده پردازم
 هیچ هم سروری نخواهم و هیچ نام و نشان نخویم از هر و صفتی بیزارم و از هر
 نعمتی در کنار جمال مبارک روحی لاجتاه الفدا در یوم ولادت اول اسمعیلی
 عنایت فرمودند عباس است و بعد از چند در ایام طفولیت یعنی بعد از
 و بعد از اظهار عنایت کبر و مویبت عظمی صحر خد بزرگوار روحی الفدا را تقاضا
 فرمودند و آن دو مهر منسوبت که جمیع یک از این مهر حساس عبد و جلال است

نیست اسم و لقب و نعت و ستایش انس و جن و ملائکه و صفات و لائعات
 و کلمات و لامته الاله الا اسم القديم دیگر آنچه از قلم اعد در کتاب اقدس
 و کتاب عهد و سایر الواح نازل محض جوهر فضیلت ای جبار الهی تقید
 با سماء و تثبیت باوصاف سرگردانیت و عجب با دایره پیمای که مرتبه سید
 و در شرفهای الهه بکوشید و در اعلاء کلمه الله جانانی نماید قری
 در حالت انقطاع حضرت روح الله تخطه نماید که آن روح مجسمه نور مصور
 در سن دوازده سالگی بچراغی که بشهد فدا بچهره شوق و استیانت است
 و چگونه جانانی نمود کارزار و شوق خارج به یا سجدت امر شده مؤید
 میگردیم یا نه اگر باین بجهت کبر موقوف شویم جمیع اسماء حسنی طاقه حویل
 و اگر مایوس و محروم شویم از اسماء و القاب باوصاف و احسان چه بپای
 فاستغوا عن کل اسم و صفة فی ظن ربکم الرحمن الرحیم تالله تعالی ادا حفظتم
 و صایا لله و تثبتتم عدیثا و الله یخبرکم کل الاسماء حسنی و یتباهی بکم
 کل الصفات العلیا دعوا بیده الا و نام تم ابد لواجه کم فیما یتنور به و جو کم فی
 ملکوت الله الهمس القیم و تلقیکم به بلائکم القدس و تدکم کم بشار الفؤاد
 و الفصاح من خبروت ربکم القديم بار خطنه فرماید که این عجب در چه بلائکم
 ضبط ابی از خبرت جویم تا اولی از جنی خود سایر اعدا و از نظر و سائل

استیجی و از همسر و اسباب خوانان سیاسی در امر انجمن و از شرطی
 اداره معضای غنکا و از هر جهت مکاتبه و مراد با ترجمات و جوابان
 معضلات و قوس کرداله و قرشیت مهمات و غیره در تأدیة
 دیون در بعضی اوقات شب و روز در حسرت و تأسف از هجوم جنود بجا
 و نشر شایعات با وجود این دوستان کفایا با اینجید نمایانمان نیز
 بحال تدبیر کسب و تعلیمات خفیه با طرف ارسال نماید و نشر احقیف کند
 و بنیان همان را فخر خواهند و در این تصور نکند با وجود آنکه هیچ خبر ندارند
 و هیچ تعبیر ندارند و هیچ فکر نمیدیشند و از چیزیه جزئی و نه کلی مینویسند
 نباشند و مکلف نگردد لاکه ساغر کبر و کرم است بر من با هم من داد
 دارم خدا من کرد او کرمی و جد و غربتی و کربتی و شاید تحول
 جسمی و ذهول نفسی و خوف بزرگ و کوفت و وضعی از کانه و زلزله
 و ترس و غم و وجود قضیه و خفتان قلب و زلزله روحی و عدم مشرک
 و شدت بلای فی بیکان و کثرت ابتلائی و محبتک امر است باصلت
 الرواع و حشر الشاة و اقلعت الزلزله و التمس الثابتة و انحر اعاصیر
 البلوی و الکتی شاد الباء و الضراء امر ضایق و اذعوا و استأثروا
 بیهوانا و شقوا علی سہاما و ضیوالا حرمانا و انی یقرک فرید اوجیدا

فلکک و لیس لمجا منیع و لا ملاذ رفیع الا ملکوتک الایمیر و لیس لمناص
 و لا مجیر الا جوار رحمتک الکبیر ایرتبار یعنی خست محمد بنده النار المؤمنه و قلب
 الاضلاع و الاحشاء و کسینة الطوفان التوسل و الغبار المشار الیکب السماء
 حینئذ یسرح روحی و یغیش قلبی و یفرح دلتی و یشرح لفضک و یوینک صدق
 لان جهتک استقلونی و عبادک و قوا صرح من جوید و انی احاطت
 القصور و ما ملکت مما کنتم ارجوه فیوم لنشور یارب العفون ادر کنی ادر کنی
 شخی تخنی من هذا الواد و خلصنی من هذه السنین الشداد انک انت مخلص کل
 عباد و اب اقصیة زجر احباب الرعصی اوضاع این معلوم است
 که اهل فتور و ضرب خسر و شور در نهایتین مشورند و هیچ وسیله ای را
 نکردند و اگر تعجب با احبابی باکر و چاق در فهم دیگر کسی در میان باشد
 نماید بکلی باید انالله و انا الیه راجعون خواند و از هر چیزی چشم پوشد تعجب
 به مجرد اینکه بنفسی یستیحی ما یم فوراً از طرف فتور طرف او را گیرند و از عمد و
 منحرف نمایند چنانچه بکرات این ارض تهر بشد حال کلک پا و دست تعجب
 بسته و بگوشه نشسته سیر و تاشانین نماید تا خدا چه راه نماید و قضا چه
 امضا کند شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی ریس مومنونند که قلم لا اله
 مرئوس مظلوم بقول شما این ریاست مومنونست و چنین بگوید و اگر ریاست

ریاست معلوم بود پیشد با وجود آنکه عبارت از بلا و محنت است چنین
 و غبطه هر آنچنین است و ای اگر کام بد و حزن جان بود حال تصدیه
 است اینقدر بر خسته مطهره قسم کوشه کیرد و توشه نپذیرد نفسی این نقل
 اعظم را چندی همان نماید چه ضرر دارد و الله سبب ریشنی چشم این عبد شود
 و علت راحت جان و آسایش و جدان گردد و اگر کسی در این قضیه شبهه نماید
 تجربه کند چه ضرر دارد و الله الذی لا اله الا هو ان یوم یوم عید سعید است
 و اگر بصدق و راستی اقدام شود البته فوائد کثیره بخشد و من بجان و دل
 تأیید نمایم و تعلیمات سزیه بجای نفع قسم و تحشیش افکار کنم و پوشش
 اذنان نمایم و تفریق کلمه الله سبحیم و منظر باطن و منظر ظاهر تشکیل نمایم
 بصدق و محض و راستی صرف اقدام نمایم و جمیع این مشکلات را حل کنم
 ادعای مطول و میت نکنم و کسر نسبت ذاع ندیم و خوشی را ببدن نمایم
 و ابد ابوهن احد رضی شوم و چهره لادار و پنهان تر نیکنم نمایم
 و خفتنا با نهر مخا بره کنم حضرت روح صیغ نماید ای کسی سراج را زیر فانوس
 حدید میخند لا والله سراج بدست گرفته بود و فرخ بصر دیده بینماید هر امر سزای
 ظلم است و هر سخن مذموم در کتاب عزیز غلام بار مختصر نیست که در این
 مدت بجان عزیزت نهایت رعایت و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه فرمایید

که این بد روش و حرکت را تغییر میدید این روش تحبب اینغبت است اگر
 آشنایان انکار کنند آنچه که جمیع بیکانان شهادت میدهند که اینغبت
 به نفس خواهی و خواه دون آن کمال محبت و شفقت را بیاید و ابد
 تعرض نمیکند اگر استشهاد لازم شود جمیع اهل تربیت کلام مضر نمایند و بگویند
 تا لیک کنند سبحان الله روش و لوک و جمیع شئون بنغبت نزدیکان
 مسلم و آشنایان انکار کنند و فضا ما شهدت به الاعداء ای
 دوستان الهی همان نمایند که در ضمن این بیان اشخاصی مخصوصند بلکه مقصود
 حرب فطورت و شمار اجمال قدم میدهم کسر را تو همین نمایند و حوار
 جهت نفسی نخواهید آنچه نسبت شرک و کفر و ایجاد ضرر و ضلال و وبال
 یا تصریحاً او تلویحاً او ضمناً بدین ابد تعرض نکند و کسر را این نکند
 و شخص معلومیر اولو مدفعه باشد مقاومت و محاربه نمایند بکمال لطافت
 و محبت و دوستی و خیر خواهی و دل سواری رفتار نمایند روش و حایان کبریه
 و مسلک کرویان جوئید و حق کار دعائید و خیر کار را از خدا بخواهید
 نفس را بکمال ادب برنمایید و شخص را مغضوب مدارید و با هر کس مصیبت
 باشید و اگر بزم خوش کنایه یا اشاره یا تلویحاً یا تصریحاً تو همین اینغبت
 شنوید برشته نشوید کمال حلم و سکون چون اینغبت ملحوظ دارید و نتایج

و بنفحات قدس مانوس گردید و لکن نفس را نخورد و گوش تملق بعضی
 ندید زود پریشجیات اهدت شایجیات برین ابر فرستید
 متوجه نگردید مفتون مدامنه ابر فرستید بنور الهی ناظر باشید و منظر
 القوا فرستاده المؤمنین فانیه نیز منور آله گردید و زنده این جسدان در غدا فروختند
 بانگ بازاران سپید آموختند بانگ مدید که بیاموزد قها راز بدید که
 و پیغام سبا سراران قیوم حضرت نزدان که این عبد در حق نفسی همنی
 راضی نشده و تصور نموده بلکه این قصور از آفتاب ثبات است که بر آفتاب
 اشراق نموده لیس ندانم عنده بر من عنده الله اعلم حیث یحجز رساله
 اہم تقیسون بر حتمه ربک سخن سنا بنیمیم شتمم جرم اونیت کوب
 بازت لبس غیر خوبه جرم یوسف صیت پس سراران روحانی جمال انوار
 مرتبه رحمان آفتاب انور جملان ابر روحی المرقدہ الفدا و نفسہ لأرقائہ الفدا
 تھم تیر و زنجیر و تھمید شیم نموده در سلاسل و اغلال ایام را بر سر بردند
 مدت در زندان بودند و بکرات در تحت عذاب الیم عوانان روز سر کون
 بعراق شدند و مدتی شتم ثقیان پس ابر آفتاب یومی در بزم مصاب
 جام بلا بدست گرفت و بر حش و فایز کا و حش بدوش و شمش
 ناله در بدست بازار یوسفان شکست داد و از فرط دلبر اسیر بر سر کوب شد

وزمانی خانمان تبالان و تاراج داد بے سرو سامان بر اقلیم کشور کردید
 و قمر چون شمع در زجاجه غربت بجخت وزمانه فرید و وحید در حبال
 شاهون و مغار کردستان بے نرس و رفیق ماند مدته در زور آه سینه پند
 سهام اعدا کرد و سالها که در مقام بهجوم اندر بعضا چون حصن مخصوص
 مقاومت مخصوص فرمود گاه آواره شرق شد و گاه رانده غرب گهی
 ببلغار افتاد و گهی بصقلاب تا آنکه در سنج عظیم در زندان عجم در افتاد تا
 آخر ایام بسر آمد و یوم الله تهنی شد و آفتاب لقا افرا نمود و لیلایا هجوم
 کرد و باران با وفا در شمس بان ریختند و آتش حسرت بر او ریختند باری
 آن آفتاب توحید در صائب شدید ختم بر لای عظیم فرمود تا جمعی بنویان را
 بانو فرماید و نفوس پریشانرا مجتمع نماید فسرده کار ابرافروزد و پرموده کار
 طراوت و لطافت بخت مرده کار ارجان بسدول دارد و آواره کار آس
 و سامان دهد مستمند از بکنج روان دلالت فرماید و نادانانرا دانائے
 بخشد این مدت بدیده بار آفت کبر و بلا لطف عظیم این نفوس را در بخش
 عنایت تربیت کرد و بانواع بیض پرورش داد تا در یوم فراوان بر وفا میستی
 و وفای قیام نایم و کمر خدمت بر بندیم و بجان و دل کوشیم چشم از جمیع ^{بخوان}
 بپوشیم منظر حقیر حجاب او را در می و او را کار و در او واحد و احواله فی حدیث ^{سعد}

سرمد کردیم حال هنوز تمیص تقدیس و طری و بالین بازین بر نه است
 تازه کی در تخمین جمیع آن و صایا را فراموش نمانیم و خود اموش نشینیم
 و همه آن الطاف را نسیان کنیم و راه حصیان به پیمانیم و چون غم صحرای
 نمانیم طوفان اختلاف بر اینگیریم و با هر کس که ستیریم بر بالین بپند و پریا
 بخسبیم و فریاد و فغان بر آریم در ایوان حرم جان بیایانیم و شکایت از
 تطاول مظلومان نمانیم هر چه خواهیم کنیم و بگوئیم و با فغان نثار دهیم
 و از حتم الغوث الغوث بجان آسمان بر آیم خدمت که کردیم سهاست
 امانت بیگانه اموش بر اینمانیم نصرت که نمودیم بر است یثرب بر شجره
 مبارکه اش حین از نیم لبر و رود کار از خواب غفلت بیدار فرما و از بیوشی
 هوشیار کن دیده را نور بخشش و گوش را شنوائی عنایت که قدر نصیحت
 عطا فرما و بجز آن و فاموتی تا بکایت خفیف ترکردد و طوفان قدر سکونت یابد
 تو مقتدر و توانا و توبه واقف و دانا بار مقصود است که خرف بر مقصد
 چنانست که در تفسیر قصوری از این عباد در نظر جلوه دهند و باین سبب است
 تزلزل خویش را بپوشند و جمیع را از صراط مستقیم منحرف نموده در طراف خویش
 جمع نمایند و علم خلاف برافزیند و اسل اختلاف نبندند مثلاً خط فرماید
 که از هر هندوستان چه از حریف کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت حقیقی محمد

دادند و به مصر نوشتند تا آنجا که این را از ابی نهایت مکرر کردند و حسب روایت
 شکایت در مکاتیب اولیه نموده بودید چون محض لطف آنحضرت حاجی مذکور مخدور
 به مصر رسید ملاحظه فرمودید که از حنفی چه چنانچه در کتب اخیر مرقوم فرموده
 بودید که جناب حاجی صاحب این اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند بدقت
 مطالب ایشان استماع شد ابد اکامه معایر از ایشان ممنوع بگشت چرا بعضی
 جناب اغراق کوسیر اشعار خود ساخته اند لیسند خدای عز و جل ایشان را اجاب
 بر کلمه واحده وثبت و رسوخ کلمه بر عهد الهی ندارد و هتک حرمت نفسی ابرام
 نمخواهد خداوند تبارک و تعالی میداند چیز نوشته بودند که عقاید استماع آن
 متحیر و قلب مضطرب میشد انهمی حال ملاحظه فرمائید که مقصدشان از این مقصود
 چه بود و مقدمات هند مقدمات از مقدمات عکاست و شما میدانید که مقصود
 طعن سجاجی نبود مقصود نهی است شما همین را میزبان قرار دهید حقیقت حال
 مشهود گردد یکاش به همین کیفیت منمونه تالمه سخن آن صدر می
 من سهام مقدمات و مقدمات من طبعان سنان الروایات و حیرت اذ
 اتنی من به نام حکمت النصال علی النصال ملاحظه فرمائید این عهد خود را افدا
 هر یک از بنده کان جمال مبارک نماید و قدیم بر و نفسی و ذکا و کینوتی
 میکوید و می کارد و با وجود این شهرت میدهند که این عهد او عظیم تر است ^{و رفاه}

و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نشود با وجود آنکه اکثری از متزلزلین
 اظهار تذلل و انکسار و تشبیه و اجمال و تنزل و افتقار اینجند را بجهانه و وسیله
 تنزل خویش نموده که فلان رسول آحاد الفدا و لئلا بقدام آحاد مرقوم
 مینماید پس حکونه برتر بر احدی دارد یا آنکه مرکز ثبات است که دایره کتاب
 اقدس و کتاب عهد بر آن مرکز منصوص ثبوت در است حسن و سیح ایشال
 و اقران بلکه برتر بر او دارند با وجود این این عجبه ای مقام را نیز عظم از مقام
 خویش بشیرد باری آید و استمان الهی در دین الله تکفیر و تفسیر من نموده و تبت
 و تزیف و تحقیر جائزند باسی مجادله ننمائید و منازعه نکنید و ذلت از برای
 احد مطالبید و نام نفس را بوجه من مبرید و تفسیر را نخواهید و سان را
 بطعن کبر نیالانید غیبت نفسی ننمائید و پرده ارکان کسی بر ندارد تا نفسی اظهار ثبوت
 مینماید تعرض کنید و او را رسوا ننمائید و همین کلمات را نفسی وسیله نزاع و اعتراض
 نکند بی ثبوت و رسوخ بنیان تنزل را از بنیاد براندازید و تبت که تبت
 اساس دین الله را محکم ننماید خرف فتنه را بحال خویش گذارید و حواله حساب
 عهد و میثاق ننمائید آن حتی قدیم تو قدیم است و ادام بنیان هر مکر و تدبیر
 نصوح کتاب اقدس لوح محفوظ آهر منسوخ گردد و مرکز ثبات الهی نلغز و علمین
 سرنگون نشود گو که بفریح آفل گردد سحر محیط از فیض منقطع نشود خویش سیر

در پس حجاب شدید نماند نسیم غنایت منقطع کردد و باب رحمت
 مسدود نشود مواهب جمال الهی منفقود کردد و موارد فرات سائخ باردو
 شراب مقطوع نشود غنقر کوبک ثیمان اشراق برافان نماید و قباب
 عمد برشرون و غربت باید لاف تو ز نادم و پشیمان کردند و خز عجز
 مشتت و پریشان و هذا وعد غیر کذب ع

بده صورة ما نشأ عظم الزین العظم من قبل العلم و حکم

بمدیج الاحسان لا اولیاء خراسان

ایانفحات الهم بمعطرة وایات الله تمطیبتة واقصد واد الرحمن
 نادر العرفان بادیه خراسان و عقب امام اجاء الله و مناه و طیب مشام
 اولیاء الله و صفیاء الذین انصأت وجوههم و انصرت بنوهم و رخت
 اقداسهم و نشرت اعلامهم و ثبتت قلوبهم و ثبتت اصولهم و فروغتهم
 و انصرت نفوسهم و نشرحت صدورهم فی يوم اللقاء و و فوا بجهل الله و یث
 فخر البقاء ثم یبغی نزلاء تک العابد و الربی تحیه زکاة الاعلی و شکرهم
 یا ایام الله العمری بده موهبته انجاء مطالع النور و مواقع النجوم و محاسن
 زکاة العزیز ایوم القرون الاولی و فاضت خیرهم و ذرفت عوینهم

وعلت زفاتهم وسالت عبراتهم شوقاً وتوقاً اليها هفتياً و
 لكم من هذه المائدة النازلة من بياض نكتكم الرحمن الرحيم وبارئ صبا
 وشيم عرار الوفا مثل بي ساحة تبه اهرت رياض قلوبهم بفض سحاب
 محبته الله وشرقت وجوههم بنور معرفه الله وبعث شوقى اليهم وشوقى
 لهم وولعى بهم وخرس نوبتى بولهمى شفى وميا بذكرهم وولعكم
 بعباد الله وسلامه وحقه وثنائه ووجوهكم نوره وضيائه وقلوبكم روضه
 وفاءه وصدوركم حبه وشفائه يا اولياء الرحمن بطنم بذكره وثنائه
 بايديكم بامر بصيغف بذكره الملاء الاعلى ونادى ببشر الفلاح في البر والالواح
 طوبى لكم من هذه الموهبة يعظم بشري لكم من هذه المنحة الكبرى التي هي
 فيض الله الطافح ونور الله الالامح جعلكم الله مشاعركم ومواقع هجره وشان
 انواره ومطالع اناره عميت اعين لهم شاهد انوار بعباده وما قرئت بشابه
 اية الكبرى يوم ظهر نوره وضمنت اذان لهم تسمع ندائه وتمتع بذي خطابه
 وخرت انس لهم تنطق بذكره وثنائه وخرت افئدة لهم لم يكن لخصيت من حبه
 وولائه وخابت نفس لم تسلك في سبيل رضائه ولم ترؤس من سبيل غير فانه
 وباحسانه الوفاء طهر الضعفاء انه اذا وجدتم الضراء استدت والباساء
 امتدت والارض لترجفت وجمال ارتعدت وزوالع شاد انداطت كجور

وصحاب الحجر ويهود وتابعة ساجدة لبطحاء وقياصرة
 والكامسة الزوراء والموتفكات في القرون الأولى لبعثة لاول النبي
 ودور البصيرة الكاشفة لحوادث الامور ولبقوات الآثار قد اشترت كواكبهم
 وانعدمت مواهبهم وغبرت وجوههم ونظمت نجومهم واما صناديقهم
 واقفل جبرئيلهم وانثرت عروشهم وانخرمت حيويتهم ووزلت اركانهم
 وانهدمت بنايتهم واقفرت قصورهم وانكسرت قلوبهم وخسفت
 قبورهم وشابت وجوههم وقشرت جلودهم واندرت دنائهم
 وانمخت انوارهم فانظر الى مدائحهم وقرايم بالبادية لما اتى بسرك
 جعلها خادمة لخدمة مؤتلفة بائدة لا تسبح لها صوتا ولا همسا واما
 الذين اتخذوا جوار رحمة ربك الاهبج طجاء وبلادا وما وصى معاذا ^{طهور} بهم
 اتخذوا اقبان لمدية تسمى مطارا واوكارا فمكتبة من الارض وحلقة
 اخيارا واشهر لهم ثارا واصناء لهم منارا واتى بهم من افان التوحيد بلوح
 وجوههم النوارا

هو الله

لبنة درگاه الهی یوم امتحانست وزمان اقبان قدم سراج نماید قلبانما

که مباد الریح شریده که در هجانت شمارا در عهد و پیمان کهنست نماید
 و بلغزاند بذا هو الامر المحسوم طوبی لمن تنک بعهد الله القیمین
 جمیع اخبارا بیدار نما ع

هُوَ النَّاطِرُ مِنْ أَنْفُسِ الْأَعْمَالِ

قوله تبارک و تعالی هست تو الذین یعلمون و الذین لا یعلمون خداوند عباد
 در کتاب مجید که فرقان بین حق و باطل و نور و ظلمت و علم و جهالت بصبح
 بیان مابین دانایان و جاهلان را فرود و تمیز کرده بغیر انسان را در فرود
 یعلمون و بشر را در سلك لا یعلمون محسوب فرموده انسان را بمقام علمه
 البیان منقخر و بشر را در رتبه انعم الیکم الذین هم لا یعلمون در آورده نیاز
 از خدای خود غنم فرموده و بشر را عنک معیشت قیمت داده انسان را
 شراب طهور نصیب فرموده و بشر را از قوم جهیم مشرف داشته نیاز
 علیه سر متعالین بطیوفون علیهم ولدان مجلدون با کلوب العلوم و معارف و کرام
 احکم و احتشاقون جاسنوده و بشر را حد حفرة ابیهم در کلمات کهنه
 ماء اشد و اشد و یا کلون لحم البغض و العذیبتی فرموده انسان
 رجوع خجرتوم سبید کتوم عطا فرموده و بشر را در خمر و خمر و خمر
 دشته جامی و خون در حرکت یکی دادند در دایره قیمت اوضاع چنین

چنین باشد **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و **الَّذِينَ لَا يَلْمُونَ** انسان را نور
 عرفان بظواهر فرموده و بشر را حکمت صرمان انسان را با شرافت
 آفتاب ایمان بنور نموده و بشر را بنور تیره انکار کدر دیده هزار
 سنجعت عرفان جمالش مخلع نموده و بشر را پس رده غیب منظر داشته
 انسان را بآیه قد قضات العلامات کلهما وقف نموده و بشر را بحجاب
 بالقیامته قامت محتجب انسان را بهرفان کلمه استغاث و نوحات
 عارف نموده و بشر را پس شماره اعداد و علامات معقوف و محط داشته
 انسان را بتبرک کعبه و میثاق ثابت و شرف نمود و بشر را بقص و مین
 و افعال و تاوید و تحشیر مهیا نمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و **الَّذِينَ لَا يَلْمُونَ**
 انسان را بجلعت خلافت انا جعلناک خلیفه سر فرار فرموده و تاج کرامت
 خلق الله الاذم علی صورتیست باهی انسان را بحد ملک نمود و بشر را
 فلک فرمود انسان را وارث میراث نبوت و حکم فرمود و بشر را
 سیترق بحر حسرت و غفلت و نکبت نمود انسان را بفتح علوم نبوت
 و معدن نبوت و شجاعت و مخزن همت و غیرت و نظر آداب و تربیت
 فرمود و همه آفتاب جمال در ظاهر خام ستور کردد انسان را زاده کان چنان
 منیره و کجیم خوشنده در آسمان مثلثا و تلواری کردند و بقوه نور تیرتین

یکدیگر را متعاضد و متساعد شوند که نه از تمام اثر و نه از طایفه خلیفه بر اثران
 شمس احدیت وارد آید تا آنکه اقباب عهد چنان غیب و شهود وجود را
 روشن و مشهور نماید که از عدم و نقض و نفی خبری و فخر نماید استعظمه
 عن ذلک اگر اثران اقباب عهد که مراد با وجود است و امر و مصلح
 از وجود نزد ابرههء اقباب عهد است بلفظ عدم و نقض و نفی غیب
 هرگز بقیضی عارض موجود نبوی فعلا عن ذلک علواً کبیراً امروز
 جمیع شیء با اقباب عهد اثران یعنی جمیع معهودت از فیض عهد
 ابرهه معهود گردیده نیست اصطلاح ابرهه در این عهد جدید که مطابق
 است با بیان حکماست یعنی که فرموده اند جمیع موجودات از فیض وجود حق
 موجود گردیده قوال و مجال و مظاهر و الفاظ مختلف و کونا کون و کن
 معانی و حقائق و شرب و ریح و سب و می و باد و صد بهر خطه
 بشکار دگری آن بت عیار برآید رو کوشش سخن بار و با صواب
 است لسان علیون ای مقصود از عهد قدیم در جمیع الواح صحف
 الهیه چه بود و از آیه شریفه یا براسر اید اذکر و انتم التی نعمت علیکم
 و اوفوا بعهده و از آیای فارهبون چه استنباط شده و مقصود از
 سورۃ مبارکه و المرسلات عرفاً فالعاصفات عصفاً و الاشرار شراراً

نشر افاغفارقات فرقا فالملقیات فکرا کیانند حاشا لاریب فیہ می
 للمتقین و ذکر می و هدی الاولی الألباب فی المبدء و المآب الدین حقان
 و الذین یعلیون لسان الذین او فوا بعهد الله و میناته فی یوم الموعود یوم
 اند فیہ طمست لتجوم و فرجت السماء و نفت بحال یوم یقوم الناس
 ای ایادی امرتک الناس لنصرة رب الناس فی سنة الشاد یوم عمر
 بعد الفرج الاکظم لریوم طلوع الشمس الذکر عن اوق العهد لریه الناس
 بعد یوم الاصر و صعود جمال الخجل الی السماء قدسه الرفیع المسیح پس امروز
 جا آن دارد که سیاره عزیز ایادی امر که بدو طلب و مجاهده یوسف
 احدی را در چاه غربت و وحدت با اناصر و معین یافته بیک سخن و یک
 صوت و یک نغمه سرانید بشیر که در بزم وجود رخ بار عیان شد
 چشم هم روشن از فجر تباطعت دلدار عیان شد چشم هم روشن
 امروز که فجر یوم همد است خفته کان البین جور ایشارت طلوع نیز
 بعهد صحو و بیدار است چه هر روز را روزی مقرر و هر صبح را صبحی

مقدر گردیده -

هو الله

اسرا حجابی الهی کو غظیم است و شرا و شدید و عصر خداوند مجید امکان

حرکت است و اکوان در وجد و بشارت حقائق کائنات در شوق و شوقند
 و ذرات موجودات در طرب و سرور: ارواح در نور و فلاحند و حجاب بر علو
 و سجاج انوار در سطوع و آثار روشنی بخش قالیم صیت زبر کوار جمال
 قدم جفا کیکر گشته و غیر عظمت حضرت احدی در جمیع محافل عالم مذکر
 اهم اعظم مزین و کل مجامع هم بخبر ظهور شیر اکرم - سحر شوق از انوارش
 منورست و غرب از نفاشش معطر بسیر غمزه از فیض سجا کاشش
 و فریح و رفیع خضراء از انوار آفاش روشن حقیقت کاشی در حشر
 و نشور است و کینونت کاشی در شوق و شور اشجار طیب در شوق
 و نماست و آثار لطیفه پر حلاوت و صفا علم بیباقت که نشور بر اوقات
 در با عهد و پیمانست که جو شبنم پایانت و طوفان در نهایت شسته
 و طغیان و زلزله ارکان جمال قدم روح لاجانه العذراء در این کور اعظم
 بر جمیع اجزاء حجت را بالغ و رحمت را سابق و نعمت را سابق و بر زمان اوضح
 و دلیل را واضح فرمودند در کتاب قدس که نامش جمیع الواح و زبر است و همین
 بر کل تن صریح و واضح بین صراط را معلوم و منهج نجات را منصوب نمودند
 و بیست و پنج نسخه جمیع را از این بند مستفید شیر داده پرورش فرمودند و در
 جمیع الواح و کتب و الواح و صحف ذکر عهد و میثاق نمودند و ثابتهای متمم کاین را

و متمسکین را تیسین و تحمید فرمودند و تمبر لرلین را توپین و تزییف ملکه
 انداز بقیوبت آلهیه و تحویف بنقبت ابدیه نمودند و لوح سنه شداد
 که سنه صعود است از کشت و در جمیع طرف منتشر شد و بیان است
 امتحان کثرت افتتار او اوضح و شهود فرمودند و بعد با ترف علم علی
 کتاب عهد مرقوم شد و لوح محفوظ میان کتوب و کتار توجه و انقیاد
 و اطاعت و اتباع با مر و اوضح صریح هر فرمودند تا چون در بار امتحان
 و قنمان سنه شداد بموج آید تفسیر سرگردان کرد و مضطرب و حیران شود
 صراط استقیم و منهج قویم و نور بسین موضح و محین و محقق و منصوص معلوم
 باشد و مجال همی را نفسی نماید و وحدانیت کلمه آلهیه محفوظ ماند
 و اختلاف و جهالتی حال نو هو ساله چند پیدا شده اند در ستر ز فرقه بنا
 گذشته اند و چون مطمن گوید از تفسیر و اوضح نیز ذکر نماید یکی گوید مجال
 مبارک کار غنی فرموده است یا جی قه بخت است مقصد شش نیت
 که بمقام منصوص احتیاج نیت دیگر گوید که عصمت محصور در مجال مبارک
 دیگر که منصوص نیت مراد بطنش نیت که من ابراده آلهه جابر است
 دیگری نفسی در ایام مبارک مقبول بود یا وقتن بود یا جوهر حقیقه و امان نمود
 که مردود که و مقصد تحقیق نیت که اگر مخالفت رضا کند و بحضور جنت

خضر ندارد و از این بسبب احوال در سر و چهار ترویج نمایند و مقصد از این
 اقوال کفایت عهد و میثاقت و این آن بغایت که در جمیع الواجح خوب
 آفاق خبر داده است لکن خبر کجی بیدار باشد بیدار شو بسیار کرده
 هو بسیار چکه امتحان و قنات بسیار شدت و تمرکز این در نهایت
 تدبیر و تدبیر بظاهر گویند که ما اول متمسک ببنیان هستیم و در باطن
 نیشه بر نیشه شجره عهد و میثاق نیند ع

هو الله

ایها شهید الشهدی ثابت علی عهد الله و میثاقه انه اخذ فی لقاء
 عمر بن کلثوم النشاء لعمر الحق انه مذکور فی کتاب حکیم طوبی که علی بن ثابت
 بشکرک علی هذا الروح الذی یصلین به علیک المذا العالین ثبت القاس علی
 هذا العهد الوثین و الصراط المستقیم و المنهج القویم و انه لیثاب و یعلمون عظیم
 لان یتحکم لکان الامر و یشید بنیان الحق و یرفع اعلام الذکر
 و یصان دین الله عن شر المارقین و تحریف العالین و تهدید الموثلین خدا
 آنجناب در ملکوت ابهر ثبوت لوج و کهنه فرزند عهد از وصف فرزون
 و لکن تشکر زبک فیکر آن و حین منزه الفضا العظیم تفصیلا فافان
 و شیخ احمد و جمال الدین افغانی بکرات و مرتب آنجناب مرقوم گوید که اینجا

اینها با چند نفس دیگر به دین و ایمان بنفیکر و ادراک اتفاق نموده اند و در نتیجه
 کبیره مخاره بکسان اینها دارند و شبهه است که این فساد ازین
 نفوس جاهل بر روز خواهد کرد شما با اولیا امور این کیفیت را دست توضیح
 فرمایید که مبادا قریب آنها بر روز کند کسان دیگر نیز بدنام شوند و تقصیر
 کنند چکه خواهند گفت که شیخ احمد از آن طایفه است دیگر نمیدانند که آن
 شخص مردود و نامیزر است و این طایفه است و کمال عدوت را
 باین عباد از جمیع جهات دارد و چند سال است که اول الذات با آقاخان
 و بعد با جمال الدین در جمیع محافل و مجالس در صد تحریک انواع فساد
 در حق این عباد بوده بار خصومت تحمیری صریح ظلمانه باین طایفه بهمان
 مشتمل در وسط سما و سج و سهود و سهود و حتر در جمیع نشریات او را
 مذکور با وجود این شاید بدخواهان و مدعیان در نزد اولیا امور باز مهربان
 مشتمل نمایند باید تنجیب جمیع در آن این کیفیت را دوباره توضیح نماید
 که حکایت خنجره مشتمل در راز و باهه کردد که لایحه این نفوس خائنه بنزای
 خویش رسیدند زیرا که در نتیجه کبیره ایشان را گرفتند و او را فساد در
 شان بیرون آمد گویند استغفر الله نسبت با ولیاء آن سامان مذمت شده
 بوده است و فساد عظیم دلالت میفوزند و با مفسدین اطراف مخاربه شده

ان الله لا يصلح عمل المفسدين
 الحمد لله اعلم حضرت شهباز ايراني اين آيات
 سرادق انصاف و عزت بلند نموده اند و در صدر راحت و آسایش
 عموم رعيت بستند و هم پيشان هلكه كاخ عظام و وزيران كرام باي
 جميع اخبار الهي بايد كه بدرگاه احديت صدهزار شكر نمايند كه هزارين نفوس
 سفيره از سر دولت و رعيت رافع شد چه كه اين نفوس قلهها بچاره را
 اغفال نمودند فقطح دابر قوم فاسقين الحمد لله رب العالمين مع

هُوَ اللهُ

الحمد لله الذي شرع على الفؤاد بنور الرشاد و نور القلوب بطوع آيات الحق
 بكتار روح و سداد و به المخلصين المعين العرفان جنات نظمت
 فحقيقه الآيات و الكلمات و خرج الطالبين الى عالم النور من سجوة الظلمات
 و الصلوة و التوجه و التمسنا على النور الساطع فرجاجة القلب المقدس الطاف
 بالنبشاة و نزل الروح الأمين على فؤاده بالآيات المحكمات و آله
 الطيبين الطاهرين و الابرار و الحجج الباقية بين الكلمات و وسائل
 فيض الحق بين الموجودات فاعلم ايها الواقف في صراط الله المستقيمة
 الله و اقتبس من انوار معرفته بان الآية المباركة تنزلت في لفرقان

في الفرقان بصحح القرآن قوله تعالى ما كذب الفؤاد ما رأى ^{مست}
 مكنون ورفر بصون وحققة لامعة وشؤون جامعة وبنات ^{ضحة}
 وجمعة بالغة على من الوجه من البركع اسجود وسخا فربان حقيقتهما لبت
 تفاصيد من موازين الأدراك عند القوم وشرحها و حتى يظهر
 وتحقق بالبيان ان الميزان الالهي هو الفؤاد ونبع الرشد فاعلم بان
 عند القوم من جميع الطوائف اربعة موازين يزنون بها احتوائهم والمعاني
 والسيئات الاثنية وكلهما ناقصة لا تروى للعلية ولا تسمى العلوية ولذا ذكر كل واحد
 منها وبنين نقصه وعدم صدقه فاقول الموازين سيران احمس وهذا
 سيران جمهور فلا نفة الا فرج في حصة العصر ويقولون بان ميزان باهم كمال فاذا
 حكم لشبه فليس فيه شبهة وارتباب واحال ان لا نقص في الميزان
 وضحة كالمس في رابعة النهار فانك اذا نظرت الى الشرب تراه ماء
 عذب وشراب واذا نظرت الى المرابا ترى فيها صوراً تميقن انها حقة
 الوجود واحال انها معدومة بحقيقة بهي العكاسات في الزجاجات
 واذا نظرت الى النقطة استحوذت في الظلمات ظلمت ننتها دائرة خطاً ممثلاً
 واحال انها ليس له وجود بغيره الى للأبصار واذا نظرت الى السماء
 ونجومها الزاهرة رأيت انها اجرام صغيرة واحال كل واحد منها

توزار امثال وضعاف كرة الأرض بالآلاف وترى نظرات كئيبا
انه متحرك والحق استمرا واحكامه منقطع والارض بيطيه مستوية
واحكامها كروية فاذا ثبت بان تحت اليد هو القوة الباصرة حاكها
اقوال القوادحسية ناقصة الميزان مخمات البرهان فكيف يعتم عليها وعرفنا
احتقائق الالهية والآثار الرحمانية وشؤون الكونية واما الميزان الثاني
الذي عمده عليه الاشراون والحكاماء المشائون هو ميزان العقلي ولهذا
سأرتطوئف الفلاسفة الأوائل بقرون الرومية والوسط وعنده عليه
وقالوا اما حكمه العقلي فهو الثابت الواضح المبرهن الذي ليس فيه ريب ولا
شك وشبهه اصلا وقطعا فهو آراء الطوائف كلهم اجمعون حاكها كقولهم عمدهوا
عند الميزان العقلي فاختلفو في جميع المسائل واشتت آراءهم وكذا احتشون
فلو كان الميزان العقلي هو ميزان العادل الصادق المتين لما اختلفوا في
احتشاق والمسائل واشتت آراء الأوائل والآخرين بسبب اختلافهم
وتباينهم ثبت ان الميزان العقلي ليس بكام فاما اذ تصورنا ميزانا اما لو
وزن بها مائة الف نسمة عملا لا تفقوا في الكمية فعدم اتفاقهم برهان
واف على خلال ميزان العقلي وانه ميزان العقلي وهذا ايضا مختل
فلا يقدر انسان ان يعتم عليه لان العقول هو المبرك التقدير وموزون ميزانه

ميزانه فاذا كان الأصل ميزان العقاد مختلفا فكيف يمكن ان يكون ميزانه التقية
 يوافق الحقيقة ويفيد اليقين وان هذا امر واضح مبين واما الميزان الرابع
 فهو ميزان الألهام فالألهام هو عبارة عن خطورات قلبية والوساوس
 الشيطانية أيضا عبارة عن خطورات تتابع على القلب من وادرات
 نفسية فاذا خطر قلب احد من المعاصرين أو سئله من المبائمين
 اين يعلم انها الهامات رحمانية فقلها وساوس شيطانية فاذا ثبت
 بان الموازين الموجودة بين القوم كلها مختلفة لا يعتمد عليها في الأدراكات بل
 اضغاث احلام وظنون واوهام لا يروى الظمان ولا يفي الظالم للعرفان
 واما الميزان الحقيقي الألهي التامى لا يتبدل ولا ينفك يدرك تحالوف الكليات
 والمعالي العظيمة فهو ميزان القوادد الذي ذكره الله في الآية المباركة لانه من
 تجليات سطوع انوار الفيض الألهي والسر الرحمان والظهور الوجودي والفر والتراب
 وانه لفيض قديم ونور مبين وجود عظيم فاذا انعم الله به على احد من اصفياء
 وافاض على المؤمنين من اجابته عند ذلك لصدايق المقام الذي قال عليه
 عليه السلام لو كشف الغطاء ما زدت متقين لان النظر والاستدلال
 فرغاية الدرجة من الضعف والأدراك فان البشيرة منوطة بمقتضيات
 الصغر والكبر فمنها جات الصغر والكبرى يتبع منها متجرا لا يمكن ان يتجاوز

عليها حيث اختلف آراء الحكماء فاذا اياها المتوجه اليه ظهر الفواد
 عنك شئون بانعة عن التباد حقيقة الرشاد وزن كالمسائل
 الالهية بهذا الميزان العادل الصادق العظيم الذي تنبأ فيه القرآن الحكيم
 ولتسبأ العظيم لتشرب من عين اليقين وتمتع بحسن اليقين وتحمدي
 الاقصر اطه تقيم وتلك في منبر القويم واحمد لله رب العالمين ع ع
 هو الله

ارناظر سخن قد بلج طمطام الكبرياء وتبلج فخر الهدى وثأج النار الموقدة
 في سدة المنيته في ذر الناس سكار فأنضين في غمر الهوى بانضين الباء
 في الدركات السفل ناكصين على الأعقاب في احسة للمتوسمين ويا عذبا
 للمحرمين ويا نعمة للذين لم يؤمنوا بذلك كمال الذر شرون وتواري
 باحجاب ع ع
 هو القنوم

حمد المن خلق حقيقة نورانية وهوية رحمانية وكي سنية روحانية وجوه ربابية
 ودره نورا و فريه غراء وجعلها وسطه لفيض العظم واربطة العضة الكبرى
 ووسيلة الموهبة العليا فهاضت بمواهب رجا وافاضت برغائب الها
 وتشتعت وتثلثت واضاتت وشرفت ولاحت وباحث بالاسرار

وهتك الأستار وثقت الحجاب بإزاحت النقاب عن وجه تورات
 بشمس الحجاب كما من عليها فان مفير وجه ترجمه بحجاب الأكرام
 وأقدم ثيجه وشمسنا و التلیم والبهاء على تلك الدرته لهيضاء واليا قومية
 واخرية لهولاء الكهنة الربانية والكنيسة لصحة الالهية والذاتية الروحية
 والائتية الوجودية واسد التل ان يجعله مغترفا من نجر ما ويستغرفا في
 بحر ما ويستفيض من فضها ويستغير من اشراقها ومقتب من انوارها
 ومصطفا من بارها ويستضيئا من شمسها فبجان خلقها واشها
 وابدعها واحتمارها ومصطفاها على العالمين ع ع

قال الله تبارك وتعالى حمدا بلغ مغرب الشمس فوجد ما تعرف في عين حجة
 الآية يا ايها الناظر الى الملكوت الالهى فالعلم بان هذه الآية المباركة والآية
 الملكوتية وبنعمة اللاهوتية واختمية الروحانية لايات للمتبرسين وانوار
 لسايدين فانظر بان ذلك العالم البصير والعارف الوافى العليم
 لمطرح بامر الرب القدير لمشتاق الى المشاهدة انوار بحجاب المنير
 قد سح في اقاليم الوجوه وسافر في مشرق الابداع ومغرب الاختراع
 ومشتاق الى المشاهدة وللقاء فمارا كائنات من الكائنات وموجودا

من الموجودات الأطلب فيه شهود نور الوجوه وملاحظة تحقيقه الغائصة على
 كما موجود مركز استنوحات الرحمانية ومطلع الأنوار الربانية والسر
 المستر والرمز المكنون في الكينونة الفردانية فتوقفاً في عوالم الغيب وهو
 وخاض في سحار الكبرياء ومفاوز عوالم المخفية عن عيون البشر حتى انتهى
 إلى شاطئ البقاء ساحل الخضر عن الأنظار واستر بالأنصار وغاب
 عن عقول البشر الأنصار الفجر القم والأسم الأعظم والمطلع الأكرم والمغرب
 المنور لمطلع على آفاق الأسم فوجه من تحقيقه الربانية وتبليغ الأسم الرحمة
 والهوية القدسية لتجانته والذاتية الثوراتية الصمدانية غارة من حقيقة
 مستورة مكنونة في كينونة جامعة لماء الوجوه وحرارة النار الوقوف حيث
 أن المظهر الرحمانى لمطلع الربانى والمغرب الصمدانى له مقامان في عالم الظهور
 ومرتبان في حيز الشهود فلهما مقام الأول هو فائض آداب الحيات في سبيل
 النجات وترويح السار في حقائق الموجودات وهذا الفيض العظيم وهو
 المبين بغير الماء المعين ومن الماء كاشفى حتى وفي المقام الثانى
 هو النار الموقدة في أشده المباركة وشعلة ساطعة في سماء المقام
 وللمعة الثوراتية في طور بقعة الرحمانية كما قال الكليم عليه السلام أكثرنا
 أنت نار العلى تكلم منها بقبوس وتعلم منها تصطلون فالأما الفاء

الفأر من حقيقة أجهى على عالم الوجود ^{فليسيرا} وهو بحرارة أشد
 أكثر من النار الوقو إذا اجتمعا يعبران بالعين أجمية لر حامية بحارة
 محبة الغرير الوجو يا أيها الناظر الملكوت الوجو فلبين بك مع ثمانيا في الآتية
 المباركة فان ذلك الأعلم لك في عولم الأيجاد بقدم الفوائد أسخ
 فرآ فان الكائنات بنور الرشاد لما شتد فيه لغرام ولبصاية والآتية
 المشاهدة الأشراق من نور الأفاق تاه فحيما بمطاه الكائنات وما
 فسبار وصيا مطالع الموجوات حتى صدر الاقطب الرمز مركز دائرة
 الوجو في الفلك الأعلى ومحور الكرة العليا الدائرة خلف سما في الفضاء الذي
 لا يتماهى فاهتمد إلى نور الهدى والكلمة العليا والشدة التي أو اسجد
 ومسجد الأضوى لهدى بورك حوله فوجد ان من الحقيقة غارة في مغرب
 عين بحيات أجمية لمعين بالوجو لختلط سجامة رطين العين العنصر الحقة
 في خيزر خارج المشهو فذلك النور اساطع الالامع وحقيقة استخوان الشير
 الأظم موجو في مكياشير وقال بتراب جسم عنصري لمرتجبة جميع
 الأسماء والصفات والأنوار فزيدة اشكات له نور شمول والأرض
 مثل نورة كسوة فيها لمصباح والعين له بعون مع في اللغة منها عين
 جارية عين بالكية ومغرب الشمس والشعاع والنجاب والرئيس والحقيقة والذات

وامثال ذلک وقال المفسرون کاتھا تعرب فی عین حمزة

ع ع

هو الله

اهر ترتری فخری وفاقی و صرقتی و شدة اوعتی و نورة عنتی و کشره طهری
 و عطشی لمعین فیضاتک و بسید غایتک فواد البحر فی جمالك و واجد
 لثابدة النوار طاعتک و دأشوقه للقاءک و اتخرج مرکب و سطران و بصهباء
 عطاک ارب الاسبیر اطقنی بقدرتک و الی شتیر فاجر زه من و بده
 حرمانه بقوتک و اتی دخیل فاوله فی کھف حفظک و حمايتک و شتات
 ارفعنی الی ملکوتک و مہر افد خلنی فی ظل صونک و کائناتک و ما سوف علیہ
 اظلم بمخاط اعین رحمتک لمجھول الی متی ہذا الفراق و الی متی ہذا
 الاحراق فی نیران حرمان الایاتین فبقرتک ضامن صدری و درتخار زری
 و انکسر طبری و صفرو جھی و بنشین شحری و ذاب لحمی و بے عطشی و سالت عبرتی
 و صعدت زفرالہ و شتدت سکرالہ و زادت حسرتی فی کالیوم اما
 ترجمنی یا ہی اما تعطف علیہ یا مولای ہدیہ حجیر الایات ام لے نصیر الایات
 ام لے حنون الایات ام لے و دھو الایات لا و حضرة عزتک انت ملاذ و طبعی
 و مہر لے فیخدر حالہ اجر لے حفظنی اعرج بے الی ملکوت جوار رحمتک انک انت المقدر

انت المقدر الرؤف الرحيم ع

هو الابهي

يا ايها المتوجه الى كل وجه الوجوه. ومتشبهت بذي رداء العظمة في حيزه هو متقلب
 بين البهجة فامعن النظر في طبقات البهجة ترى بهم من كل من فليس هو
 التي هي المهلكة والسيئات الهالكة والسجيات اثاره والظلمات احواله
 من شروا النفس والهوى والمهبط في مهاوى الدن والشر ومعدن شينون
 انفسه واعمر وكأعين في هياما واجهد واجفأ فكما الملا تنظر مشرقا تحققة
 في افق الامم وكما فرقة تترصد طوع انوار الحجة في مشرق انور وكل
 قوم موعودون بظهور سيد الوجوه الموعود عند المهوي والمنتهى عند الامم
 بفضة الرب الودود والمبشر بظهوره في حيزه انوار انوار المحجبين
 حتى باسراء عن افق العالم تنكشف الظلمات الصليمة وتزول الغيوم المتحجبة
 في افق الامم وتشتت شامخه اجسادهم وينصرف العلم والفضل ولكن
 اولوا العرفان ويتبدد دعوة اخذ لان ويلوح صبح الهدى ويشق
 سلاح النهي ويعيد كل اعوجاج ويستقيم كل انحراف وتزول كل ارجاس
 وتنكشف بسجات عن وجه الحقيقة فلما جاءهم بالبرهان الفاطمي والنوراني
 والذليل اللامع نقلوا اعداءها بهم صاغرين وعن ارجاسهم المحتجبين ع

هو الله

سبحان من أنشأ الوجود وأبدع كل موجود بعث المخلصين من أجل محمود
وظهر الغيب في حيز الشهو ولكن الكثر في كرتهم يعيون من بني القصر
المشيد والكور المجيد وخلق الخلق أجدي في حرمين وهو من كرت غافلون
وتفتح الصور ونفخ الصور وارتفع صوت الفجر وصعد في فصح الوجوه
والأموال في قبور الأبياء لراقدون ثم نفخ نفخة الأخرى والارادة
بعد الراحفة وظهرت الفاجحة وذبلت كل مرضعة عن باضه والناس في
ذهولهم لا يشعرون وقامت القيامة وانت أنة ومته تصرط وصب
الميزان وحشر من الأماكن والقوم فعمه يتلون وأسرور النور
واضاء الطور وتسم سيم رياض الرب العففور وفاحت نفحات الروح
وقام من قبور العففور وغافلون لغير الأحياء لراقدون وسعرت النيران
وارلقت أجنان وازدهمت الرياض وتدفتت أبحاض ومانق لغير
وأجبالون في أوتهم لحاضون وكشف القباب وزال السحاب ونشق
استحاب وتحتل رب الأرباب والمحرمون الحاسرون وهو الله نشاء
لكم نشاء الأخرى وقام نظام الكبر حشر النفوس المقدسة في الملكوت
الأعلى أن ذلك الآيات لقوم يبصرون من آيات ظهور الله الأمان

والأشارات وبروز العلام والشارات هتشار آثار الأخبار وتظار
 الأبرار الأخيار وأولئك هم الفائزون ومن آية انوار المشرفة من
 التوحيد وثبته شاطحة من المطلع المجيد وظهور الشارة الكبر من ثبته
 الفريد ان في ذلك لهدى للخلق ليقوم بعقلون ومن آية ظهوره شهوة
 وثبوتة ووجهه بين ملا الشهاد فيهما البلاد بين اظهر الاضراب المهاجمة
 كالذئاب وهم من كل جهة يهجمون ومن آية مقاومة الممل الفاتحة
 والدول القاهرة وفريق من الأعداء لكفكف للدماء استغفروهم
 له بنيا في كل زمان ومكان ان في ذلك لتبصرة للذين في آيات الله
 يتفكرون ومن آية بدیع بيانه وبلغ تبيانة وسعة نزول كلماته وحكمه
 وآياته وخطبه ومناجاة تفسير الحكمايات وما والتمثالات لعمر
 ان الامر واضح مشهود للذين بصير الانصاف ينظرون ومن آية اشراق
 شمس علومه وبروز بدر فؤونه وثبوت كحالات شؤونه وذلك ما قرنته
 علماء الملل الراسخون ومن آية صون جماله وحفظ ميعانها من مشرق
 انواره وبحجم اعدائه بالثبات والوقوف والسهام الرهقة من الألف
 وان في ذلك لتبصرة ليقوم منصفون ومن آية صبره وبلائه ومصائبه والآ
 تحت تسلل الأعداء والاضلال وهو ينادي الى الآيات الأبرار الى الآيات الباقية

الآيات مطالع الأنوار قد فتح باب الأبرار والآثار في نحوهم ليحيون
 ومن آياته صدور كتابه فضا خطابه تعالى بالملوك وانذار لمن هو احاط الارض
 بقوة نافذة وقدرة ضابطة وانوار عرشه العظيم بايام عديدا وان هذا
 الامر مشهود عند العموم ومن آياته عكوك آية وسوء مقامه وعظمت
 جلاله واطوع جماله افق اشجى فذلت له الأعناق وحشت له الأصوات
 وعنت له الوجوه وهداير كان لم يسبح به القرون الأولون ومن آياته
 ظهور صحبته وبروز خوارق العادات قتابا مترادفا كفيض سماه وقوله
 الخافلون ينفون شهابه لعمره ان هذا الامر ثابت وضع عند العموم من
 انظروا الف الذين حضروا بين يدي الحق القيوم ومن آياته سطوع شمسه
 عصره وشمسونه بدر قرينه سماه الأحصار والأوج الأعلى من القرون بول
 وعلوم وفنون بجزر الأفان وزهبت بها العقول وشاعت وذاعت
 وان هذا الامر محسوس ع ع

هو الله

شمع روشن است وآنجن روحانیاں کھرا کوشن نفحات قدر من شربت
 وناغم حدائق ملکوت بھی روح بخش ہے شربت ندامت ہی از جبریت غیب
 بلندت و صلوات رحمت از جهان پنهان کوشن زده استمند و از جبریت سحر

الطاف پر موج است و موج حسان رو باوج کلزار حمت است که غبار
 عنایت بدت خویش ترین بنمونه و مرغان چمن رحمانیت است که زنگ
 طیور بهشت برین گشته حیوان محنوم است که نشسته بخش دماغ موافق نجوم
 است و کاس طهور است که طافخ نیز اجا کافور است از سوستان تا چند
 زاویه خمولیم و محمود در این بار و قویم و فافاز مقام محمو چه که جمال
 مقارن سخته و ریش مقدر فر فر غنطه اصفیات و تها آرزوی
 سرور اولیا، و آن مقبولیت و محمودیت در راحت کبریات تمام
 منصور است منظور است مؤید است موفقت سپاهش جنونم تروما
 و پناهش ملکوت ابھی رایش یا تیر الابریش عیش شده به القوی
 طوبی لمن فاز به بفضارت الاله علی ع

هو الله

حائون کونیه عونا مظاهرات حائون الیه ایده انجن شرف کرامت
 موجب کلمه ای که فرار و ممتاز اولان سازد و است کبر در نسخه
 عظم در مظهر کلام در فیض با در نور با هر در طور شاهد در مظهر
 مطلع صفات علیا در بر رخ جامع در مشرق لامع در قلع البحرین
 مجمع نهرین در مرکز سطوع انوار حقیقت یله برابر بعدن خلعت شتر در توکی

روحانیت مقتضای جسمانیہ یہ غالب کلور ایسہ ملکوتی اولور جبروتی
 اولور لاهوتی اولور رحمانی اولور معدن محبت اولور منظر غایت اولور
 مطلع موہبت اولور مصدر فضائیت اولور منبع خصائص رحمانیہ اولور
 جامع عفت و استقامت و امانت و معرفت و رحمت و شہامت
 و عبودیت اولور حبش شہوانیہ و خصائص حیوانیہ غالب کلور ایسہ
 معدن ظلمت اولور منبع خیانت اولور منظر جہالت و شہامت و
 اولور لائلک سوکلی قوللر حاشیلے جمال مبارک کن لطفیہ منظر رحمان

اولیٰ و السلام ع ع

هو اللہ

شمع بیستان جن نور بافان بخش	مقتبش شمشیر شعله و شرف بخش
شرق منور نما غرب معطر نما	روح بصقلا دہ نور بافان بخش
حیم علیہ جان خستہ شد ناتون	مہم ہر زخم شود در در بافان بخش
فنتہ عالم مجو درہ آدم پو	خالی از این گفتگو نور بافان بخش
کاہ چو برن سحاب کاہ چو ابر بہار	خندہ لبہا بدہ کریہہ با ما بخش
یوسف کنعان مصر طاعت بخش است	جلوہ بازار کن بھرہ با حق بخش
فیض بہائے سراج عون بہائے بزجاج	خاک درش بر تو تاج قلم بخش

جان سچین دلبر آفت سوری
 کرب بر پرری فرصت بخش
 بلند گو یا یا نغمه کاشن سرا
 صیحه بزین یاها خفته باطن بسا

ع ع

سُوالِ الْاَلْهَمِی

گیم کہ بود کاہدہ در بان اولور
 کشور جان و دلہ سلطان اولور
 موزعین اولہ بیکہ بستون
 جملہ فالیمہ سلیمان اولور
 ذرہ صفت پر تو خوشیدہ
 نور حقیقت نہ نمایان اولور
 قطرہ نابو و جو اولو بنیہ
 ذرہ کھردن محلو عمان اولور
 بندہ ناچیز ضعیف اولو کہ
 تاج سر حمایہ شان اولور
 شکر جہانیمہ ہجوم باشنہ
 میر سپہ صفدر میدان اولور
 شمع حقیقت اولور اغزیار
 نور ہر شعلہ سوزان اولور
 دلبر جانانہ جائے خدا
 گیم کہ ایدر شاہ شہیدان اولور
 آفت ہر تندن او تو تولور
 ثابت عہد راسخ پیمان اولور

ع ع

سُوالِ الْاَلْهَمِی

رسندہ در کاہ لہی
 آنچہ ز خانہ محبت اللہ جبار قرارت کردیدہ
 داز مضای

معاینه نشین ادراک کردید امید از مو جهت رب مجید چنانست که در حدیث
 بنفحات رحمن زنده و تر و تازه باشید در خصوص سئله تاسخ مرقوم نموده بودیم
 این اعتقاد تاسخ از عقائد قدیمه اکثر اعم و ملات حتی فلاسفه یونان و حکما
 رومان و صریان قدیم و آثوریان عظیم و لکن در نزد حق جمیع این اقوال او با هم
 مغزوف و برهان عظیم تاسخیان این بود مقتضای عدل الهی است که عظمی
 تازی حق تخته شود حال بر نشان بیایه مبتلا شود گوئیم که کنا هر نموده است و لکن
 طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه اش تازه اتفاقا کرده است و کور و کر و کر
 و ناقص اختلاف است آیا چه کنا نموده است چه چنین جزایه گرفتار شده است پس این
 طفل که بعد از آن در رحم مادر خطای نموده و لکن پیش ازین در قالب اقا حرمی کرده
 که مستوجب چنین جزایه شده و این نفوس ازین نکته غافلت تابه که آن
 خلقت بر کمینوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار است و چون چگونه نفعی مایشاء
 و حکم مایرید میکت بار ذکر جهت در کتب الهی مذکور و این مقصد بر مجموع
 آثار و کلمات و حکما این و انوار است که در هر کور عمو نماید نیت مقصد شخاص و
 ارواح مخصوصه است مثلا گفته میشود که این سراج دیشب اشعشع منجمت و یا آنکه
 کار پاری سال باز در کاستان بر جوع کرده است در مقام مقصد حقیقت شخصی
 و عین ثابته کمینون مخصوصه آن نیت بلکه ملولان منون و مرتب است که در

در آن سراج و در آن کلمه موعظه بود حال در این سراج و کاشی سبزه یعنی آن
 کلمات و فضائل و مواهب بربیع سابق در بهار لاجون عین غمزه است متلایان
 ثمر جان ثمر سال گذشته است در این مقام نظم به لطافت و طراوت و نضارت
 و حلالت آن ثمره است و الا بستان تحقیق معینه و عین مخصوصه جموع
 نموده آیا از یک مرتبه وجود در این غمزه شود اولیای لیسر نعمتی در خردی
 که متصل عمود و رجوع و تکرر خواهند آیا کبریا این صاحب بلایا و در زیا و صدقا
 و مشکلات کفایت نمیکند که تکرر این وجود در این عالم خواهند این کائنات
 حلاوتی نداشته که آرزو و تاج و تکرر شو پس دوستان جهان انصاف ثواب و جری
 جز مقام مشاهده و لغات ملکوت ابر بخونید و جز نادی تمامی و صبر بر فراق علی
 بنویند نعمت باقیه خواهند و موهبت سرمدیه که مقدر از ادراکات امکانیه است
 چه که چون بصیر حدیث نظر فرمانی جمیع بشر در این عالم تالی معذبند مسترحی
 تا ثواب اعمال حیات کثر سابق بنویسد و خوشحال نیست که ثمره شقایق با ضمیمه
 و اگر حیات انسان و وجود و حاله محصور در زندگانه و نور بودی ایجاد چه ثمره است
 بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می شنید بلکه موجودات و ممکنات و عوالم کائنات
 کلام معانی استغفر الله عن هذا التصور و انحاء العظیم همچنانکه ثمرات و ثابح
 حیات در آن عالم تنگ و تاریک منفق و چرخ انتقال باین عالم وسیع نماید بوند

نشوونما آن عالم فرج و شهود میکردد بجهت خیر ثواب و عقاب و فهم و حکم
 و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این شبهه ضربه در شبهه خرمی
 عالم بعد از این عالم شهود و معلوم میکردد و همچنانکه اگر شبهه و حیات روحی محصور
 در همان عالم رحم بود حیات و وجود جسمی و نامر بوط میشت به چنین اجتناب
 این عالم و اعمال و افعال اثرش در عالم دیگر نشو بجز مهاد و غیر محتملات
 پس بدان که حق را عوالم غیبیه است که افکار مکانی از ادراکش عاجز است و عقول
 بشر از تصورش قاصر چنانچه شام روحانی را از هر رطوبت مکانی پاک و منظر
 فرماید نجات قدس صدائق و جمالیته عوالم مبشام رسد و لجهاد علیک
 و علی کذا ناظر و متوجه الی الملکوت الامبرانیه گرفته اند عن ادراک الغافلین و بشار

المنکرین عبد البها بحسب

هو الله

در ثابت بر عهد الهی آنچه مرقوم نمودید ملاحظه کردید و مشاهده شد و محال
 معلوم کردید حمد کج حضرت یزدان را که از جام کون و آه سرستی و بر عهد است
 ثابت و رخ معدن حبه ال مبارک و مخزن لطف قدیم و حدک لاشیر الیک
 اراده اجواه که بر بنیام ثابت و ستقیم مانده و باین جهتین متمسک و از هر لغتی
 امین ملاحظه از نقطاع جناب و قاء حضرت روح اله فرما و روح الهی

آن بطن خور و بکالاته متصف بود که پیران سال خورده عاخر و باقطع
 و آنجذایه ظاهر شد که نفوس مقدسه مات و مستحیر ماندند سلاح جان شایه را
 در زجاج قرینیه در سبیل رحمانه چنان بر فروخت که شعله اش قلوب ابد را
 برخواست و روشنایش عالم مشور و را اطمینان آن نوکارتان انقطاع
 عالم معطر نمود لیساران الهی این نفوس سزاوارنده که جاه مبارکند که مبارک
 هم شان جهان و جانیان غمخیزان بشارت رحمت لهما الفدا الکی تو لهما الفدا
 تا مجال کودکی با بر فرزندگی و با محال قوت و با کجا جام شهادت از در محبت
 حضرت احدیت نوشید و زهر قتل را چون شهد لطف بخشید در زیر
 اغلال و رخسیر چون شیر شیه انقطاع در کمال سرور و بهجت نبوت و محبت
 احدیت شعله بودی کار این کار است ایستاد است پسرستان
 یزدان باید جان و مدعجز و نیاز ازیم که از این جام لبریز نیست شویم و ازین
 نجات انقطاع و لفظ می شام معطر غایم تا بنده که حال قدم در شهادت سلویه
 الفدا موقوف شویم ع ع
 هو الله

در موقن بایات الله از غرائب آثار و عجائب اسرار پروردگار در هر کور و دور
 سفره انجمنی جمع بر کاس مآه طور مزاجها کافور سرت و در شوش قهر کنان

بقرابگاه فدای شتافتند و آتش انجذاب میکند خند و پهلویان و پیا
 کوبان خندان و دمان بغره طوبی لے بشیر لے نغان ملا علی میرسانند و اتا
 سجال چنین وجد و سرور و جذب و جهور که در میدان جانفشانه از خست روح
 بنظر ور رسید از نفس سماع شد چه که آن طفلان صغیر هنوز بوشی سیر از فرم مطرب
 میآمد با کمال صباحت و ملاحظت همیشه بدینیر از افق اغلال و تخمیر و شیش تان
 و لبش خندان و سانش ناطق بذر رحمن و بصیرش متوجه ملکوت بزدان بود
 در تحت سلاسل و اغلال چنان بغره یا بجهآء الاله بر آورد و زبان تبلیغ کشتو
 که شور و دلوله در ملکوت و جوی خست و عوانا زامات و تخیر ساخت و خندا
 در قصان و پاکوبان در میدان فدای شتافت نمود یا لیت کت معه فافوز
 فوز عظیما بار نیست قدرت و قوت انجذاب در هر حال مبارک روحی
 لشمه آسیده افدا تا جمال چنین واقع ناکشته که گوید که خورد سال که سبقت
 و پیشی را از مردان میدان ببرد و از افق فدای با کمال انقطاع با خبر تانان
 طلوع نماید نیت شان نفوس مقدره در این کو عظیم و شران مبین خطه
 فرمانید طفلان صغیر چنان برینا و الهی ثابت و مستقیم بود سچ سلطان جنی
 مبعوث شد که هر منکر مبعوث گشت نیت شان متمسکین بجهاد و ایمان
 بعضی از حکما شتکان که در طریق کعبان بودند روایت نموده که آن نیت بود

بوستان الکفر در بین راه در تحت سلسله و اغلال خندان و غمخوآن بوجو

والجاء علیک ع

هو الله

ای پروردگار در این کو عظیم سلطان مبین تجلی فرمودی و در حشر که بحال
 انور شرافت نمود این قلم سلطان قرون و این عصر نو بجای عصاره در جمیع
 شئون و چون جمیع جهات و مراتب این کور را ممتاز از سایر ایالتها نمود
 مظاهر احدیت فرمودی محضت دباب خلاف و تقاضا و قطع ریشه
 اشفاق و دفع شبهات و منع ارباب در کتاب اقدست که مانع نقل
 کتب و صحیفات بنقض حدیث قاصح حق را از باطل است و اضح فرمودی جمیع
 مدعیان محبت را از ریشه غدری کتاب اقدست سراسر ملین عهد و میثاق
 پرورش دادم و در جمیع الواح و صحائف متمتک بعهده تانوارش و
 ستایش نمودم و متزلزل و ناقص را نفرین و کوهش فرمودی پس با این
 قلم اعلایت کتاب عهد مرقوم نمودی و لوح میثاق شکستی تا مجال شبهه
 و ارباب نجاند و مر و مقدر الله چون آفتاب واضح و روشن باشد و بیخشی
 نتواند رخنه نماید و در هر مبارکت سبب عظیم اتحاد عالم و دفع خلاف اعم
 است رکن خلاف و بقاء و فکند و این بنیان عظیم را خراب کند و این بنیان

خاستان جهانماید حال نو هوسا چند ز فکر نقص ایشان افتادند و سحر دان
 چند در صد دفع و قطع این بنیان در شتر بلکه الیوم چهار تا تیره بر شیشه ایمان و ایمان
 و امرت نند و سیف به سحر میاقت بر وادارند و در هر دو سقیه نظمی
 بر خیزند و جهان را وارد آورند و فریاد مظلومی بکنند الوحت از حق
 صحت مبین و واضح و شهود با و نام خویش منگنی کنند و در حجب و غل
 نهند و استدلال بر او نامات و ترنات خو کنند و بر بندگان نظمی
 استخوان نمایند تیر نمایند روانه شدند طعی نماید ز زدن زخم نمایند که وارد
 نیاروند بر پروردگار تو آگاهی بر آموزگار تو طبا و پناهی ای کردگار تو
 کوه استان ثابت گرفتارند تو بجای بخش و باران رحمت مبتدایند
 تو را زده علم مبینت را بلند کن و عیان بسین را اجازت بخش تا از این
 کلمت برباید فاذا هم تقف یا یا فکون و ابجاء علی کتابت علی عهد الله

الحکم المبین ع ع

هو الله

ای بایران ^{استان} ای پروردگار عالمیان جمیع کائنات را بغض رحمت
 از کتم عدم بخیز و جو آورد و از کفر غیب بجهشده هو هر حقیقت از کائنات را
 بفضا داد و کمال آن را مقتضی رتبه و صقع آن شریک تخصیص داد که ششند و

و فضائل و کمالات سعادت ابدیه و جنت تحقیقه آن شنی کردد و چون
 از آن خصایل و فضائل محروم شو در هلاک جمیع و غیر مطرور گردد پس معلوم
 و واضح شد که صحن منزل و طرف کسار چون کلید و ریاضین بر ویانند کاشن
 بهشت برین گردد و هیچ از این فیض عظیم محروم نشو و از این نعمت عظیم ممنوع
 کلحن جمیع تعبیر کردد و پس علی ذلک سائر الکائنات و الموجودات از حجاب ملکات
 حضرت مقدس نبات و این حضرت تا کوه را حضرت لاهوت بفضائل
 و خصائص و خصائل مشرف و ممتاز فرموده است که عین اعیان موجودات
 و روح حیوانی و ملکات از جمله خصائص ملکوتیه این حقیقت مقدسه عقده و این
 است و عدل و انصاف از فیض سرشش و این قول الهی با و عایشه
 که در خیر فاعل مجرب دارد نه همد و محط انکار و مشا عقده عنایت شده است
 در سباده و عقوبت امور نظر ثاقب تعمق نماید و تا نماند تا اعمال و افعال
 صحیح و عقیم را امتیاز دهد و مضر و نافع را ادراک کند و عدل و انصاف را کینه
 و مظهر لطف الرحمن شو و مطلع النوار رحمت حضرت یزدان و این صحفه فوّه
 هستی عقده و عدل هر آیت که بر سر ت نشان است در این روز ما خبر کند
 و حوادث ظلم عظیم است که بر علی حضرت شهر ای کامد و خسرو عادل واقع
 از جمیع اطراف بویله روز نامه ما میرسد تحقیقه با جمیع ایران بلکه جمیع

جهانیان بر این پادشاه بحال افسوس کینند و ناله و زاری و مقیرار نمایند
 اولاً آنکه مدت مدید بود که این پادشاه غمخور زمام امور را در کف کفایت
 خویش گرفته و بفریاد هر مظلومی از بیگانه و خویش رسیده در بدایت لطفت
 زمام امور جمهور در دست صد و رنجو آنچه میخواستند بر او خوش میسر میشدند
 و امدت مدید بود که پادشاه بنفس خویش بدادری میپرداخت
 و بحال عدل و انصاف را مجرب میفرمود در جمیع نوع امر ایران بفریاد مظلومان
 میرسید و در کاف نقاط ممالک محروسه شرکت میداد کار اهل کشور
 بجا میچاره کان بود و ملاذ او را در کان ثانیاً آنکه در دست چنین قوم غدار
 بتلاش که باین ظلم شدید جهان جاوید پرید بر بنظرمیت تفسیر باید
 کرد علی الخصوص حسین سرور غمخور عموم ثانیاً آنکه ملت ایران در
 بین جمیع ملل و مذاهب نام شد و این بذماتی آجهان بقرص صفحات تاریخ
 عالم نقطه سیاهی در اینجا آنکه این ظلم و ستم را چه قدر تا بیخ منضره کرد
 و این درنده که و بی باکی را چه قدر فساد و فتن در پس نفوس همه پدید آورد
 عواقب این امور نبرد و شخص بوشیار چشم شکار در اشرفیت
 و افسوس یوزد حال آن فغانده و کماک غمخور که همه عتقاد و هوس
 و با انصاف داشت چگونه باین ظلم عظیم حتمی نمودی اللعنه الله علیها

علی القاضی الهاتک اللیم الاغضب الله علی ناس رضی بحد الظلم العظیم
 لایظه فرماید که علیحضرت خاقان مغفور عبد العزیز خان مرحوم در دست سنان
 گرفتار شد و عاقبت نجات آنها نمودند بلکه حبس را بقدر آن پادشاه مینظوم
 نمودند و همچو کمان منبجند که این قضیه بجهت خائنین مورث سنان عظیم خواهد
 بنتا حج و عمرتش لایظه نماید که چگونه هرج مرج شد و کار در دست کرده نه
 رزله خدایه فاد زمام امور از دست پادشاه خیر خواه جمهور بدرفت
 و صرب کس نتیجه یافت دو کور نفوس و صد کور اموال هدر رفت
 صد هزاران خانواده و خاندان برباد رفت و هجرت نحو قطعات جسمیه
 از حاکم اسلام بدت دول خارجه افتاد و عاقبت خود آن نفوس بخت
 خائبا خاسر در طبقات حجم گرفتار یافت جمیع این مبضرات از منظر کرامت
 آن شهید یار عالم اسلام وارد گشت و اگر چنانچه کار دل و مصهارت سیکه
 و هر اندیشی حضرت پادشاه کا م عبد اکمید خان نبود تا مجال از دست
 و سود نتیجه ان ظلم و طغیان جهلت و ملت عثمانیان بکلی محو و نابود شده بود
 ولی این بود که از فضل خدا العبد ار استیلا و آن مرض مزمن شدید جسم بدست
 و ملت این طبیب جان فون ما هر سید که هنوز بمجا سجد آن مرض مهیا گشته
 و امید از فضل خداوند مجید است که موفق بر علاج تام کلی گشته و این شخص

در یکبار دولت قوراشوکت جمش از جمیع آلام و محن و امراض پاک و مبرا
 گردد ای اجای نهر که چه آن خسرو مهربان بد رود این جهان فرمود
 حمد خدار که سریر تاجدار ایران بگلوس مهینت مانوس شهر یار عادلترین
 در تخت جو بنخت شهر یار این کشور خاور استقرار یافت این سرور داد
 پرور فراتحقیقه آیت رحمت یزدانت و حقیقت مصوره عدالج پایان قلبش
 در جیم درقت دلش چون بخت سیم است در این بدت حکومت آذربایجان
 خاطری رانیازد و در آرشکت خیر خوانان را نوازش فرموی و بدخواهان
 طغیان باغیان را مدام را کرد چشم از تصویر پویشید و بصفوح صنفی ماله
 میفرمود پس دست بعجز و نیاز بلند کنید و بدرگاه ب نیاز نماز آرید
 که امر خداوند این شهر یار جو بنخت در کف حفظ و حمایت خویش محفوظ دار
 و این تاجدار داد پرور را بعین عنایت محفوظ دار بچوید ملکوت نصرت کن
 و سپاه آسمانیت یاور فرما شوکتش را افزوده کن و سلطنتش را ثابت
 و مستقر فرما از شر فائین حملت این سریر تاجدار را محفوظ دار و از فساد
 باغیان باغیان بصون کن روز بروز برکتش بهمینرا و دیده خیر خواهان
 روشن کن از جای الهی در جمیع الواح رحمانه ملاحظه نمایند ما مور اعباد
 و انقیادید و مجبور بخدمت و صداقت و عبودیت سیر سلطنت خدا داد پس

پس نکال صدق و طویت و حسن نیت و طاعت حکومت قیام بر عهدت کنید
 و در اجراء وظایف رعایت جانفشانی کنید و هیچ بداند که عزت این صاحب
 عزت عموم اهل اینست و رحمت این شهر با سعادت کافه و همان کاری
 کنید که خدا تاملان بس بر شوکت مصیر برشته عموم جهانیاں کجھ و سلام

ع ع

بِسْمِ الْاَلٰهِي

ارادیت بستان الھی مکاتیب متعدده آنحضرت ملاحظه کردید و مضامین
 سبب حیرت شد که بخار آبی را چه شده است که این قسم مختلف طاهر
 جزئی نموده اند و از شرفیات الله و اعلاء کلمه الله باز مانده اند و باین جهت
 لایمونی و اغیر بردخته اند آیا حال وقت این صحت است و یا زمان اینگونه
 حکایتها لا اله الا الله لا اولاد الله بلکه باید از جمیع این شئون و مباحث و قصص
 غافل و بیزار است و فرار نمود و تقصیر در محاسبه کسی این گونه سخنان بمیان آید
 نباید است چه که اختلاف برزاید نماید و وضو، و غوغا، شسته ادایابد
 و صد مقصود در میان رود و روح و رحمان بجای تمام گردد و اعداد خارج
 سرور شوند و خصماء داخل ممنون شوند قسم بحال قدم که این محاسبات
 ارض طاه بیکه بخیرد را ای کوس نموده که اجاب بجهت شیه اینقدر ضوضاء و غوغا

بلند نمایند که این عبد مورد شهادت و توقع ملامت گردد صدقات ناقصین
 و هجوم ناکثین و اذیت مهاجمین کفایت نمی نمود حذران شدید و آلام کثیر
 و بلا یای متتابعه و زرایای متعده و سیوف مسلوله و سهام مهمومه و سنان
 مشر و عیس نبود که این امواج خلاف نیز اوج گرفت یاسجان الله
 یاسجان الله بگو ای برادران بر خود رحم کنید ای دوستان بر من رحم نمایند ای
 اخباء بر امر الله توجه نمایند این چه اختلافی بود این چه خصوصاً تحت امری
 بنحو که شما اختلاف نماید مبین مخصوص حاضر سوال می بودید استفسار می گوید
 نزاع لازم نیست حال حکمش مرقوم شد حضرت ایاد را باید مشفقان الکلیه باشد
 و متحد الازاء و باهر یک در کمال محبت و یکانگی و در شریعت و اعتقاد بندگی
 آنچه بدرگاه احدیت قیام نمایند و آنچه بخدمت مرقوم بنمایند ترویج کنند
 و در جمیع احوال فکر این باشند که ترجمان لسان اینجید کجند ملاحظه کنند که در الواح
 آله در حق این عبد توصیف غیای و نعمت الطاف مذکور بلکه بیان این عبد را
 ترویج کنند و آن نسبت که جمیع آیات الهیه که در الواح وزیر رحمانیه تحت
 اینجید نازل گشته یعنی عبد البهائم جز این معنی ندانم و غیر از این شرح و تفسیر سخاوت
 و کافر باید اطاعت نمایند و هر ذکر از لغوت و محامد و ستایش و قصائد و تلوین
 و تعریف نامس که خارج بیان و تفسیر اینجید است مقبول است هر ادیب عشق

عشق آن نام دوست مردم در زمان است و زخم را مرهم هر دو جان شهنده
 شیرین است و مانده شکرین چون غم و اندوه از هر طرف هجوم آورد مغبور
 آنکه آن نام مبارک را بر زبان برانم ظلمت غم نور صبحدم گردد و تلخی خزان
 تبدیل شیرینی مذاق هر دو جان شو جسم مرده جان باید و جان فشرده
 راحه جانان استقام کند الله بهی الله بهر الله بهی ولا تجانباید کاپی شونده
 و زبان تو این یکدیگر کشاید و این مورد را اوله اختلاف کند که قائل مخطأ
 است و یا ناقصه چه که تحت اربعه از خصوص است و ایام
 مبارک بین اجتهاد تحت تخصیص یافت بالله بهی و این خصوصیت تانی و اول
 لا یتغیر ولا یتبدل چه که نهید نخوت شرب ایام مبارک را راضی تغییر
 تا چه سه بهجت انا کار عبادله و انا کار بامره عالمون و بحضرت من
 ایامه متمسکون بار قاندر و ناقدر ارا میزد و تحت در خط حال مبارک
 و مؤمن و مؤمن و ثابت و راضی لهبتیه بیچیک حق تعرض ندارد و نزاع
 و جدال را باید از میان بردارند و الا هر طرف باعث اختلاف و نزاع
 و جدال و سبب احزان نهید کردند بگو اراضی الهی شرب و در بکشید
 و جان ایثار نمایند و روح نماز کنید تا نزاع و جدال را از بین عالمیان بردارید
 و جان را فردوس جهان کنید و جهانیان را در حبه الهی از ادنه اینک خود

بهی
 و
 شونده

ان يكونه امور او اوطه محاججه و اسباب مجادله و علت مخاصمه نمايد اعوذ
 بالله من ذلك نستعين بالله من غضب الله سبحانه و تعزى ان اختلاف نظر
 هر نماخر ادر كام من شيرين كرد يسجان الترع ع
 هو الأبهى

يا من اذبه الله لنشر نفحاته و اثبات القلوب الضعفاء على عهده و مسيئاته
 و للقيام على خدمت امره قد تلوت آيات شوقك الاله و رتلت كتاب
 انجد ابك الاملوثة الأبهى و مثلك يسفر في الشأن العظيم لعزلة ان جنود
 التأييد مجتذة في الهاء الأعلى و ان كتاب النصر و فيا ليو الغلبة لفر اهنه انزل
 و الكفاح في الملكوت الأبهى حترت حاتم على يد ان القلوب و حصون النفوس
 و تشرد في القتال و تبدد شام جنود اشبهات و لكن قائم تلك الجنود تيرغب
 النقطة المتهمة لمنسجة حتى يرون كجيش و يزول الطيش و يحير تعبئة كجيش
 و هذه النقاط المتهمة في ميدان القتال و اطلاق الحصينة في مواقع التزال
 عبارة عن النفوس الكائنة و الأسود الصائفة و الصقور لصافرة و العقاب
 الكاسرة المهاجمة على و حوش اشبهات و تعالبا الارتياب تالته ياسبي
 ان سكان الرفرف الأعلى كما و احد تيمنى العود الالهة الدار دار البلاء و اشفى
 لعنه يتوفى في خدمت الحيوان و نشر نفحات و يلك في ملك افرو حوش كجيش

احیاء و بحار البولحوش الضاریات من جمود اشبهات ^{و خصوصاً}
 در بین اخبار جهت تحت مرقوم فرموده بودید در این امور خبریه نباید جا
 پر پای یکدیگر شوند تا مجود مغشا شوند و از شرفحات قدس و اثبات قلوب بر میان
 بازماند بلکه سر می شود که متزلزلین بر عهد رخصه نمایند و ضعف از منزل
 میکنند حال وقت نهیست از زمان ترتیب ثبت الصریح
 نقش مشهور است آنحضرت اخبار را آگاه نماید که حال انکیونه ختانی
 مشتمل نفعی و زهر سرسری است. نهضین بکمال قوت در هم بنیان بمان
 ساعی و شما که احمد الله ثابت و در انجید شب و در باید در اتحاد و اتفاق
 و قطع ریشه شقاوت بکشید و اگر چنانچه مباینت جزئه در ساند فرغی
 حاصل کردد پای یکدیگر نشوید و اصرار در آن ننمایید بکمال محبت و یکجا
 بدون افسرده که نفس اختلاف زائد و اختلاف حاصل میگردد در مسئله
 تحت این چهار تحت از حضرت اعلی و له الفدیست و مقصد از هر چهار
 جمال قدم رسول الاحیاء الفدایت نه دو حج حضرتش و اجراء هر چهار جا نیز
 و نص مانع از تلفظ یکی از اینها موجود نه پس که نفس هر یک را تلفظ نماید از
 دین الله خارج کردد و مورد لوم و لعن و ذم و قرح نشود و تعرض و تحقیر جائز
 و عرض نماید نمود چه که هر چهار تحت در کتاب الهی وارد و الیوم بانک

ملا علی الهی کبریا و روح بنیاد از این ندامت هر چند مقصود از الهی عظم
 نیز جمال قدم مرحوم لاجناب الفداست چه که دست هم عظم و نیز عظم و ظهور
 عظم اما این تجلی الهی کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در
 قلب امکان تأثیر نماید و این اختلاف را نوع بسیار خوشی بدون زورش
 احد از میان بردارید که مبادا اسباب احزان قلوب گردد و نفس دیگری را
 ملامت نماید ایوم باید چهارمگی در نهایت خضوع و خضوع و محویت و فنا
 و فقر حقیقی و سکون و وقار شهید همچک برد دیگری عمر ارض نکند و خجالتش
 نپسندد تا کار در ظاهر کلمه بنیان و اخوان علی سر متقابلین زیت نماید در
 خصوص استعفاء از دار الفنون مرقوم نموده بوجیه استعفاء جایزه نشاء الهی
 در دار الفنون رجال خفنون تربیت یکو ع

الله الهی

در ثابت بر بنیان و قطعه نشو ثبوت و روح مهور رسید بعین وقت
 ملحوظ افتاد از مضامین اوضاع استقامت کبر سلطع و لوازم ثبوت بر بیان
 جمال الهی با هر حمد خدا که چسبیده کاز در اغوش غیبت پرورده که
 حسن حسین بنیان را علم بینند و برج عظیم بیان را بد منیر همتین محمد را
 شهاب ثاقبند و تعیین در عهد را مقاوم عظیم در نما محبوب آفرین

بیان یافتند و در حقیقت و فایده با حق پس آنجا باید شکر از این
 موفقیت بذل جهد نمایند که بهیچ وجه در میان اجاب صحبتی واقع نگردد
 که سبب اختلاف و نزاع و جدال شود اگر چنانچه مسئله تباین فکر حاصل
 گردد طرفین بکلی سکوت نمایند و سوال کنند و آنچه جواب ارسال میشود مجری
 نمایند بار من از شما این را میخواهم که بعون و عنایت جمال اهل بیت
 از میان اجاب بظهران بجزید چه که سبب ثبات گشته و این عباد را
 ملامت مینماید از معویه سوال نموده که با وجود آنکه حضرت رسول حق تعالی
 لا اشیح الله بطنه فرمود و لعن الله التافه و راکبها و قائمها کففت و پدر تو
 دندان بخیمیشکت و مادر تو جگر حمزه غم مخیمه میکند و خود تو منبغض
 بوی چگونه شد که شهر یار سریر اسلام شدی و بر تخت خلافت تقرباً
 کففت از بس که اصحاب امیر المؤمنین اختلاف کردند و هر چه آنها اختلاف
 کردند من قوت گرفتم بار حال نیز از اختلاف اجاب افضنین در نهایت
 سرور و فرح و آنچه در تنهای غزن و الم لبسته شما سخن من و سرور
 اهل فتور راضی نمیشود لاشات بریشان وقت آنست که که همت بر بند
 و این میانیت از میان اجاب بنیاد بر اندازی این بعد تحیت استقامتی
 بنداشته که درین اجاب باید وجه اجاب اختلاف شود که زلزله اثر اجاب

اقدس رسد و ضمنان وارده یک برصد گردد این چهار تحت رخصت
 روحی و الفداء قرار فرمودند و از این تجیات ربعه مقصود جمال قدم و اسم اعظم
 روحی به الفست چکه اوست اسم اعظم و غیر اعظم و ظهور اعظم و حیجیک
 در شریعت الهی فسخ نه و لای در ایام مبارک شیمه موحدین و صفت مخلصین
 الهی الهی بوی و آنچه در ایام مبارک جبار تا یوم بعث جدید با تغییر
 و تبدیلی نه چو الله اکبر سمت موحدین بوی لهذا باید تحت الهی باشد
 و از این گذشته فتنها آرزوی این عهد نیست که جمیع ادکار و او را در هم مبارک
 باشد و چنانچه در الهی شنوم روح مهتر گردد و جانم تبشر شود فوراً
 مذابرازم این مطرب از کجاست که بر کف نام است و لای اگر نفس الهی اجمل
 بر زبان براند نباید تکفیر کو و تخفیر نموی زیر ارض شریعت الهی ناسخی ندارد
 باید با کمال ملائمت و مهر بانه کف که در زمان ظهور تحت الهی بود
 و در ایام بطون نیست ثابتین و صفت راجحین تحت الهی فراراده الهی
 الهی پس باید متابعت کنیم و طاعت نمایم اگر پذیرفت فتنها و الا
 کیفیت هرمانه باض آذ مع قوم نمایم از انجا حکم قاطع خواهد آمد اگر قرار
 بر این باشد که در این امور جزئی در بین اجزاء الهی اختلاف حاصل شود پس بعد چه
 خواهد شد بار رفع این اختلاف را از میان اجبا باید شما بنامید و ابراهیم

هیچ یک مخفی نیستند تشبث به آنها محبت و الفت و یگانگی و
دوستی نماید تا مگر زلین سیر و مشغوف کردند ع ع

هو الا تبھی

در سناد می ایشان نامه ما محرر چون جا مها مکرز نشه صحبا د است
و نفی حدیقه رعنا چه که آثار انجذاب بود و دلیل التهاب بنا بر محبت الله
جمیع ملاحظه کردید مضمون معلوم و مراد مفهومی کردید جواب بعضی اربال شد
و اینک جواب مطالب دیگر نیز تحریر میشود خصوص عقائد مختلفه در حق نبی
مرقوم نموده بودید ایوم تکلیف جمیع باران الهی در بیاطرحانیه است نسخه
شنیده و دیده و فهمیده از عقیده بنهند و فراموش کند و سیامنیا
شمرند و آنچه صریح و توضیح بیان اینجذاب است قبا کنند و ابواب تاویل
و تلویح و تشریح را بکنند و در نماید بهصحن حصین اما الله از تضرع مار قین
و تصرف بتدعین محفوظ و مضمون ماند و اهرار تیا بجهت نتواند و بجا نگوید
و عقائد مختلف کردد و آرا متعدد نشود و اگر ایوم این اس غلط حکم استین
نکردد من بعد صد هزار رخنه در بنیان الهی پدیدار شو و اسر شریعه از بنیاد
برافت اقباب حقیقت متوار کھی و مده تابان مخفی شود علم سیرین نکم کردد
و قلوب موحین بغرین خون شود سدره سحر از ریشه برافت و تیشه بریده

جنت ابھی فتنہ صد ہزار شجر درمی مقطوع کردد و صد خرد و شمر در نفس مرقط
 و منور شود انوار ہر غائب کھو و ظلمت دہماء غالب شود آیت رحمت
 منسوخ کردد و امت نعمت منسوخ شود لہذا اباید ہیوم تہ ابواب نزاع
 و منسوخ سباب جدال و این ممکن نیست جز آنکہ تا متابعت مبتدیان کند و طاعت
 مرکز ایشان معین یعنی تمک بصریح بیان او جویند تو شبست بوضوح بیان
 او خواهند بقسمی کہ سا نشان ترجمان بیان او کردد و خامہ شان را بوی
 بیان او فرزیادہ و نقصان گویند کلمہ از تا وید و تلویح و تشریح بقرائید
 تا کافر در نظر کلمہ وحدانیت محسوس کردند و در تحت لوآء فردانیت مجموع
 این امر اہم امور و این اساس اعظم اساس و اگر چنانچہ دو نفر اختلاف کنند
 ہر دو بجا زیر نقض و خلا و عظیم از اختلاف و مشاعر متفاوت اگر در آکا
 نفوس مرجع امور شود بیت محمود در خطہ خراب و طمور کھو و آیت نور منسوخ
 و لیدر دیجورستوار کردد پس بیاران الہم و حیدان معنوی بجان و دل
 گوش کنند و بصریح عبارت اینعبہ اکتفا نمایند و بقدر عرفی تجا و ز نمایند
 این عقیدہ ثابتہ را آئینہ و حقیقت معتقدات واضعہ صریحہ این عبہ و
 اہم ملکوت ابھی کہ جمال مبارک شمس حقیقت باطرح زبرج حقیقت حضرت
 اعلیٰ شمس حقیقت لامع زبرج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدی

در این زجاجه رحمانیت و این شکاه وحدانیت ساحل و لامع ^{الذی}
 والأرض مثل نوره مشکوه فیها مصباح لمصباح فی زجاجه الزجاجه ^{الذی}
 کوکب ربی یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لاشرقیه ولاغربیه یکاد زیتونیه ^{الذی}
 ولولم یر نار نور عدل نور وان نور حقیقت در وقت واحد در زمان واحد
 هم در این زجاجه فردانیت ساحل و هم در این شکاه وحدانیت ظاهر و صوح
 و لامع و لا شکاه مستقبس از زجاجه چکه نور حقیقت در زجاجه رحمانیت
 ساحل و از زجاجه و نایج فائض بر شکاه چون سراج و مقام بشری باین
 برهان محقق میگردد این شکاه شمس آفتاب و این زجاجه نیر عظیم شمس
 این شکاه مصباح عالم بالا و این زجاجه کوکب ملائکه انیت که با وجود وجود
 در زمان واحد و عصر واحد و تعداد مجرب ظاهر با حقیقت واحد بودند
 و کینونت واحد جوهر توحید بودند و سراج تفرید چون در نور گرمی نور
 واحد بود چکه در زجاجه شکاه هر دو ساحل و چشم بهوتی که تعداد مشابه
 شود و زجاجه شکاه بینی و هم چنین این زجاجه رحمانیه حقیقت شاکه
 بدرجه لطیف و نورانی و شفاف در حاله در بانو حقیقت تقسمی تعاکس یافته که
 حقیقت واحد تحقق نموده و صرف توحید رخ کشوده یکاد زیتونیه ^{الذی}
 لم یر نار رن الزجاجه و رقت انحر و تعاکس فتابه الامر و کمانا

خمر و لاقح و کائنات قح و لاقح نور نیت سراج و لطافت نجاج دست
 بچشم داده نور علی نوشته نیت که میفرماید ای کرم ان تذکره و افی
 آیتین لمرآة اللاهوت و آية الناسوت و مادون این شمس حقیقت کل
 عبادله و کافر با بفره بعلیون حضرت قدوس و حر له الفدا هر چند کینوی
 بودند که تمامه از ان شمس حقیقت حکایت فرمودند نور بارخ بودند
 و کوک شارون جوهر تقدیس لخبه و ساذج تنزیه و ثبه صدر انانی الله
 از فم مکرش صادر با وجه این کینوته لاکله الاعل الله ربها و کان منظره انجا
 و عبده اوقیا و اما مقام نبی عبودیت محضه حقیقیه ثابته رنجه
 و شخصه من دون تاوید تفسیر و تالیج و تشریح یعنی غلام خلقه کوش
 و بنده غماشیه بر جرش تراب آتاغم و پاسبان دربان و آنچه تعریف
 توصیف محض غایت در جمیع الواح و زبر الهی در حق این عبده موجود معنی کل
 این کلمه است عبده البهاء و هر تاوید تفسیر که حضرت زاید از این کلمه است که
 برین منة و شهاده الله و انبیاء و رسله و امنانه و اولیاء و صفیاء و جنابه
 علی ذلک من مبین آیتم نسیب بیان من و ما بعد حق الا الوهم لمن عاغ

هو الایکبھی

لمرئیه حق صدر ار و سنک را قوت فرینک در می طلی غاید و باورنک

سلطنت الهیہ پر برد و صد ہزار لوء لوء لاعلاء از صد و عقد و بھی در می
خارج گردد و در بازار جوہر میان ملکوت ابھی جلوہ نماید و از خرفیان سجوی سخند
چکہ تمیز بین خرف و صد ف نہند و تفاوت بین کہر و حجر و مدزد نہند

فتعم اجر العارفين ع ع

هو الألهی

در کثرت کثرت مکتوب بر مول مخاطباً لاقاصد خطہ و مطالعہ کعبہ
حمد خدا را کہ مدل بر بیوت و روح بر امرتہ و اہتر از قلوب نجات التوب و
مشکات مغیر ذلک کن اسوۃ حسنہ بین اجباء اللہ و قدوۃ کاملہ بین ائمہ اللہ
و ما ظنا بنشاء اللہ و ما شر النفاۃ و معلیا لکلماتہ و معنای آیاتہ در زمان مسافرت
قرار بر این گذاشتید کہ با شخصی آخوند کہ از توابع سحری و در قرئہ از قرار طرف کان
ہست و بعضی نیز در حوالہ ہستند ملاقات فرمائید من بعد چیز در خصوص
مرقوم نفرمودید و ما مقصد ماں نہست کہ از ہر جهت حجت بر کمال بالغ
گردد اگرچہ حجت الہیہ در یوم اول ظهور بالغ گشت و بلوغ بر ہستم
بلوغ عقد و بلوغ فضی اوباید کہ در پے شخص افتد و با نیجا آید لکن حال ما نظر
بفضا الہی در فکر او ہستیم و از خدا میطلبیم کہ ہرمت سابقہ و مغایرت لاحقہ
او را بر شریعت الہیہ وارد نماید چکہ بر حقیقت حال او اطلاع است کہ امر را

مشتبّه است نه اینکه غرض حضور دارد چنانچه نفوس در صحرائی که بلا
 نوحه و نیده نیستند که معارضه با نفس مبارک نمایند و همچو کمان منحنی
 که حامی حق هستند باری جمیع جای الهی را از قبایلین عبد البها تکلیف
 ابلاغ نمایند و آنهاست تعلین بنا بر محبت الله که داشته در وجه انجذاب از قصر و
 کاشان مرقوم نمایند که محتای ارسال شود عبد البها و بنده اجودیه الهی
 جوهره متلائف قطب الالکون و بها افتخر فملکوت الوجود بار العبد عبد
 والرباب الکره سغیبه خطایه میماند از جان فریاد برار یا عبد البها تا جانها
 کاشن در خم رازش نماند و البها علیک و علیک من خطایه بنی عبد البها

هو الله

در کشته دشت و صحراء محبت الله اگر چه تبریزت بخیر نوحه دارد بیدار زباده بلای
 و محن جامی سبزه آذر با ایجان زنجیر و زندان بوج و قزوین اسیر از دست عنوان
 سیعان احوال و خمین نظر بر آن رسیدید از ظلم و عدوان به بیدید در
 دارالامان منزل و ما و کنزیدید در پناه شخص خطیر سکن نوحه و در صحنان خانه
 امیر وطن کوهی که بلجاء فقرت و پناه ضعیفاء حصن حسین خانقاه و کھف
 متین مضطربان فریاد در منطلوبان است و ضای مطنون ستمدیده کان از نام
 کاشن عرفان شمس عطر دارد و از مشاهده آیات باهرت حلیا که در صبر مشهور

در ساحت نیر عظیم حقیقت ذکرش مذکور بوده و بعدالت و انصاف و مرد
 موصوف آدمیم ایشاه ما اینجا قنوق است تو همان در اسکان افق از خلق
 و نحو و احوال دل جوی و کثایش روی این حضرت تلافی خوب و چنان
 و ضرب شتم و صرح این نفاق شد زبان شکر آنکه شاد در کلبه محامد
 و نعوت الهیه چون ظهور حدائق ملکوت آغاز نغمه و ترانه ما در صبح عصاره اولیا
 علماء سوء موجود و نشاء فساد و طغیان این غناد بجز نبوت که در آن میاید
 و ضلله الله علی علم و در آیه ثانیه میفرماید فرخو با غنایم من العلم و در حدیث
 میفرماید فقهاء ذلک الزمان تشریفها است تحت ظل السماء منهنم حضرت یقینت
 و ایچیم تعود شیخ بجای میگوید علم نبود غیر علم عاشقی باقی تلمیس
 ابلیس شقی تلمای روی کفنه و زنده این زانان در غافل وقتند بانک
 باران سپید آموختند بانک بهر که بیاموزد قطا راز بهر که و بیخام
 سبا باری آنچه در درید ضرب عیب و چمان بود در نیخاپند و پرنیان
 کوشک و اوطان در آنجا هر دمی زخم شدید و در اینجا نفسی همی جدید
 در آنجا مشقت و رحمت بی پایان و در نیخام موت و رحمت بیکران در آنجا
 رحمت اغلال و رخسیر و در اینجا حالات شهید و شکر و شیر در آنجا است و در آنجا
 و در اینجا نقد و لوزنج و بادام و غیره میگوید اگر بگذر سوی آنکشت که از

او بر سیاهی زین اثر به غیر فروشان اگر کبذری شود جامه تو به
 غیر خوب سیاحت و سیرت کاهی همچنان در مدرسی و دادری نیایی
 و کاه کوشین صومعه و خانقاهای و پناهیستی کاه چون صهبا
 در خجائیه ستور برده نشینی و کهر چون کله سوانه کور بازار و بایارو
 اغیار نشینی کهر در ظلمتکده زندان قرین مجربینی و کهر در بارگاه غنا
 و خوابگاه راحت سربالین بر میان هند و چین دمی اسیر سلاز و بخاری
 و زمانه امیر کشور آسایش و نعمت بی نظیر دیگر تا شایسته در این عالم فانه
 اعظم از این نه این سیر اجسامت از خدا طلبیم که سیر روحانیتر کردد
 و تغیر جگانه هر چه بری در این وقت زندان حکم ایوان یابد و رحمت و تخیر
 و حدت شمشیر حلاوت شه در وضه رضوان سیر میری کردد و مرده
 زنده که بود ز مرده که تر و تازه که شود زخم مرهم شود و زهر دار و عظم
 کردد و سالک کهر چون خلید در آتش چهره بر فرزند و کهر چون سجی
 خون خوش سیر سازد کهی چو یوسف چاه و زندان جوید و کهی چون
 اقباب حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح الوجود له الفداء سینه
 هرف سهام و سنان سازد زنده مبراید در این ده صد هزار تا کند
 در نفس صد جان نثار بار علی اجماله تو خوش سخت بود بر چه که در ظل این

در این وقت که بدین شود و کس در حقیقت بدین نرسد

این شخص خطیر اقادای و ابن ابهر در سایه امیر کبیر آن حسن فرزندان دید
 تو قصر و ایوان یافتی آن زجر شدید دید تو اجر فرید آن تلخی قهریان
 تو حلاوت لطف و مهر و تبارکی چاه راه یافت تو با وج ماه خون دل
 جام می هر یک کسی دادند در دایره قیمت اوضاع چنین باشد خلاصه
 از لطاف خفیه پروردگار امید و ابریم که همیشه بر سینه عزت شکر و بر صدر
 جلال مقرر باشد و در صون حمایت الهیه محفوظ و مصون بماند و به نتایج
 آمال مقرون کردند و سلام علی من اتبع الهدی

هو الالهی

اید و استان البحر و شعلان بنا بر محبت رحمانه در این خاکدان تراب آشیانه بود
 صفت خرد طین ارض است و سمت طیور خاک پست مرغان چینه تن
 آهی جز در کلبن الهی لایه نخواهند و پرنده کان بوستان تقدیر جز در صدائق باقی
 توحید بر سدره تجرید یکس بنجیند بازان اوج عظمت بغیر از هوا سما و عزت
 محاط طیران و میدان جولان نخواهند این خاکدان فانی چون سراب بادیه
 حیرانه خلق است آنکس و این عالم تراب در نظر اولیای الهی از ذره مثالی است
 و حقیر تر است چون از شئون این عالم و محو و فانی و کدورت صفایش
 و کثافت و خفایش و سراب نقیضش و نقریش کما هو حق و واقف و مطلع گشتند

از جهان و جهانیان بیزار شدند و از هر چه حقیقت در کنار کشند دل
 به جهان تابوستند و از این شئون کون و ظلمات امکان راستند پری
 از صفات تقدیس شوند و در این فصاحت و سبوح پرور نمودند تا با اوج اعلا
 و ملکوت بھی و مقصد صدق عند بلیک بمقدور عروج نمودند و شرف تقاضای جمال
 و نعمت شخصی و موهبت عظمی شتر و کشتند پس از مضموران صعبای الهی
 و سرستان جام جذب و موهبت رحمانی از هیچ شئون و فنون و ظهور و
 و مقتضیات جنون چشم پوشید و از راحت و نعمت و عزت و ثروت
 و بزرگواری این جهان فایه بگذرید و همت را با قیاس انوار رحمانی و استقامت
 مواهب ملکوت صمدانه بجارید و اگر بلا غلظت و زریا شده رخ دهد
 و جمیع من فی الوجوه بر ادیت و جهای بر شما قیام نمایند محزون نشوید مغموم گردید
 و جریع و فرغ نمائید بشارت عظیمه از قم مسطره الواح الیه وارد و مرده
 جنبش در کتب صمدانیه نازل و مضمون آن کلام مبارک نیت که بلا نیکه
 بر احبابی الهی وارد شد و صدقات و اذیت مصیباتیکه بر عاشقان جمال
 رحمانی نازل میشود حکمت نیت که چون این نفوس متقدمه بمنزله فروغ و
 اوران سدره مبارکه الیه هستند لهذا آنچه بر اصد شجره مبارکه الیه
 وارد بر فروغ و اوران آن نیز نازل میشود حال خنجر غلظت بلا و محن و آلام و

و متاع بجن و سلاسه و اغلال را حق تقبیر در سبیل جمالش حمد فرموده و
 بکمال سرور و وجود و تمام روح و ریجان ایام مبارک را در سخن و زندان کبریا
 نشانیز ای احبار آهی هر یک بقدر لیاقت و استعداد خویش از این همبست
 عظمی بهره باید برید و از این رحمت کبریا نصیبی باید گیرید چون تحقیق خط
 فرماید چه فضیله عظم از این فضا و چه احسانه اکبر از این جهان که در این سبیل
 رحمن در بلا یا شرکین جمال قدم بشید و سهم نیز عظم کردید ثبیر لخصین
 و اگر از عوالم الهیه و جهان مغنوم الهی که بعد از خروج این ارواح بملکوت الهی
 و جبروت اعلی مرتفع شده بوی شبام جهانیان رسد البته هر یک در
 قربانگاه در سبیل محبت الهی بکمال شوق و اشتیاق بستانند و از تفصیلات
 معطره آن جهان الهم شام روحانیان را مغنوم نمود و قلوب مبارکش را
 انوار ساطعه از افق الهی معطر نمیکرد هرگز این بلا یا شدیده و مصائب
 کلّیه را تخلف نمیکردند پس بدانید نام بخش جهان الهیت که شام
 اولیای اهر معطر نموده و ارواح مقدسش را بشکر کرده که باین جلالت
 شد آذیت و نعمت اهل عالم را تخلف ننمایند و اگر موهب آن عوالم الهیه
 و اسرار آن ملکوت باقیه در این عالم فایده و جهان ترا بیهوده و وضوح
 جامعیت و وسیله شک و جهل نیست زیرا این واضح و شهودی بلکه

بهیئت که هر استعداد و لیاقتی و قوا و کمالات که هر شیئی در مرتبه از مرتب
 تحصیل و کتاب بنماید در مرتبه مافوق آن مرتبه چون مبعوث شود ظاهر گردد
 موجب کتب در مرتبه اول که مادون این مرتبه است در این مرتبه مافوق ظاهر
 و آشکار شود و بعبارة خیر کمالات مکتبه در عالم ماحول ظهورش در عالم
 مافوق است زیرا آن عالم ماحول استعداد و وسعت ظهور آن موجب است از
 مثلاً استعداد و موهب را که جماد در عالم جماد تحصیل مینماید در عالم جماد
 مشهود گردد بلکه چون در عالم جماد بعالم نبات انتقال نماید آن مبعوث
 موهوب در آنجا بشاید و چون نبات استعداد جسم حاس را در عالم نبات تحصیل
 نماید حین انتقال بعالم حیوان این کمال ظاهر شود و همچنین انسان در عالم رحمة
 باصره و قوه سامعه و قوه شامه و قوای سائر و احساسات بشریه
 و کمالات انسانی را آنگاه که در عالم رحمت و کنجایش ظهور این تمام
 موجوده بلکه غیر ممکن و محال است که بصیر عیان شود و سمع نمایان گردد لکن
 چون از تنگنای رحمت مادر باین عالم وسیع منور انتقال نماید آن چشمش روشن
 و بینا گردد و گوشش شنوا شود و لسانش گویا گردد و کمالاتش واضح و عیان
 گردد و یقین داند که مشهود بیند که این موهب را جمیع اعداء عالم ظمانه در حرم
 آنگاه تحصیل نموده بود و لکن آن عالم وسعت و کنجایش ظهور این سراسر را

نداشت بلکه خود مولود نیز تمامه از این موهب سخر بود و اگر چنانچه حسرت
 بر او نازل میشد و خبر میداد که چنین فضا و غنای تو در این مجرتک و تارک
 احسان شده قبول نم نمود بلکه تکذیب میکرد حال هم چنین فضا و موهبا
 و الطاف و زغائبی که بنفس مقدره در این عالم غنایت شده و کمال آنیکه
 تحصیل نموده اند این عالم هست ظهور از ان دارد بلکه چون بعالم سائره اهمیت
 انتقال نمایند این موهبت کبر رخ بکشد و این رحمت عظیمی حاصل نماید و هم
 چنین جزیره از این موهب محروم بود محرومیتش بعد از انتقال ظاهر و عیان
 گردد مثل اینکه محرومیت و نقائص نفوس محتربه بعد از فوت از این عالم معلوم
 و مشهود گردد عده عباس

هو الالبھی

ایشان محبت الله در این قرن عظیم چشم و چراغ قرون اولی و ثانی و ثانی
 مشرق لامع بر قرون آخرت کوشش تا منظر آیات حم کعبه و مطلع انوار
 حضرت یزدان این انام را غنیمت شمر و این اوقات را کسیر اعظم دان تا
 رمقی بهتر قدمی بردار و تانفسی موجود آرزو و هووس جان الهی کن تا در
 این کهنه رباط تک سیر بر زنگ ناله و چرخ کوه ترانباک در اکلید وجود
 مقربا به و ابها علیک و عدله ثابت استقیم ع ع

هو الالهی

رب ورجائے ہذا عبدک الذی خضع علی سلطان احدیتک خضع منحصرة
 وحدانیتک وامن بحال فردانیتک وبتجدد الکلوت صمدانیتک ارب
 احب عانہ و تیر اماکہ واسمح لہ رجائہ و عظم منانہ و اشرح صدرہ و فرج قلبہ
 واجعلہ سبتشر ایشاراتک و محضراً بنفحاتک و جانباً ثم حیا یں سہرک
 انک انت الکریم المنان عبد البھاع

هو الالهی

اسرا میں درگاہ الہی شکر کن حضرت مقصود و جمال معبود و سلطان غیب
 و شہود را کہ باین چنین غیاتی مختص کشتی و چنین موہبہ موفق و چنین
 لقب لقب جو اہر وجود آرزو و ذکر می در ساحت اقدس مینمودند و بلائینا
 ذکر می در میان خلج نمونند یعنی خلقیکہ مؤمن باز و موقن آیات الہی ہونند
 چنانچہ در قرآن میفرماید واجعل لسان صدقہ جلیلاً یعنی ذکر
 خیر مراد میان بندگان تشریف ما حال تو مہووم باین اساحت اقدس کشتی
 و بایر ذکر در ملا اعلی و بلا رتیم بگردگوشہ و مألوف و معروف پس
 در ہر آن صد ہزار اسان کثائے و ہر اسان صد ہزار شکر نماز از عودہ شکر
 این موہبت بر نیائے ذکر جہای الہی را کہ در مکاتیب خویش نمود کلام ملاحظہ

شد و در روضه مطهره روح نعیمه لطافه فدا بدعا نشان شغف شایم
 که خدا بجا بحق این تربت مبارکه و نفحات منتشره و انوار ساطعه و شعله لامعه
 و در هیچ طیبه بندهکان در کاهت از بر خضر صون و محفوظ فرما و از هر بار
 مأمون عاکفان گویت و الهان رویت از نظر غنایت مجاء و پناها
 بخش و مرگشتکان کوه و صحرایت را در کف رحمت منزل و مأوی
 عنایت فرما چاره کار از چاره بخش و بینوایان را سر و سامان رحمت کن
 و بشکستگان اسرور و جبوری ده و فسرده کار از احارت به قبور و حیات
 مشکور بخش افتادگان را دستگیر شو و شمسکان را معین و ظمیر ای
 پروردگار ایسموران را قوت سلیمان بده و این وامانده کار از اهمیت بزرگ
 این فقیران را بکنز غفار حقیقی دلالت فرما و این کینا از اشروت آسمانی
 تا در پناه تو مصون و محفوظ مانم و بلخات عین رحمانت منظور و ملحوظ
 توفی توانا و توفی مقدر دانا و توفی بینا و شنوا جمیع خباثی را تکبیر
 ابدع بجز المانع فرما و البهائم علیک سع

هو الاهی

ایجادم درگاه حضرت پروردگار اگر صد هزار زبان بشکرانه بخشاید و ستایش
 این بخشایش بر شاخار صد آئین حمد و ثنا بدایع احسان بر سر آنکه مورد خدایان

شد و منظر چنین عنایتی که فیض الهی در سید هست معنوی یکتا
 روحی لأحبائه الفدا تحت سلاسل و اغلال افادی و در زاویه بحر مجربین
 خریدی و از تم بلایا پیشه و شجاعت الصباح از ثقلت حدیثه شدید تحقیقی
 و نیار میسر چه بلند طالع و فرخ نجات بودی که در ایام صعود جهات قدس
 هدیت برومی و ذلالت و کمینوتی احبائه در این بحن در زیر غبار و زخمی و در تحت
 تهدید تیغ و شمشیر بجز باری این یک آثار الطاف الهیه و آثار باهره
 دیگر آنکه چرخ از آن بند و بلایا پر چند نجات و رمانی یافتی بشرف نفی و تجعید
 و سر کون و تعذیب فائز شدی و در بلاد آهسته و مرور نمودی و بلافاصله
 احبائه جمال چشم را کشود و قلب را مستور و روح را بشرف فرمود و بنابر
 موقده محبت الهی در قلوب احبائه الرحمن چنان بر افروختی که پرده صبر و سکون
 بسوختی و لسان استبایش آنجا بر وجود بکشودی که همه لاله قلوبشان بنام
 خلوص متهز و روحشان نجات قدس ملتد و صد و شان آیات تو حیثیج
 و افنده شان بر عهد و پیمان حضرتت مجید استقیم و ثابت از افق
 محبت الهی بانواری ساطع لامعند و از مطلع آمال و مشرق حروف الهی الصفتی
 و شانه جامع مشرق و لاخذ این خبر و اثر چمن مشک جان مشام شتا قانرا
 معطر نموه که همه لایه فیض جمال قدم و هم اعظم تأییدات ملکوت الهی متابع

متلج و متوالی است و غایات جمال که با متواصد و تعالیت و چون
 آن و جوه نورانیه و مطاهر الطاف رحمانیه را ملاقات فرمائید بگوئید ای
 احب الیهی و ای مطلع انوار فضا غیر قنایمی حمد خدا را که از ملکوت الهی
 موفق بتائیدات روح القدس و الهامات روح الانس بتید در بحر الطاف
 مستغرقید و در ریاض احسان مقلد بر شاطی بجز احدیتید و بر حشر شسته
 زلال غایت مشمول سخفات عین رحمانیتید و منظور نظار وحدتیت
 در ظاهر تربیت بت غزیتید و در کف وجود و موهبت سلطان سیر ربوبیت
 لمجا و شما ملکوت الهیست پناه شما افق رحمانه جمیع جنود ملا و اعدایان سر شما
 و ملائکه مقربین بگوئید شما نظر منظر الهی کنید و توجه مقصد قضی رخ را
 بنصرت رحمن مزین نمائید و جبین را بنور سیر نور ساز تا با حجاب قدیم
 ناطق کنید و جان را بذكر رب کهیم لامع چشم منظر الکبر بشانید قلب با
 بشیم و صفات جمال نور میارائید سمع را متوجه ندای الهی با تفت غیبی
 نمائید و در اسطخ انوار آیات لاری مرکز انوار توحید شوید و مطلع آیات
 و آثار تجرید روح بکمان شوید و منظر هر غایت حضرت رحمن بر اعلاء
 کلمه الله قائم باشید و بر خدمت امر الله ساعی و جاهد در انجمن عالم شمع روشن
 کردید و در بین ملائکه عظیم حضرت ذوالنن مرتبه بنده کان پروردگار کردید

و مروج آثار تفتیس و تیزینه کوکار در قمیص پاک و از اراده که معشوق کعبه و در
 خلعت خضاند و فضائل متقدسه عالم ناسی شهود خیر خواه عموم باشد
 و مظهر رحمت یزدان پاک بجهت کائنات در اطاعت حکومت صادقان باشد
 و در دعا خیر پاک و سلطنت سائے ناطون ملوک عمار مملکت خواهند و در آ
 و آسایش جویند اگر چنانچه در شهر شام واقع شد این از شدت اسحاق و تحض
 تقوی بود که بظاهر ادعای بلای نیامید و در باطن ذنب اغنام الهی هستند
 و لباس علم ظاهرند و در سید نادان و قفنه و آشوب و فساد ساک نبض
 کتاب رب الارباب بحال صداقت و اطاعت و امانت و خدمت بسر سلطنت
 واجب و فرض است چه که مظاهر قدرت و آیت سلطنت رب تفرند و حاج
 رعیت و محافظ مملکتند ای اجبای الهی جدید بلیغ و عظیم نماید و رب
 تقوی و صلاح باشد و چون صبح رسکاری و فلاح از افق عالم خبر شنید
 آیت سجود باید نه بعد غنود رأیت فضا و موهبت باشد نه مروج آشوب
 و مشقت بزرگوار انسانی در مظهرت صفت رحمانیت است و غرت
 سرمدیه حقیقت شریه در مشرقیت آفتاب موهبت حضرت ربوبیت این
 نضاح را شب و روز بخاطر آرید و موهبت عمرا از نگاه احدیت بطلید
 آنچه مشاهده بنمایید کار فانی کاری کنید که بار خیر روشن و جایز خوشگوشن

در وقت رفتن از این عالم فای سحمان رحمانی شتابید و ایها عالم علیکم

یا اجاء السع ع

هو الاهی

یا ابن التنبید الذی عمرج ال ملکوت رتبه بکبید اتیک الله فی جمیع اشئون
 و حکمت آیه باهره و سخما باز غافرا فن الامکان از خدا آنچه که یاد کاران
 پدر بزرگوار باشی و در جمیع احوال منقطع از ما سوره و متعلق با خدا و متعلق
 الاله شوی تا سر الولد سراپه مشهور و معروف کنی و در سخن عالم
 بار و تامل و بشارتی به پایان جان رایگان در ره جانان قربان نمائی
 همیشه در خیال تو بوده و ستیم آنی فراموش ننموده و نخواهیم نمود مستطین باب
 و ایها عالم علیک و علی جمیع الاله فبشرهم بعنایة الله فکوره العظیم سع

هو الله

در این نگاه آبی چند روز پیش مکتوبه مرقوم و ارسال کنی و امر وزیرین
 با چند تجار که از پیش خود استمه بوی ارسال میکنی اگر فرصت داشت تم شب و روز
 مخاطب باشما بتحریر مشغول میشدم و حال سجان پر روح و ریاضت استمه جهت
 تقریر ندارم تا چه رسد به تحریر و با وجود اینم نکارم مقصود اینست که ایوم عظیم
 خدمات با کمال نفوس مقبله را بر عهد و پیمان که از صبح ابداع تا شام ختم سع

شد و مانند می نشسته ثابت در آن نمودن است که مبادا از جهوب ابراج
 افتان شدید که در جمیع صحایف الهیه مذکور و صحت مترزل کردن این
 قضیه بسیار مهم است چه که ادعای هستی و فقور در ترک بختیا و اصرار بنیان
 آهر را از اساس براندازد و تثبیت و تمکک لفظی نشود چنانچه دانات بعضی
 مترزلین شده است که در لفظ اطهار ایمان و ایقان بنمایند و در باطن ز فکر
 آند که این بنیان الهی از بن و نگاه و بران گردد و لکن ضعف الطار و المطاب
 این بنیان از بر حدیث معادن کریمه ملکوت غظم قوا سر مکان عاجز از خسته
 و لا الهه الا الله است که بعضی ضعفا از دست میروند و در جمیع آیات و خطب
 و متاجات فارسی و عربی از آثار الهیه ذکر نقض و سنیات ناقضین موجود
 بارش ماذکری از مترزلین مفرمایند بلکه تشوین بر تمکک و تثبیت نماید
 و ضرر ترزل را بیان کنید و قوت و سلطان این عهد و پیمان را ذکر کنید
 و ثبوت و رسوخ لازم عند ظهور است از شرح و بطور دهید باری از فضل
 و مواهب جمال مبارک که با خجاست دهند میداست در تخمین روحانیان
 چون شمع بارخی افروخته و جانی سوخته مجموع شکر و کمال بنا بر موقده در
 رحمانیه گرم نماید و در هر ارض که وارد میشود تخم پاک استقامت و ثبات دان
 بیفتانید تا بفیوضات ملکوت ابر سبز خرم کوه و در هر لذتجویی را

نفوس را دلالت کند که سائرین را ادائاً متذکر بقوت و برهان و عظمت و سلطان
 عهد و پیمان نمایند و مکاتیب شما بابت صاحب نفس طحان را چه تعهد
 نمودید که داخل نشوید اگر چنانچه بر آن نظر فرمائید که دخولش سبب صرف شود
 داخل نشوید بلکه از فرودین بهمت دیگر توجه نمائید و در این خصوص از ایادی
 هشاره و تفسیر را نمائید که از حقیقت حال خبر دهند ع
 هُوَ الْأَبْهَى

ای عزیز آهر محمد کن خدارا که در مصر محبت الهی عزیز می و در شهرستان عرفان
 و ایقان پر صیت و شهیر در اوج تبلیغ بازا افکنی و در شیه دعوت الله منجیر و شکر
 دست از آستین عرفان برآورد بر عالم فیضان پطرس کبره شمعون صفا
 موصوف صباغ بود بظاہر حق فروع نجحی بحسب ظاہر بخاری حجج آید الهی یافتند
 آن جمعی را سجات از طوفان اعظم فرمود و این بانوار هدایت جواز بر فروخت
 باری الیوم وقت ثبت در سوز است و بهنگام تنگ بعبودة الوثقی و آن
 کتاب عهد و پیمان آبرست و نص کتاب اقدس مرتب تک بجز و متن مخالف
 هکت فاعلم بان الامر بکتابه قدر حج الی هذا المکمل المعلوم و المرجع المنصوص فلیس احد
 مدخلفه امر الله الی بعد الاذن من هذا المقام الموجود حتی یجدد حیض حصن ام الله
 عن جلوه کما نفور حصول کاشقوف و هذا امر من ادق الامور و منی علیة

دین الله و استحکام شریعتی که میگوید بجز تقوی و قدرت و ثبوت در سوخ و الهیاً

عنه الثابتین الراسخین امام الله ع

هو الالهی

ایطائف محل ضریح مطهر حمد کن خدایا که چنین موجب الهیه فائز شد و چنین
 نعمت غیر تنهاییه و اول در مقامی وارد شد در مطاف ملائعت و کعبه
 و ملکوت ابھی انوار رحمن از نقش طالع و کواکب اسرار از مطلعش راج
 تر اش عبیر و غنیمت و غبارش در شام روحانیاں ممکن از فر خطه اش
 در جمیع کتب و صحف الهیه بالارض المقدسه مشهور و مرزبوش البقعة
 المبارکه مذکور قیامش و ادب طوبیت و قطرش البقعة البیضاء جلش
 طور سینا است و تماشای مواقع تجزیه ثبوت النجوم العلی حضرت کلانم را
 و ادب امین است و حضرت خدیو الله را طجاء افروز ملاذ و مامن حضرت
 لوط را رکن شد بیت و حضرت یعقوب را موطن مجید حضرت داود را
 محراب عبادت و حضرت سلیمان را سریرت هر لب ملک الانیغی لا حد
 من بعد حضرت زکریا را مسجد تبارک و عبودیت است و حضرت یحیی را
 و ادب ملکوت و صحرا ی بشارت حضرت روح الله را متحد تخلیات است
 و حضرت حمید الله را سبحان الله سری معاهد نبیاست مشرف انوار

انوار آیات رتبه الکبیر مطلع تقدیر است و مشکوٰۃ انوار رب مجید
 لقاوت و مخد معراج سید او ادله هر اشراق و ظهور یا مبدئش از این
 ارض مبارک است و یا منجر هجرت آن نیز مکرّم و یا منتهاش راجع باین
 ارض مقدسه این دلانند و نسخه و برابرین قاطعه اگر چه چون آفتاب روشن و شامخ
 و مبرهن است کس را مجال توقف و کمان و ظمن نه چه که صریح الواج و بر
 الهی است و نصوص صحیف و کتب ربانیه و شایع و سیر در زج جمیع طولائف
 و قبایر که ارض لکن چون حق تا امری اظا به نفرماید هر چه شهسور از آفتاب
 است و معروف تر از ماه عالجاب باز در تحت استارت و در خلف
 پرده مخفی نه آشکار و چشم بجهت راجع بردارد و واضح کوه و الروح و البهائم

علیک سلام

هُوَ الْاَلَهِي

در شتو جبین بمنظر اعلا در لید و نهار و صباح و ساعش و وضی در عوالم
 قلب و روان بگذر احباء الرحمن شکر نموده و ستیم و از حق تأیید و توفیق سلیم
 که احباب اشخاک پاک ارض مقدسه را در جمیع مراتب اطلاق و ظهور و کفایت و قرار
 و شئون و آثار ممتاز فرماید و بجدب و دله و شئون و عرفان و ایقان شوی
 در سوخ و اتحاد و اتقان در سخن عالم باختر روشن و جمالی چون کلبش محب و نماید

ای حجابی الهی ایوم یوم اتحاد است و روز روزیکه در عالم سجده ان الله
 بحب الذین مجاهدون فی سبیلہ صفا کانتهم بنیان مرصوص
 ملاحظه فرمائید که صفا میفرماید یعنی جمیع مرتبط و متصد بهم و تلمیح بکبر حجاب
 در این آیه مبارکه در این کور عظیم سیف و سنان و رماح و سهام منجه بلکه بنوای
 صادق و مقاصد صالحه و نصح نافه و اخلاق و رحمانیه و افعال خیریه
 و صفات ربانیه و تربیت عمومی و هدایت نفوس انسانی و شرفیات روحانی
 و بیان بر این الهیه و اقامت حج قاطعه صمدانیه و اعمال خیریه پیوسته
 و جنبش نفوس مقدسه بقوت ملکوتیه بر این شیم رحمانیه قیام نمایند و صف اتحاد
 بیارینند هر یک از این نفوس حکم نبرار یابد و ابواب این حجر حکم افواج خیریه^{علی}
 یابد این چه محور است که کل چون سید و انصار و جداول و ثواب و قسط
 در یک صقع جمع کوه عظیم تشکیل کوه و چنان وحدت اصلیه غالب و فائز شود
 که آثار و احکام و تعینات و شخصیات و جوه و این نفوس چون قسط
 بکنج محو و فانی شود و بحر وحدت و حانیه موج زند قسیم بحال قیام که در این
 وقت و حال فیوضات محیط کبر چنان احاطه نماید و قلم کبریا چنان فیض
 کند که سعت خلجان چون دریا بر پایه پایان کوه و قطره حکم قلم سیران یابد
 ای حجابی الهی بکوشید تا باقیمت تمام اعدا فائز شوید و چنین نورانی

در این گویان ظاهر بر عیان کنسید که اثر اشراف از مطلع آفاق جاودان میندو
 کردد نیت اسرار امیر نیت جوهر شریعت ربانیه نیت میان
 رزین صیدین ظاهر رحمانیه نیت سبب انزال کتب آسمانیه نیت علینظهور
 شمس جهان الهی نیت سبب تواءم رحمن بر عرض جهانیه از خنجر آسمانی
 ملاحظه کنی حضرت اعلیٰ روح العالمین له الفداء بجهت این مقصد حلیا صدر مبارک
 سپهرام بلایا فرمودند و چنانچه مقصود جمال قدم روح ملائکه اعلیٰ له الفداء
 این مقصد عظیم بود حضرت اعلیٰ در این بیست و یکمین مبارک راه بدران
 رصاص اضعیفه و بعضا نمودند و بظلمت کبر شمشید شدند و در آن
 دماء مطهره نسوس مقتدره رحمانیه در این راه بر خاک ریخته و با اجساد مبارکه
 اجناس خلص حضرت ربانیه بدر آن ریخته نفس مبارک جمال انبهر روح ملکوتی
 الوجود لأجابه الفداء حمل جمیع بلایا فرمودند و شد رزیا قبول کردند اذتی نمایند که
 بر آن جبهه مطهره وارد نمایند و مصیبتی نمایند که بر آن روح مجرد نازل گشت
 باشبهه در تحت سلاسل از نقدا اغلیل نیار میدند و چو بسیار روزها
 که در ضدمات گنبد و در خیمه دقیقه آرام نیافتند از ریاوران تا طهر آن از روح معشورا
 که در بالین بریند و پر نیان پرورش یافته بود سر و پا برهنه با سلاسل و در خیمه و مانند
 و در زندان تنگ و تاریک در زیر زمین با قائلین و رقیب و خاصین و با عنین و

نموده و در دقیقه اذیت جدید روآ داشتند و در هر آنکه وقوع شهادت
 یقین کربلوی بعد از مدتی از وطن بدیار غربت فرستادند سینه چیده و داد
 در عراق هر آنکه سهم بر صدر مبارک وارد و در نفسی سیر بر جبهه نازل ابد
 دقیقه امنیت و سلامت تأمین نمود و اعدا با کمال بغض از جمیع جهات مهاجم
 بنفس مبارک فردا و حیدامقاومت کوشش نمودند بعد از جمیع بلاها و صدمات
 از عراق که قاره سیاست بقاره اورپا انداختند و در آن غربت شدید
 و مصیبت عظیمه اذیت شده و مهاجمات عظیمه و سائنس و منفیات
 و عداوت و خنینه و بغضای ابر بیان نیز ضمیمه صدمات وارده از ابر فرقان
 شد دیگر قلم عاجز از تفصیلات استثنیه و مطامع شده اید و حال
 مدت بیست و چهار سال هجره در این سجن عظیم با عظم محن و بلاها اوقات مبارک
 گذشت مختصر آنست که مدت اقامت جمال قدم روح الوجوه المظلومه و بیته الفدا
 در این جهان فانی یا سیر نحسیر بجزیره و یاد زبیر شیر و یاد شدت لام و محن بجزیره
 و یاد بجن عظیم همکار مظهر ارشادت ضعف از بلا چشم آه شده بود و حکیم
 اکثرت مصائب مشابه تارکشتم بجزیره و مقصود مبارک از جمال این نقل عظیم
 و جمیع این بلاها چون دریا حوش با وج آسمان سیرید و حمد سلسله و اعمال
 و تجسیم مظلومیت کبر اتقان و اتحاد و یگانگی من العالم بجزیره و ظهور آیه توحید

توحید آبرو بالفعل بین امام تا وحدت مبدء در حقائق موجوده نتیجه خاتم کرد
 و نورانیت لون نوری فی خلوه الرحمن من بقاء و نورا فان اشراق کند
 حال احزاب الهی وقت جوش و کوشش است همت بکما ید یوحی کند
 و چشم حال قدم رد و تراست مقدم اجزاء الفدا شب و روز که شهد فدا بخوند
 ما یسر می کنیم و جاز شاز ما نیم و وصایا و نصائح لهم را که تو من شش نیم و از
 هستی محد و د خوش بگذریم و از خیالات باطنی که کثرت تا علم خلق چشم پوشیم
 و این مقصد جمید مقصود عظیم را خدمت کنیم این شجر را که در دست محبت الهیه
 نشانده با و کلمات خود قطع نمائیم و این انوار ساطعه از ملکوت ابر را بجا نیم
 اغراض و اوکام ستور کنیم و امواج بحر کبریا را در حان نشویم و نجات کس
 ریاض جمال الهی را حاضر از آتش از کردیم فیضان نیا فیض را در این بوم
 فصل قطع نمائیم و شعاع آفتاب یقین را زوال نخویم بدانما و صفا الله به
 فکتبه و زبره و الواحه المقدسه ان لطفه بوصایا علی العباد المخلصین و الهیاء

علیکم ورحمة الله وبرکاته

هو الالهی

اشتاق ترابستان مبارک و انایان لرضه فضائل غاصه و ترجیح کلی از
 دیگر اختلاف و کفر قومی بر آنند که عنصر نار فانی است و مرکزش بند و شتابت

نمودش شیداست و توش غریب جسم غیر موزون است و سبب
 جلا و نبات و حیوان و نبات در جمیع شئون و در هر برانند که ترا هفت
 و نواست شهر طبا جمیع در روح است و نسبت زون هر موهو این است
 نه خائن غرضت نه فاقد منظر فرجاء باکت نه فله عشره امثالهاست چکنی
 دهی ضعاف پس دید دانه کار شجر بر شمر عطا کند سینه اس را بخراشی فیض و
 برکت بخشد سلیم است و حلیم این است و کریم بخلاف نار آنچه دهی تمام کند
 و آنچه بخورانی با من مزید گوید تسلیم نفسی تماشا کند و غرضی برارد
 محو دلاشی نماید شیداست و نذر خمر حیداست و جنجوی پس بر موقین بآیت
 چون است از این عنصر کریم است بگوئید که دارند این صفات جليلة که در تصرف
 به این اخلاق جمیده شوی غرغ

هو الله

یا من الذکر حکیم قد فارنا رینا و فارنا سنا و تسعیر ارجی فی عیة
 البقا و تجلی سجا فلهب من النار المضطربة فر السحرة المبارکة و ما در الرحمن
 غیب الا کلکس اعذر و ذه الملکوت با اهل الناسوت البشر و فیوضات مترافسته
 و غیوث با طه و میاه منجمه من سبحان الرحمة و غمام الرافه یا سماء مهطری
 و یا سحابة فیضی و یا غموم فبر و رعدی و یا غور الافاق بسی و یا نبتة الله

حتی و یاروح التہجدی طوبی للمنصفین و یاسرور للمؤستلین و یافرحا لثابتین
 و یاشوقا للمجدبین و آنک انت یا ایها المشتعد بنار الولاء و المتقرب من
 المحبته و الوفاء و دع آخر صید المؤمنین و استمع القول الحسن و الصریح
 المنصوص و کتاب التبع و مرکز المیشان مبین کتاب العالم تبا و یله التریخ و العلم
 بنص صریح لا تقبل النفس و التأوید و دع ابد الظنون من خوضهم بلجون
 قدیمین ارشد من العشر و القوم فیکر تھم لعمیون و البھاء علیک مع

هو الالهی

در سوستان آن یار بھران آن آفتاب تیسرے نثر عظیم فایک رحمت پر نور
 و بخشش اش بر شر و غرب مند و دل و نظیر نیان جنیش در ریش است
 و ابر حتمش در پرورش ابواب فیوضاتش منفتح است و قواء تائیدش نفعات روح
 نسیم زینتش حیات بخش است و شمیم رحمتش جان شاقان بر و کوشش
 پس امید و ارشاید کہ صبح امید دمید است و خورشید فیضش درخشید
 کار از بحر عطایش شتفیضیم و زرد یار و فایض مستفید اگر بر و بخیان نموی
 اسکار کو اگر بن ستر نموی جان بیاران ہمد زار نموی چون اختران نور بدید
 و چشم فوجبار بطرز کلزار جلوه نماید چون ابر بگرید و چون برن بجنبید چون
 نسیم بہر ایم بوزید و شام طالبان معطر نماید کار یاران اورستید و بھرا

اسرا او دسار زازید و مرغان شراوز پس برانید و بنوازید که در کاشن
 عز فاش غن لبان شمس الحان کجیر و ططمیان نهد نعلینش تا گوشها باز
 و دلها واقف راز اوست نمویداوست موفیق اوست محلی اوست مشعل عوا
 مجال ماکه چنین دلبر دلیم چنین مهربان سرور و البها علیک ع
 الله ابھی

ایران ایوم یوم اتحاد و اتفاق است و خلوص در امر شیر افان وقت
 جان فشا است و انقطاع از بهر نام و شانی روز استفاضه ز رفیضات
 جمال قدم روح لأحیاء القدس و وقت تضامه از ملکوت ام اقدس ابھی
 روحی لعتبه المقدسه الفدا مارا امی چنان لوج که مستان و ایران ابھی
 و روز ارشدت غلیان حب معانقه و مصافحه و ملاطفه و مجاذبه نماید بپنازه
 و مجادله و مبارزه این چه حالتی که جالب صد هزار مضرت این چه عظمت
 که علت لیسیم سخن و کدورت اگر اختلاف در مقام این غیبت قسم
 استان مقدس و انیسیم او علمونه عظیم که مقام خیر عبودیت محضه صرفه
 خالصه از بهر تصور شده است و ندارم بنده سبیتی من یوم رضاعتی من بدین حرمت
 و بنده طیبی من لغونه اطفا و تربیتی من محمد الطاف الله از فضل و جود
 آن سر و جود امید دارم که بر آنچه منقده عبودیت آن مرقطه آفا و معطر نام

نایم و آنچه از این قلم صادر باشد برقرار خواهد شد جمیع نعوت و تائیدات
 از عالم اسما و صفات و از عبودیت حقیقت شاخصه مقدمه از عالم محو
 و اثبات اتم الکتابت نهیجوالله ماشاء و مثبت و اگر اختلاف و سبب جماعت
 اهل فتور است از حق میطلبیم که چنان شود و در خصوص از اجابت ظاهر فرماید که رافع
 هر فتور و قصور است و این عبادت بقصور احدی متضمن نه بفتور شخصی متاثر
 بذید مبارک است ششم در خدمت امرش مجاهد و بتأیید ملکوت اجبائش
 مطمن و در مرکز عبودیت باقی ثابت و راسخ قائم این هویت که بر سر سلطنت
 سریر افق اسما و صفات ندمم و این که هر خورشنده افسرند که از ارباب
 خسرو جهان تبدیل نایم غفریب بلاخطه خواهد فرمود ان بده العبودی
 اهل جوهره تسللاً علی اکلید القبول و اهر باقوته فی شمع علی تاج سلطنته العجب
 و الشهود و الهباء علیکم ع ع

رب اخلص وجهی لوجهک و خلصنی من عقبات موائه و مخاطرات رضای رضا
 و افسر کائنات الغنا و اسکره من صهباة الانعام و الاضمحلال و کبیر نجی حجاز
 المحو و المحی و غشی نسیم العدم البعث و هیئت البقاء و یفقر فی الغناء
 و یریز الوجوه و یمنی عن السجو ایرت تخفی من بده المهاک و خلصنی من الظلم

الحاکم و اسکت بی قوم المساکت و هو سیانے امکان و ذمہ ولی
 عن وجه و غفلی عن فطرته و رحمت عن رغبتی فبعتک ان البقاء لیس
 نقیح و الفاء دریا و بدیع و ان الوجوه کلاً و احیات لآء و الثمین ابتلائی
 و قابلیتی نار و استعداد نیرانی ارب رحمت فضلك و حوکن و الطف لے
 برحمتك فضلك ارب الامم هذا الحرام و الائمة هذا الجران انما کاش
 الغفران و اسقنی من معین احوالک انک انت الرحمن مع ع

هو الله

ارسلین الہی حضرت احدیت شمارا سالما جبت الیوم تربیت فرمود تا موز
 چون شمع ظلمت سوز بر فرورد و جمیع نفوس را بر عمد و یشان الہی است تقسیم
 سازد و اگر چون ذہب خالص در آتش مصائب بکند از بسوزی و بسازی
 حال وقت میدانت و آرزویش مردان چہ کہ بنیان عظیم امر کلمہ بیستون
 عمد و یشان قائم است و آسمان دین الہی بگوک پیمان روشن و تابان
 معاذ الہ اگر این جمود را شخہ کنوی تعرض نماید سرادق نور و سرار پڑہ رحمان را
 میخبر بر قرار نماید و آئین رحمان را شمس روشن برقرار کند بیت معجز از بنیاد
 و اساس مطمئن کوه کور مہاشود و احکام معطر گردد بحر غایت از موج
 بازماند نظر مومبت منقطع شود نسیم حیات از مہوب بنقید و سفینہ نجات

نجات را شراعی منظور گردد صبح نورانی شام ظلمانی شود مشرق آمال سجا
 غنوم مخموم و ستور گردد جمیع این انجات بحد در رود و این خونها بخیر
 پاک بے اثر شود دم مظهر شده هواء منبثا شود و در سینه مبارک خسته^{اعلی}
 بصد هزار تیر بغضاً ذکرش از میان رود و تأثیرش مفقود شود و بلا یابی
 پنجاه ساله جمال مبارک از مالان و تاراج و محن و ضرب و توهین و زجر و زبرد
 و سرکونی و تهدید تیغ و شمشیر و گرانه غدا و زنجیر کله بحد در رود و فراموش
 گردد و سبب تخریب و استهزاء اعدا و ممنونیت و شومندگی این بغض شود
 پس در هر کور و دشت که مرور نماید فریاد برآرد این عهد عهد است و این
 میان قدیم تیر آفاق جنود ملکوت ناصرین پمانت و افواج طلاء اعدای فظ
 این بنیان شعاع ثابت است شمر حقیقت است و سلاح با برنجمن خسته
 احدیت حیاتین است و نور مبین عروه و تقرب و ثمره شجره طوبی
 لوح محفوظ است و کتاب مجبور و رون مشور عهد است عهد یتاقت ثبات
 در جمیع الواح و زبر نذکور است و در جمیع صحایف اولین و الواح آخرین
 حاکم شده اوست و میزان یوم حساب سفینه نجات و طبا یوم
 الایاب نفحات قدر حضرت پروردگار است و نعمات حیات ریاض کوه کار
 حصن حصین است و ملاذمتین برکن شد است و خلاصه کتب و صحیفه قدیم

و جدید هنیئاً لمتنک به و تثبت به و ثبت علیه و شرح قلبه آیات
 و تحت آیات و البها و عیدک
 ع ع
 هو الله

اشید ائمان بر و دلبر آلهی آن یار نشین چون شاد نازین در آغوش
 روحانین جلوه فرمود و بانوار آن بسوی جمیع آفاقر امکا و کلیم منور
 بپرده بازار آمد و دکان شکران بازگو و بازار یوسفان در هم شکست جمعی
 خریدار پدیدار شد یک بگوئی ابدار و گویش اموار طبرطای کجوفت و بعضی
 بکلافه ریسمان در جرک خریداران داخل گشت و برخی چشم پوشیدند و
 اخلاص آن سراج کوشیدند و در هیاهات هیاهات آن یوسف رحمان در سر غیرت
 جاودانی در تسلیم ملکوت بجای حقیقی و سلطان ملکوت نهر کوی حال خط
 کنیده سلطنتش در عالم غیب لکن بر پوشش باخچان بلاریب قنایع ع ع
 الله اعلم

اسرار حکما طبیب حقیق و حکیم منعم و صاحب قدم روحی لدریافته اعظم افاضه
 بیکار امثال جسم دین الله را بجهت سلامت ستمه و صحت دائمه و ابد
 مزاج و محافظه از آفات در بیان فاروق ترتیب فرموده و آن همچون برآ
 می یافت که نوار تقدیرش مشرو بر آفاق مرجع مخصوص منصوص میا

مبتین آیات معلوم گشت رافع خلاف مذکور شد دارو و درمان تفویض ^{طیب}
 خاذق مخصوص کویه حال بخیر دان طیب سلم مخصوص را ترک نموده اند و در
 بیطارها مخصوص میدوند و فوف زیم فخران همین و لها و عکل

ثابت استقیم ع غ

هو الاهی

یا عد علم حق الیقین ان امر عبد الجہاء و سمر عبد الجہاء و صغی عبد الجہاء
 و قبر عبد الجہاء و شہر عبد الجہاء و حقیقی عبد الجہاء و کینوتی عبد الجہاء
 و ذاتی عبد الجہاء و سمر عبد الجہاء و غلای عبد الجہاء و ظاہر عبد الجہاء
 و بلخر عبد الجہاء و اولی عبد الجہاء و آخر عبد الجہاء و قلب عبد الجہاء و روحی عبد الجہاء
 و فلولی عبد الجہاء و جید عبد الجہاء و بصر عبد الجہاء و سمر عبد الجہاء
 و نطق عبد الجہاء و فکر عبد الجہاء و ذکر عبد الجہاء و حفظ عبد الجہاء و ادراک
 عبد الجہاء و محتج عبد الجہاء و ملکوتی عبد الجہاء و حیرت عبد الجہاء و آثار عبد الجہاء
 و لاهوتی عبد الجہاء و ماہوتی عبد الجہاء و کعبت عبد الجہاء و حدی عبد الجہاء
 و صر عبد الجہاء و قبایع عبد الجہاء و منای عبد الجہاء و عرفات عبد الجہاء و سمر عبد الجہاء
 و مسجد احمد عبد الجہاء و مسجد اقصی عبد الجہاء و غایت القصور عبد الجہاء
 و سدرتہ الشجر عبد الجہاء و ملاذ عبد الجہاء و بلخر عبد الجہاء و کهنی عبد الجہاء

و حضرت عبد الجبار و غیبی تسمیه عبد الجبار و غیبی تسمیه هر رون بر رون ایلیه
 بنانده برودینی و شریک و مخبر و قرار و عترانی حکما قال القائل هم اذا
 نودیت بهر و اتنی اذ اقلیله یا عبده سمیع عبد الجبار عباس

الله الهی

در منجربان جلال ابھی در هوت قلب سحر محبت باران پر موج و همچنان
 و از صهار مروتستان پر شنه و سکران لاف نیکدرد و کرا لکه سناط آید
 و دمی غیر و کرا لکه یاد شود در استان مقدس کجا تضرع و انجمن نیا شوق
 و ایقور قیدر کرا در قبضه قدرت ابریم تو حیرت بود تکبیر غایب کن بر تویی فرما
 ابواب فضلک انظر الطاف افکن نسیم بخش لبنت دلہای
 مشاقق از زنده کس دیده مارا روشن کن وساحت دہار ارتک کلزار
 و چمن نما بشارت بار و احده و سرت بجان بخش قوت قدیمه طہرنا
 و قدرت عظیمه ماہر طیور نفوس را در ہوای دیگر پروازده و محمدان ناسوت را
 با سزا ملکوت دساز کن قدم ثابت بخش و قلب را منع عطا فرما ما کنه کاریم تو
 آمرز کار ما بنده کا نیم تو پرور کار بے سرو سامانیم تو ملجا و پناہ نبش نقت
 تائید کن بر اعلاء کلمات تو قیوم بخش بے سزا سرور کن بے نوا یا ز النج

روان بخش ناتوان از توانا بخش ضعیف از قوت آمازده تویی
 پروردگار توئے آمرزگار توئے داور کوکار سیران این مناجات با بحال
 تضرع و ابتهال بدرگاه ملک ملکوت جلال تجنید و طلب تأیید کنید امید
 ز فضل قدیم و روح جدیدت مجیدانت که این مستجاب کوه

ع ع

بسم الله

سر جنبی آسم خاب کبریا حضرت تر تهما جلت عظمة و عظمت قدره و کبریا
 و غلب لطفه انانی مطلع آیت رحمن و شهن موهبت بر دان بر ارجب
 انوار اسما و صفات ایل اول حقیق نورانیه کوسینت رحمانیه حیرت بخش عقل
 و افکار ایدرک آینه جهان ماسر ارایدی بر تحقیق آفتاب موهبت
 حضرت احدیت من جنوه ساز و شعاعه شمار اولنجبه نور پاک و منضر افلاک دن برادر
 اولان یورکر مشکاه انوار تک آفتانده ایدرک کافه جباه شمشیر و لطفه شمار
 اولدیر بناء علیها سر بار نیز و حسانه کولکلرک صفتونه و یورکلرک لطف
 و نور آینه چشمیلوت تا کیم یوزرده صباحت رحمانیه و کوزرده ملاحظه ترنانه
 ظاهر و اسکار اولد جمال قدماک لطف و غایتی و فضل و موهبتی چوخدر جوبی
 عظیمه و کرمی عمده و کلمین دکنیز هر موج انجیز هر در و کهر چوخدر و یولو

و مر جا امثالاً بوقدر یا لیکر توجہ کر کہ در تو کار کر کہ وقت بیخ کن
 عهد و میثاقده و پیمان و ایمان الہیدہ ثبوت و رسوخ کر کہ در وقت
 الہیہ چاشملی اعلاء کلمۃ اللہ چاشملی عموم اہل عالم و جمع خبرت
 محبت تہ فونو مثل و ذاشملی و امر حجاب مبارکہ اطاعت تہ و سبب
 انقیاد و متابعت اسمعی خدمت و صداقت اسمعی حضرت پیوستہ
 عدالتن بشقہ بر حرکت بیور مدبر بناء عالمیہ دعا کفر فونو
 و بوعدالتہ قارشو مؤید اولہ جملکریہ سببہ بو خود و از ایجان وہ
 ہستان کند و لرینہ خیر خواہ اولملی ع ع خودیہ و سولہ فونو
 اجبار حجاب امین لسان تماشیلہ یاد ایدر کن فونو

یا زیور رحمہ فونو الیہ مؤید الیہ ع

هو الایبھی

سینور کرم سینار عن بزور شد واد رشش خوشہ
 مشہور مطمور کاممور شد عالم ہر خواب بین مسجابہ
 رمز کتاب التبین شربان التبین شرح کلام التبین مشافہ
 بالہر پرکشاکش کون پرواز کن رہنمون در عالم چنڈ و چنڈ
 بس شمع عالمات بین آنجاوہ رت جنو رخ در کز صہیون نمو کرینت

منهو با چنگ و نهار و تار و نهو نورخ احبابین باک الکرکوش کن
 آن کاس انجوش کن چون بجز مردم شکر کن عالم همه همش کن جام
 شرابابین آن زخمخانه خدایت ساق خوش رویش بها صبا
 کاس بر صفات سکرش همه مکر و وفا پیران ز زانیم شایسته

ع خ

هو الاهی

در سنده جمال اهی مکاتیب ثبات و اصدا و بر مضمون اطلاع یافتیم از الطاف جمال قدم
 امید داریم که در جمیع احوال و اوقات منجات تقدیس ممتز کویر و تقبیر در بین نفوس
 محسوس شوی که کمال است تقوی و نظایر تقدیس جمال بجز کویر و در جمیع محافل و کار بلاد
 نفوس را بعبادت و اشتغال بندگانه دلالت نمایند بلکه این با وجود نفوس روز بروز
 بر طهارت قلوب و تقدیس ارواح مقبولند و نظایر تقوی کویر و آنچه باید و شاید
 و سزاوار بودیم شایسته از طهارت باطن و تقدیس روح و قلب قیام نمایند آنچه
 مکاتیب بنواخته بودیم مرقوم کویر یکدسته در این پوخته و دسته دیگر در پوخته
 اینده ارسال مگردد جمال افند کافند شما مرقوم نموده جواب ترقیم نمائید
 و اظهار کجاست کنید دیگر آنکه جمیع اعراض شایسته هر بار عادل و وزیر که کامر نهایت است
 و انصاف و عنایت را در حق عموم رعایا و برابر با سب و اول فرسود و فریب نماید شخص قاطع

آه سرسبز و سرسبز باد سحر و مقدره پادشاه قیام نمایند یعنی در کمال صدا
و توجوه سرسبز و عتیقی قیام نمایند و دعا خیر کند چه که عزت این سرور
عزت کثرت و راحت و راحت کل در جمیع ممانه ذکر بدعا را خواندند و شوق ع

الله الهی

رسیده الهی تو عبد الله و من عبد الله بیا هر چه نمانیم و باستان مقدس
خدمتی اگر رضا من جوئی نعره یا نعره آبر آور و با ثبات عبودیت
من در آستان جمال بیا قیام نما اگر بدانی در مذاقم چگونه است پس من چگونه است
بیا تک بر لب و چنگ و زنی این آهنگ نواز را بید بیا رسیده آستان بیا
در خاک درگاه بیا در غبار راه بیا در شفته روی بیا در سرت روی بیا
در سخنان کوی بیا ز فو بار و در بیا و البها علیک ع

هو الله

در همان نواز اجاب الهی خوشحال تو که بخدمت آستان بیا قیام نموی
خوشحال تو که در مشرو و اذکار شوی و خوشحال تو که قلب باران شوی
خوشحال تو که سبب در میان باران کوی بیا خوشحال تو که غلت فحمت
قلوب آسمان بشود خوشحال تو که غلام حلقه کوی بیا خوشحال
سجال تو که منصب فرغ قیام نموی که تاج مرابره نهادی اینم کلید و تاج خدمت تو

و عبودیت اجزاء بجاست ع ع جناب کمال و لا ع باقیه را از قبالت
 کبیر ابداع همراهِ بلاغ نمایند و بگویند مینمایند که کاسر الطافه بصهباء
 محبت الله و طوبی لکما باخذتما اجزاء الله المحصن القیم من ع

هو الاهی

یا من اجذب الی الملکوت و شرب الکأس التی فیها کافور و لیسیم فی یومنا
 ملکوت الاهی جبروت غیب و هو در احاطه نموده است و تجلیات مجلی طور
 از نما و غیب چون غیب نامی متابعت گشته و بحر عظم است و این عالم همچون
 با احد امکان پیوسته و انوار خورشید حجاب الهم بر جمیع جهات تابیده
 و صبح امید بانوار توحید دیده باید نترسند و در آستان الاهی خنجر نمود
 در این فضا رحمانی پرواز کوی و در این بزم یزدانه آغاز ساز و نواز نموی
 خودت جمودت آرد و سکوت سبب جمود گردد خاموشی است
 و صبر و قنایان و انجرا ابرار کند پیش و بر آینه از مصححی که در حجت
 الاهی کامیاب خواه و دقیقه رحمت جان و عافیت روان و سرت و جبران
 بلکه سرور تهر از شفات و احزان عوالم جهانیه بجز ولذت روحان از در
 این عالم فانی بین شهید و شکر از تلخی زهر کز بدن و شین لایا ابرام
 نوش عطا یابین و خضیض ذلت دارد و فانی بجمال قدم اوج عزت شمار

و مهو بطرا عین صعود بدان و محات را جوهر حیات یقین کن و آنچه اولی
 الهی ذکر حکمت است مقصود نیست که در امور اتقان شو و در هر امری
 بوسیله کامله و مناسب زبان و مکان مثبت شو تا در مرض محاسبه بقاعده
 کعبه و عید مدوا و انواع موافق شود زیرا که بکلی از معاصی و ملامت او دست کشید
 شو بهنگام اسکان در نیت و جسم بیان عید الطیب و پستار
 بکلی ترک علاج و دوا نماید بکلی همراهِ معطر کعبه بکلی عرض مبتلا شو حکایت
 شمعون صفارا را ملاحظه باید نمود و نفر از خوار یون حضرت روح بجهت تبلیغ امر
 بیشتر انظار کتیه رفتند بجز دور و در بنا و غلط و بیان نمونند الا چون کتلی
 از سبب الهی بخیر بجز بر جنح و فرغ نمونند این جنح و فرغ نتیجه جنح و فرغ شد
 و بهیچ وجه از تفاسید خبر نیافته راه معاشرت و الفت منقطع گشت
 و چون این خبر بشمعون صفار رسید غم آن دیار نمود و چنین وارد شد اول
 بمعاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نزد محبت باجست
 برزد و ورع و تقوی و بیان و تبیان و فضائل و خصائل عالم انسانی در
 قلبه شهر یافت تا با سلطان آن مملکت شناسا گشت و چنین ملک
 مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد در حق او حاصل نمود و شکر مستجابی ذکر
 حوارین شد پادشاه ذکر نمود که چون نفر از جاها بیان سخن در آن چند پیش وارد آن

این شهر شدند و بنا بر حرفهای فساد که شنیدند لهذا آنها را گرفته اند
 نمودیم حضرت شمعون اظهار مید ملاقات ایشان نمود حضار کوفه را مقتضای
 حکمت تجاها فرمود و سؤال کوفه را شکایتید و از کجا آمده اید جواب
 گفتند که ما بنده کمان حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم می آییم سؤال
 از حضرت روح نمود که اولی که گفتند موعود توره و مقصود جمیع عباد بعد
 بنوع معارض از جزئی و کلام مسائل سؤال نمود و مجادل که و از نفس سؤال
 میفمائید چه جواب بدهید مختصر اینست شجاعت قوم را فردا فردا ذکر
 جواب دادند که بعضی را قبول نمود و بعضی را مشکلات بیان میکرد و مفت
 نشوند که او هم از آنهاست خلاصه چندی بدین منوال سؤال جواب
 که راند که ای مجادل که مصادقه و می مباحثه و تو محاوره میفرموی تا جمیع
 حاضرین از استیصال البتیه باخبر شدند و آنچه شبهات شنیدند از ایشان
 در ایله اخیره گفت که حقیقتش اینست که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نموده
 انوقت فهمیدند و اینست نیز فرمودن ایشان اینست که در آیه مبارکه میفرماید
 فخر زناهما بمثلث بار مقصود از حکمت اینست زبان باید بنوع موافقی
 که در قلوب تأثیر نماید و نفوس ادراک کند تبلیغ امر الله نموده و نماید نه اینکه
 و سکوت یافت عندلیب نهر را و از اگر از غم نماید صعوه لال است

و بعد کلزار مرغان کرتر از نازد عصفور اکلم به پروبال است حکایت شناس
 اگر تغرد نغمه نماید چون غراب کلخن نمودار کوه و طاس فرسوس قبا اگر جلوه نماید
 چون زلف خرابه زار فاست اگر از طیور حدائق سه ساله پری زن و کراز
 غله سیبان ریاض حضرت الهی آغاز زار و آینه نما و اگر از عاشقان حال کسب نماید
 آه و فغانه بکن و اگر از شفته کان روم دلبری ناله و فریادی برآر تا زلزله در
 ارکان عالم اندازد و شمس جان نبی آدم زنده جمیع عاشقان و ستاقان را
 مست و مدهوش نموده در این جنت الهی علم غنیمت قدیمه افراز و با آنچه منتهی
 آمال مقربین و نهایت آرزو مخلصین است فائز شوی و البها علیک عبدا

هو الالهی

در بیان تقوی الهی در قرآن العافیة للنفوس سفیرانید متقی پرین کار است
 مقصد اینست که هر چند مرض پرین نماید و بدلات طیب از ماده شیرین منسوخ
 بلکه زردار و سخت کام کام تلخ کند و غیر پرین کار بعضی مرضی به تمیز تلخی نخواهد
 و شیرینی بجوید از بعضی قستی برده شکر مبرد و بادام و طبرزدیایزد
 الیه پایان مرض پرین کار خوشمزه کوه و غیر پرین کار در خون شو آن تلخی شیرین
 گردد و خطه بکنین شود و آن شهد و شکر هم سحر و زهر کوه نیست مضمیر مایه
 العافیة للنفوس ع

هو الالهی

هو الألبھی

از جای حق و یاران مجنون ایام قیام بر خدمت و تکامل شتعال بنابر
 محبت است ظهور اسرار قدم و فیض اسم اعظم یک حکمت غنیمه و ثمره
 طیبه است محبت و الفت و اتحاد و انجذاب بین اجابت تا باین مرتبت
 و عنایت بین سایر اضراب محذور و ممتاز کردند علی الخصوص در این کور جدید
 و بحر مجدد که بوصایا مشروطه محبوب قدیم باید قیام نموده و آن تشدید رطوبت
 الفت صمیمه جامع خلیفه است دیگر معلوم است باید هرستان حقیقی و یاران
 مغفوف حکونه باشد قسم بحال قدم که لیوم نفس بر عهد و پیمان الهی است و تاریخ
 که جان بخشین را محبت اجابتی رحمت نماید و تا باین درجه رسانند
 بعهد و پیمان و فایده قطره از بحر معنا خشنیده و در کاستان حجت
 ابھی را شکر است تمام کرده پس از اجابتی حقیقی دل و جان با یکدیگر مهربان
 بشید و در محبت یکدیگر جانفشان کجیر تا در درگاه احدیت مقبول شوید
 مولوی در غزلیات خویش گفته بود جان میاید از پشتم این ستر
 از خیا سلطان دین در خطه فرماید چشم دین فرس شتران بود از شرم
 شتر مهر جان است تمام نمیدود پس اگر شام روح باز شد از بهایه از اجابتی الهی
 که قیصر یوسف محبت الهی هستند چه نغمه است تمام نماید قسم بحال قدیم

که نفحه است تمام نمایند که جان فکند عبد البها عباس

هو الالهی

بر آیت جو سلطان وجود اطراف استخوان شد که عطاء کل ذرات خسته است
 در مقتضیات عدل است و لکن هدایت کبر موجب عظمت فرشتگان
 فصاحت وجود پر تو چون کاشفته شو و چون بنباشفته و چون بل
 کلزار در ستایش پروردگار نفحه و آواز آغاز کن که باین فضا وجود که ملکوت
 وجود بان روشن تراز و صفا و نامرئی و البها عبد البها

یا اجاء الرحمن ع

هو الالهی

آه زری تو حد و تحریر و تحریف و تمهید و تمهید فی هذه البیاء من جرم
 عن المشاهیر و اللقاء و جلال عمت تک العلیا و تبعات الثوراء و حد
 الغناء و علیا شوق و عظیم توفی الی الصحو الی جوار حمتک الکبر و تضمن الغناء
 جد تحت اطباقها منذ لا العظمتک العظمی و صیاحی و صیاحی و صیاحی
 فی البیضاء منبها الیک و متضرعاً باب رحمتک الترسیب الاشیاء
 ارب بر مدعی تجر کفیف النجائب و تملب نیران جرم الی کلظی نایر صده
 فر منایه شجرة الغضا و القلب لیکو سحر و حین الی ملکوتک الالهی ارب زری

از قفس کاس الرذی بعد ما اذتسنی نعم النور بغير تک انها شهنی و احلی
 و لیس لے من مناص من البلاء و الاهی الا الو فود بیا ب حمتک یارب الأخره
 و الأولی یرتبان قدرت علی البعاد عن تک الروضه المقدسه مطرف
 الملاء الأعد لا تحم من نفعاتها المحطرة للأفان و فوحاتها المنتشرة فی سبغ
 طیبان یرتب لرحم همامی و سهد و اخر انه و توقد نبار صر مار و توقد
 فرجی لے انسی فرحوشتی و ارخی من بدشتی و جهر لے من عدل
 و اقدن لے من عقاله فو غرتک لیس لے شفاء لعنتی و لار داء غلغلی الا الهملاک
 فی سفاور الفراق ملتصبا نبار الا شتیان یا محبوب الأفان ادر بفضلک
 و جودک و سخنی برحمتک و همون علی اشکات و خلصنی من العضلات
 و اشوق لوفات و واطمی لتخرج کاس الممات فان العظم یا هتقد و من
 و ابحیم الضنی من غظم لحم و البلیا تا بعت فی السر و اعلن تک انت
 المقدر الکریم ع ع

هو الایهی

حضرت خادم علیہ سباء الله الایهی را سبحان و بشتاقم و شب و روز بیا دشا
 هستم از درگاه احدیت تمیم عیشیه در نهایت روح و رجحان و اشتغال
 و انجذاب باشند خواهش من اینست که از قبایح خود در روضه مبارکه ایمن جا

در حالت بکاء و عجز و اقبال بصوت تصرع و اقبال و آه و زاری و فغان
تلاوت نمایند و مستمعین استعدا اجابت کنند ع خ

هو الله

از متفکر در ملکوت و جبهی بخیر دانه در ملک وجود خیر ناسوت نظر نموده و در صبح
آرزو گویند و چه بگویند و گفتگو کردند و کشف اسرار کون و جواستند و اطلاع
بر اسرار خلیقه اراده گویند و از ما و آراء الطبیعه آگاهی نمایند و هیات
هیات این چه جنون است و این چه تصور و فهم و فطن و عجب تر آنکه این
فنون شنیده و این جنون بر اهرش عالم همچون در مواد قوت بگویند
و در جسام روح تحریر گویند و عین بصیر و نظر حصر بر ادیات ثبو از جهان
جان بخیر مانند و از ملکوت جانان بجزا گرفتند در عالم حجاب بوده و کشف
قوه ما و نبات خوانند در خیر نبات نیستند و تماشا شوند جسم حساس
نمودند در صقع حیوان احد اقامت انداختند و کشف حقیقت نهان
آرزو کردند خود را جنس و فصاحتوران دانستند از عالم و جبران الطباع
خواستند محسوس عالم طبیعت مانند و از حقائق ما و آراء الطبیعه خیر تحریر
نمودند در نفس نیستند و آرزو پرور نمودند در طلب کز خاک ما و گویند
و از مواج بحر عظیم بهره و نصیب التماس نمودند فریاد بودند و از طبیعت برآمدند

تذذ جیتد در زیر زمین چون خراطین و کرم مین تکاپو نمودند و از جان
 عتین اطلاع خواستند فبا طرد عمارت خود و انجم فرزکات جلیناز کون
 و عن اسرار ما و رأی طبیبه للمحتجبون و عن شاهة الآيات الکبر للنعما مضمون
 یا حسرة لهم و یا ہفأ لهم و ہم عن الفضل و التدرک و التسهود و الوجود و السیما
 و عما بہ تثرین حقیقۃ الانسان بل بعد و ن ع غ
 هو الله

در شتای کوی است از شدت شون چون آشی و آتش کنی چونیزان
 کس صراحت سرایت بجان نموده و اشتیاق تاب و توان برده و
 شون و اشتیاق این عبد بشاہدہ روی مدعوت لبی افزون و میل ملاقات
 در شدت انجاث و ہیجان آہنچ آنجاث اوقات او قف خدمات فرمودہ
 و خدمت یاران جن عظیم موہبات و اشرف ثوابت و در راحت قدس
 جمال قدم رومی المر شیتان تریبہ الفدا بمقبول ترین اعمال و محبوب ترین
 افعال بناؤ علی ذلک قرار بر این شد کہ این عبد سر برستان مقدس گذارہ
 بالوکالہ عجز و اہمال نماید و نماز و نیار کنم و تلاوت زیارت نماید حال شا
 اگر این نیابت و وکالت انعبد را قبول سفید مائید بشکرا نہ بیشتر از پیشتر
 خدمت یاران الہم را بر بندید و چنان بگوئید کہ از اذن حقہ امر الہی چون

گوگب نیز خریدید و تأییدات آب ترانس کفالت میبایم در زیرات
 نیز و کالت میکنم شما نعم الهی کلین و من و کیا مقیم جمیع حاکم الهی انکبیر

برسایند ع

هو الله

در مناطی نیکو که صبح قدم چون شروق عالم برار و منوختن خفاشان
 پریشان شدند که ای وای وای ما را مجال میدان نماند و کده و بازار
 در شکت پس چاره باید که چه که محراب و منبر برجم خورد یکی گفت این
 صبح کاذب است دیگر گفت گوگب اهل برخی گفتند فجر شماست
 نادر الوقوع و گوگبی لامع از پس نبارد و بعضی گفتند که شاع کوره و ککانه
 که وقت طغیان آفتاب است و چشم آفتاب انور دمید بر وایای طغنون و
 دخمه و سواد هم کونا کون خریدند که این شب است نه روز خلعت است شاع
 بر سر روز کوان خسر و کشور شیر کوان پرتو جانی کوان کوشین
 کوان رو در نازین و چون آن نیر تابان در وسط آسمان در نقطه معادل النهار
 خیمه بر فراخت نوبت سلطنت بنواخت که در نابینایان وای خفاشان
 پرتو اشراق است و تجلی نیر افان لمعه طور است و حله پر نور چشم شافان
 مشورت و مشام عشا فان مغنبر نفحات جان پر کورت و نبات ریاض ^{شکر}

اکبر نفخ صورت و نفخ کاشن سرور فیض غایتت دیوم بشارت
 و بهشت قیامتت و وحشت خسران دنیا و آخرت خوف تضرع
 کلمات حاکم است و بیم تره کلام ضعیف نماز وضعت و هر اس
 و ترانس کسار و ما هم بکاری و لکن عذاب الله شدید است و ظهور
 و نفخ صورت و ذلک بر حج غیر بعید است سرور و حور و حشر و نور و صفا
 همین در فلک این است و اصحاب شمال در مشربال ان الابرار نفیست
 و ان الفجار لفرجهم شمع لهم روشن است و انجم رحمان کاشن خلا
 این وقوعات عظیمه بهوش از بیدار نمود و مدیوش از اهو بیار کرد
 منتظر آن یونسند و سخن ز خبر و لوم ز بیم فرخنده بعین پس از اجاب
 آبی شما که صدین این بر مید و پنج آشین این رزم طيور حدائق توحید
 و ظهور حقائق تجرید و در ظاهر کلمه وحدنیت جمع شوید و تحت آوازه حضرت
 احدیت مجتمع شهر قیام بر اظهار آثار با بهره حشر اکبر نماید و در صد دهیر انوار
 زا بهره این نشر عظم فید در الفت و محبت بگوشید و با هم شجید
 با خدان آبر ممتاز از ناس شوید و بر و شوی کواکب ملک الملوک ملک بین
 ناس در جمع شما بگوشید و در تری در جمع مراتب بین جمع سیکه یک مهربان
 بشید و با شناسا و بیگانه خیر چون نظر بقصورت نماید و از فیض ظهور محروم نگردد

در نظم امور بکشید و در ترقی جمیع شئون بذل مجهود دارید و این
 این مومنان را بخدمت پادشاهان برده براندازد و عین عهد و پیمان محفوظ نگاه
 و الا حتی علی الوبال حتی علی الضلال حتی علی خيبة الأمل حتی علی اليأس
 والأصمخال حتی علی عذاب شدید المحال والبهاء علیکم ع ع
 هو المفصود

أهني ورجائي وغاية آمالنا هؤلاء عباد خضوعوا لسلطانك وشعروا القوة
 برهانك وعتت وجوههم لغررك يا حتى ويا تسيوم وذلرت رقابهم
 لسلطنتك يا ربّي القديم قدام الدهور وخضعت انعامهم لهيبك
 يا مولانا الخيون وقد وقعوا تحت مخالفك سباع ضاربات من البليات
 وسقطوا فريسة اخذ لان من المصيبات استولت عليك الذباب
 والأقليم القمل والمحال والهمم والويل فقلع بنياخهم وزلزل
 اركانهم وامرض جباههم واربع ارواحهم ايرت لا تاخذهم بذنوب غيبهم
 واشرق عليهم بانوار عفوك وغفرانك وفضلك ورحمتك وانك انك
 وادفع عنهم كل بلاء وشقة وسقام آفات الرحمن ع ع
 هو الله

ايرت افتح ابواب معرفتك على وجه عبدك على الذر توفيقك و

تو شبت بجا بلمتین و تمک بذبایر دآو نورک المبین و ا ب
 الشوک علی صراطک المستقیم و امشی فی منہجک القویم انک انت الکریم
 الغفور الرحیم اربت ثبت اقدامه و تیسر آماله و اشرح صدره بنور عرفانک
 یا رحم الرحمن ع ع

هو

سو کلی یار انعم و نورانی ہوا تمام حضرت احدیث عالم شہرتی پرتو
 تجلی الید و فیض مجلی الید رشک عالم ملکیت الیدی انوار فیوضات
 قیومیٹی نور سحر کی آفاقدہ منتشر و اسرار مہو بہستی جہان ملک و ملکوت
 شہر اولان جناب اسم اعظم و ہونیت قدم حضرت کریمہ شکر اولسون
 کہ زرم کبی مور ضعیفی سریر سلطنت سلیمان اولان تخت نیکنجیت محبت
 و معرفت اللہ تا صد غرغرتہ او تورندی و الطاف لے پایانے سزاوار
 و ارزان بیوردی ربم سکا شکر اولسون حمد اولسون جانم او غرغرتہ
 قربان اولسون ع ع

هو الایچی

اسرا حجابی آلہی ابن جہان ترابی و خاکدان فانی اشیان مرغ خای
 ولانہ خاش ظلمانیہ بطیر آلہی ملاحظہ فرمائید کہ بطیور صدائق قدس و نور

خطا ترنس در هیچ عصری در این کلخن فانی آرسیدند و یا از شاخار آمال کلی
 چیدند و یا دمی راحت و آسایش دیدند و یا آنکه مستر جان بیستند
 و سخت و جدان بستند هر صبحی را شام تار یک دیدند و هر شامی را وقت
 وقت سرگردانی و بی سرو سامان یافتند کاهی غار و نخبیر بوسنی اختیار
 نموده و کاهی تلخی شمشیر چون سید بصورت کجالی سرور چسبیدند می
 آتش جانسوز نمرود در اکستان یافتند و کهی صلیب و داریهود در لاج
 آرزوی مهر و جان ملاحظه نمودند و قتی نیش ستمکاران را نوش یافتند
 و زمانی تیر و تیغ بریدار از امر هم زخم بر ناتوان بارگر جهان بلقیلا و یا جهانیان
 بیوفار اقدرو و بھائے بهو اول این نفوس مقدسه ثنای آرایش و زندگانی
 نیم نمودند و آرزوی خوشی و کامرانی پس بقین بدانید و چون نور سبین
 مشاهده کسبید و آگاه و پرتباه کردید که ابر هوش و دانش با یای
 سبیل الهی را رحمت جان و مستر و جدان شمرند و مشقات را
 صرف غنایات دانند زحمت را رحمت بیند و نعمت را نعمت دینند
 ملح اجاج صدمات را عذبت خوانند و تکلی زندان را شفقت ایوان بنامند
 حرارت محبت الله با محمودت و جمودت جمع نشود و آنچه اباب جمال الله
 با تانیت و سکون مجتنب کردد و آتش و بلج دست در آغوش نشوند و کوه بار

دگره نارد تحت برف و تدریس و خار پنهان نگردد در احبابی خدا صدا
 و ندانی و اسبندگان در گاه فغان و آبی و ای عاشقان سوز و کدازی
 و ای عارفان راز و نیازی در الواح آبی ذکر حکمت گشته و بیان مراعات
 مقتضیات مکان و وقت شده مراد سکون روحی و شئون عینصری
 نبوده بلکه مراد آبی این بوده که شمع در جمیع برآید نه در صحرا می بلطف
 ماء فیض آبی بر ارض طیبته نازل گردد نه ارض صبرزه و الا حواشوس
 شمع را حکمت نتوان گفت و پریشانی جمیع را عبادت و وحدت
 نتوان شمرد پس در کی حیات و زندگی تعبیر نشود و ما توانی و در
 هوشمندی و زیرکی نگردد اینکم الله یا احبب الله علی الاشغال نبار

محبته الشریع ع

هو الله

اید و ستان حضرت رحمن صد هزار بار از ملکوت بجز در هر دقیقه
 و هزاران نجوم فیوضات از ان غیابت در هر دمی خورشید و ان نفوس
 غافلانه را چون صخور تا سیه از فیوضات الهیه نصیب نیج و حقائق
 سفلیه را از افاضات علویه بجز نیت عزاب و ذباب عقاب نگردد
 و زانغ و زغن طوطی شکر شکن نشود پس شما که از این فیض بهره نصیب

بر دید و از این فضل عظیم سهم و فیر یافتید باید چون ساقیان
 باده پرست مدبوشن و سرت شده و این جام الهی را بدست گرفته
 طالبان عهد است اصحابی الهی بنوشانید و شتاقان جلال رحمن را
 از ملاحظت و صباحت وجه قدیم خبر دهید تا هر یک بدیده بصیرت نظر نمایند
 که جمال یوسف الهی در مصر زردانی چنان جلوه نموده که رونق بازرسد
 هزار یوسف کنگار در کشته و چنان رخ برافروخته و لوله در شهر
 انداخته و علم فتنه در قطب آفاق برانداخته ایستادگان الهی :
 فیه ده کان در جغند و پرمزده کان در فرغ مقصد شان نیست
 که محمودت و جمودت خویش آیمی بسر بند و اوقاتی بگذرانند و این بود
 عظیم و صحر کریم رالی نور بسین بدانند **فَسَا لَظْمٌ وَ تَبَا لُظْمٌ عَا غ**
هُوَ الْاَبْهَى

هذا الوح الله قد نزل من خبر موت العزة والأقتدار قوله خبر الطائفة
 من نيت نظر ظهوراً بعداً من الخاسرين والذنن طيف بعد الألف أنه
 ناطق بمنزلة وفيه استغاث بأية من شبيهة ما في أنا الله رب السموات
 والأرضين ما عرف احد هذا الظهور إلا على قدر انه كتاب شئ عليم تهجي
 جناب محمد عالی اشهر و رجال الغیب علیه بجاؤ الله الابر ملاحظه نمایند هو

هو الاضحی

اصطلاح صابون و حبیب موافق آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گشت
 و بهرستهای دقت تلاوت کویه ایوم تکلیف اینست که آنچه از علم^{علی}
 نازل از اتباع نمایند و آنچه بیان صریح و صریح بید است اعتقاد کنند
 ابداناً و نفسی نیز نمایند و تلویح مانند تسمیه بر بنوعی و شهود بر
 نفسی از خود تصور نمایند و با خطری کند سبب حجاب او گردد و
 اریاب شود اینست اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدینی اهل ملکوت الهی
 و مکان جبروت اعلا که ظهورات کلیه که نقاط اولیه و ثانویه حقیقیه و مبارکی
 فیوضات رحمانیه هستند مستحقی ظهور عظیم و جمال قدم روحی
 لاقدام اجزاء الفدا شد و تا قبل از موعده مذکور در کتاب التبه یعنی الفتنه
 جمیع نفوس مقدسه که موجود شوند اذلاء و عباد و ارقانه اهل آستان
 جمال مبارکند کل در نزد آن اوقات حقیقی بمنزله سرچسب تضحیه و نجوم
 ستیره هستند که به شعاعی از اشعه اش حقیقت استقیص گشتند
 که عبادله و کار با جبره بملکون سیجان الهی نسبت است بن براب
 ورت الأرباب و چه شایسته است بین ذره و اوقات جانان
 و اما اینجند تماشا شرع بعدی لبها و ذره از خاک آستان جلالتی

در راحت اجبایش محو و نابودم و در آستان بند کانش تراب بی وجود
استغفر الله من دون ذلک یا اجبأ الله ولی نمیطلب را بکمال است
و رأفت تفهم کاغذی نه بعنف و زجر سبب اختلاف شود ع
هو الالهی الالهی

یا من انجدت نجات القدس اتممت من مهت موهبة الله ربک الرحمن
الرحیم و مشکات منعی هذا الأستجاب و مشکات لیس هذا الاشتعال
و شبهک جدير بهدیر الورقاء فی حقیقه التوحید و الاثقاد بنار الاتحاد
تأله الحق ان جنود ربک طیرک و ان بولاک محیرک و محبوبک سیرک
لا تتبس من قصور الافهام و لا من فطور اللأم و لا من قاة شعور الانام
فاطلق اللسان و ارح الغنان فحلیة لیسان لتجو قصبات
اسوان فی الافان و تؤیدک قوه المہستان عدتیت شمائل
اشقان و تبید صفوف النفض و الشفان لعمرك ان تبید ملائکة
ما کونت الابهی لعی هجوم و ان ربک جنود لعی خرب من الاعراب فوف
تر رايات الایات مرتفعة و اشعة البینات منتشرة و نجوم
الهدی ساطعة و رجولهما تاقبة و انوار التقی لامعة و غمام لاهی
فانضت و سائم الروح کاتبه و شما تم الفتوح عابقه لعمرك معیت الله

یعبث الله نفوسنا عینهم کاللیب اسیرهم کالصارم اشید
 وارجلهم من حدید یحجون جمی المیشان ویدافعون عن جصن عین الله
 ویمنون هجوم المارقین و تحریف المبتدعین و تخمین الناقضین
 و آنک کن قائم بذالجمیش العرمم و قدوة هذا العصبة القائمة بقوة
 الاسم الأعظم والبهاء علی کثابت علی العهد المبرم ع ع

هو الایابھی

از اطین بر شنای جن و تیرک لعجه و پیمان الهی چندیت که از کلزار
 اهرارت سببی شکار نوزیده و از کاشن اجالت سیمی غیر نثار
 رسیده چرا ساکت و صامت و داله و پامه وقت نظن و بیان آ
 و هنگام غرتین چون شیر زیان اگر اینک اوج علی داری پر کشا
 و اگر توجه بمنظر خیر داری بر پوزی بکن و اگر سبید معین حیوان
 طلبی در ظلمات بلا یا شتاب و اگر شهادت که بلا جوئے در بحر کرب و بلا
 خوض کن از خیر فتور مبار و تصور ساز آنچه در سبید الهی از احوال
 و حوادث و طواری و مصائب و موارد حاصل کن تا که در تائید آ
 و بشارت رب مجید مقصود نیت نیستنظر چه روز و وقت
 چه ایام وقت میگذرد غایت جمال قدم در خون آنجا نیستن سهی در چه بده

والطاف ملکوت ابھی رسید و ارجم کہ ستم باشد و لہبہا علیک ع
 هو اللہ

لرخایط جامہ کہ بر اندام ہیکل عالم موافق و موزون و بر اندازہ است
 خلعت یشاق بہت و شریف عہد محبوب آفاقن چہ کہ خیاط آہی
 این جامہ را بریدہ و سلطان جنتی بخشیدہ حال کہ نہ ہرزانی چند
 کمرہت بر بستہ کہ از قاشہا غیبین مندرس کہ تار کوشل او نام حضرت
 جامہ آلودہ بچہ ہیکل عالم دوزند و از این خلعت تقدیس رحمانی عاری
 و بر نمایند فبئس ما ہم یفعلون این تمیض از ضریر ملکوت است و دستکش
 در جہان لاہوت و صانشر سلطان جبروت و لہبہا علیک ع

هو الا ابھی

ترانی یا ابھی سہلاً ال ملکوت رحمانیک متضرعاً ال جبروت و جدۃ
 مہتراً من سیم ریاض احدتیک و شتعلًا بالنار الموقدہ فرسہ ذرۃ ذرۃ
 باذلاروحی و ذلک و کینوئی و بسی و می فی بسلیک فریدانہ ارضک
 و حیدر سلاذک مضطرراً من جمیع عبادک ہذ فالسہام اعداک
 غرضاً لسان اشتر و خلقک مصوب علیہ النصال و مفنون علیہ النبال
 من کل الافان و سار علیہ سینو من صنفوف مجتہدہ بالالوف من جمیع

من جميع الأنحاء وهو مع عجز الظاهر وضعفه الوضوح ووهن العظم
 وضرب اللحم ونحوه الجسم وانحاء الظهر وشرب نيران آيب
 في الرأس يقابل بكتا قول وسرور تلك النبال المفتوحة ويتمد
 تلك سهام لمصوبة ويشرب تلك السهم الناقصة وتخرج تلك
 الكاوس الشافية بمرارة قاطعة فان الأعمم المحجبة عن نورها لك
 والملا المتهمية من الغار والغيط على طاعتك لما سمعوا عن نبوتهم
 احديتك وافول نير فردانتيك وسكون امواج بحر بايك ووقوع
 لمصيبة الكبر حصول الرزية لظلم كما جوا فرحا وسرورا وما جوا نانا
 وشرورا وخلقوا اعنة الظلم واشتغلوا بسنة الاعتاف وغضوا عين
 الانصاف في مجموعهم الذاب الكاسرة وصالوا صوت له الكلال الضارية
 على هذا السجون الوحيد وهم يمشون بزول رايك وتقو طياتك
 وخمود نيرك وكمون بركانك ودنو كلتك وحق شرع موهبتك و
 افول انوارك وغروب انارك ودروس معالمتك ودحور ما ترك ووف
 كواكبك ونفود شارك ايرت فاخلع تقديرك الكلمة وشيتك النافذة
 ورحمتك الواسعة عباد الذين وعدتهم بفضلك وجودك من حيا لوقته
 من شئون خلقك ثم اسلمك ان تؤيد عبادك لمصطفين وارقاتك

المحجبين على التمسك بذمير رداؤك كبرياؤك والتعلقن بأهداب الزبرجانتك
 والحر في اعلاؤك كبرياؤك واجهد في نشر نفحاتك والرفع للآلاء آياتك وحمت
 على ظهور نبياؤك ايرت انا الضعيف قوتني على امرك وانا المنقير غنمني من
 كنوز ملكوتك وانا الحقير فالنصر في سلطان جبروتك رب اشد درزي
 بقوتك القاهرة وقوتك سلطانك القادرة واجهد في بلائكم بصائمه
 وايدني في حدودك العالمة ايرت احببني وعبادك المخلصين جنودا محبتة
 من ملكوتك الأبر وعصبة مشرقة للأحزاب المتقاومة للملاد اللئيم
 حتى تبيثت شهرا فيلق الممات وتيم تحت جنود ايجات وتوق قوة
 الأشعة الطعة من عالم النور حجاب الظلمات وتنتشر انوار صبحك
 المنير وفجر المبين على سائر ايجات ايرت ظهر القلوب واكشف الكبر
 وانفرد الذنوب واحببني محاصرا لوجبك الكريم ومنع ما سجا لك لمسين
 ومتشبا بجلك المتين وتمسكا بعهدك القديم وثابتا راسخا على مشي
 العظيم وساكنا على الصراط المستقيم وخالصا لوجبك الكريم ومخلصا
 من الدين لا تأخذني في آيبي امرك لومة لائم ولا تصدني عن رضاؤك
 صولته قائم ولا تحجبني حبه غافر فو عزتك يا اله ترززل اركان عن
 تذكريش اعد الأمتحان وتفكر في اعاصير الأفتتان ليرت يصل

ت تاصد حبله نغمان ایرت اخفنی بعین عنایتک واسرخی نخطک
 وکلأتک وثبت قدمی علی صراطک ووقفنی علی حد ترک واشرح صدری
 بمشاهدۃ افق فیضک المبین واخلبنا آتیه من آیات رحمتک للعالمین ویرایه
 من برایات موتبتک بین المومنین واخلبنا سببا یجمع شمل المؤمنین
 وافتقر من عین الیقین واخلبنا سببا یغنی عن سواک یا ربنا الرحمن الرحیم ذبی
 عن ذواتک واخلبنا سببا یغنی عن الصالحین انک انت الکریم انک انت الکریم
 انک انت الرحمن نعمه لفضلک العظیم ع ع
 الله اکبهری

لر احبابی الهی از جواهر کلمات رب الایات البينات معین بحاله جابر واز بوی
 کلام حضرت احدیت سلسله هدایت جابر واکتفا این بیت نارا
 را سخون در علم نمایند و بیایح ابن معالی را مقدر حقیقی منقح فرماید لهذا
 کتاب را بنص صریح قاطع بوضوح عبارت در کتاب اقدس و در کتاب عهد
 مبتن مبین تعیین منصوص گردید حال نه هوسا چند خیال اجتهاد نموده اند
 نفس منصوص را مخدول نموده اند و بیان منصوص را مسمول گذاشته اند
 و چون خایفه ناله فرماید حسبنا کتاب الله بر آورند تا حقیقت دین الهی را
 از بنیان بر اندازند و هر یک علم جهاد مند نمایند و ملاحظه کنند که این بنویسند

از خود چه قدر پایه ولی پایه اند که چون بخواستند که بنیان عهد برانند و بنیاد
 میثاق و بران نمایند و مرکز پانز تخمیر و تجوید دهند از خود بخواستند
 احداث بهانه نمایند بلکه بزید خلیفه ناز تشبیه کنند و کلمه معروفه
 او را بر زبان رانند و مذاحیه بنا کتاب الله بلند کردند و جمعیستین قول
 ابو حنیفه و را خوارج و معتزله را میان گذاشتند و نفس مصوم پیدا
 کردند و لکن هر نادان نفس منحوس خویش را مصوم شمرد چنانچه در همین
 اگر یکی گفته شود شاید تو خطا کرده چه که مصوم نیستی به نهایت استیجاب
 نماید و فریاد و او یلانند کند و از حق مقام مخصوص چون بنیان مصوم
 جائز اخطاء و الذنوب و الکفر و الشک و الالحاد و الزندقه و الفس و الفجور
 و الظلم و الجور شمردند ثباً لهم و تعاباً بما فعلوا عن ذکر الله و طواف حنبت الله
 و بحسب اول انهم یحسبون ضمناً فسوف یرون انهم خسروا ان حسین
 امر احب الی الی تالله ان حق الله ففور را مقصد از نشر او را و مقصودیه و انتشار
 را حیف مبتدله نیست که مرکز میثاق استیابانستایانند و خود را در نظار
 جمال جلوه دهند و الا جمیع مقصودیه و وحدانیت الهیه و معترف بصمت
 جمال مبارک اختلا در میان نیست جز عدم ثبوت بر عهد و ان نفسی را
 از عصمت یضیی باشد این از فیض و عنایت جمال قدم است و ملائذ

والاارض من كأس الكرام نصيب
 غير حباب سارک حفظ و نصبت
 سيفرايد انه خير حافظا و موارحم الرحمن و اهباء عليكم ع ع
 الله الهى

اینم توجه الی دیار الله فرعون حمایه الله فذیت بر جو کل من قام بالعبودية
 للعبته است ایه العلیا چنین معلوم میگردد که در دیار آخر اخبار رحمانی
 هر یک در مقامات عرفان نسبت با نخبه بیایه نیاید و غوث و مجاهدی
 عنوان میکنند جمال قدم رسول من قام بالعبودية الفداء در مقام نعت و ستایش
 حضرت سید شهید اعلیه سلام تربت طاهره اش را ستایش رب الارباب
 فرماید و این نظریه بتش بان نفس مقدس است و از آنجا که مدارک عرفان
 مختلف لهذا باید که اخبار الهی رجوع بکلمه واحده نمایند تا که در نقل
 کلمه توحید استقرار یابند و آن کلمه میان نخبه است آنچه نخبه میگوید و یا
 میگوید باید بان تمسک نمایند هیچکدام از جمیع اسماء و صفات و القاب
 عار و فرار از اسم و لقب و کنه و ذات و صفت و رسم عبد اهباء است
 غیر عبودیت محضه صرف تحقیقیه است لا تقبل الا ما و لا یؤا و لا تفسیر او لا تجویز او
 و بان اجابى الهی باید ترجمان بیان نخبه باشد و طمشان ترجمان قلم نخبه
 فلا یحاطبونی و لایذکر لى احد الا بحمد النعت العظیم هذا هو النعت الذی فرشیح به

صدر و فیض به روحی و نعیش قلب و تحسیر به عود و تحطیر به مشک و تسنور
 به جهر و تفسیر به عینی و تئذ به اذنی و لیس لیس الهم و لاسم و لانفت و لاهفته
 و لالقب و لائناء الاله الذکر اکلیکم از جمیع اجزاء رجا سنجید نیست که شب و روز
 دعا نماید و سنجید بشیر و طعم بودیت جمال قدم موفیق گردد و البها و علیک
 ع ع سواد این کتوب بجهت حضرت اسم الله علیه بهاء الله الاله المبرح حضرت
 فروغی علیه بجا و الله الاله المبرح لازم است

هو الله

بیرایان حقیقی دست شکرانه بباحث اقدس و لبریکانیه بلند کنسید و غار
 این راز و نیاز نماید و هر پروردگار استایش و نیایش و شکر و پرستش
 ترا سراوار که موفیق و مؤید بر نبوت و رسوخ بر عهد و پیمان نمود و قوت
 تمکک بر عروة القوس بخشیدی هر پرده را از پیش دیده درید و هر حاجت را
 از صراط مستقیم برانده حتی و هر ناهی را از مشاهده نور مبین سپرد خستهها را
 روشن فرمود و ثابتین بر ایشان را شمع انجمن کوه علم عهد را در آفاق
 آهم چون بلند نمود هر روز بر بنا و کودکی و بزرگی و دانا و یار و غبار سیکانه
 و آسنا و ناتوان و توانا مجبور بر عتراف گشتند و مجال انکار بجهت نفسی
 باقی در قرار ماند پس باید آن یاران با وفا در هر آن صد هزار شکر بگراوه

بدرگاه احدیت نمایند که باین باید و توفیق و استقامت بیوفیق باشند
 هُوَ الْاَلْبَهُی

سرخاب که باینک اجابای حقیقی لری نوزده است مطلع احدیتان طلوع
 و آفاق ممکنات و طریح ایلدیر جهانیه رشک جهان و افق امکانی غبطه مشرق
 لامکان ایلدیر بر رحمت باقدیر نسیم غایت اسدی باران موهب بچشم
 از ضرب کائنات و حقائق مجربات استفاده و استفاده ایلدیر اولی الاصدار
 مشاهد انوار ایلدیر اولی الاذان استماع لغات ایلدیر خفاشان مخزون و یون
 اولدیر و زانغان مهموم و دنجون اولدیر کمیدید کون سزگوندر کیمی
 دیدید بلبل بر مفتون مجنوندور کیمی دیدید شمعک عاقبتی سونکدر و کیمی دیدید
 چمنستان حقیقتک ذوق و لغت بدایتی سونک نهایتی دکنکدر
 بنائ عالیله خلقت خمشید و رانوار یاندور کلزار و چمن بستانبار
 کلخن قمر و قمر در در حالی گفتگو چو قاله و جستجو هر طرفه یایلدی
 نهایت کیمی محرم کیم محرم کیم امیدوار کیمی مایوس اولدیر خباب
 کبریا بملکوت ابهانیک فیوضاتین بر سر بانصیب ایلدیر انوار احدیت
 یوز لر فر نورانی و کوز لر فر حقیقت مینای سوز لر فر نصائح رحمانی
 میورسون تا حصن حصین بیستاقده جنودشید اوله لیم و قهرشید عهد

آئینہٴ محافظہ ایدلم سوکلی مستخرج

هو الا اٰبھی

سر بار مہر بزم ہر ساندن مراد میان معانیدر و ہر معانیدن مقصد تیان
 میانیدر نعمہ آہر اولیٰ خواہ فار اولسون خواہ غربہ اولسون خواہ ترکہ اولسون
 آہنگ و ہوا جانوز اولملے خواہ مقام حجاز اولسون خواہ عمر اولسون
 ابن جنید لایہ شہداء اللہ علیہم بجا، اللہ حاضر و محفلہ مؤانسیدور
 کندہ ستر ترکہ لره چاتغین و ترکی یہ اللہ شکین بولند یعنی ذن آہنگ ترکین
 شون و طریہ و جذب دلہہ ستغرق اولور بن جنی شوسبہ نبی
 قلندر دوم و بولمکتوب لرت ترکیجہ بار عمم حاصلہ حمد اولسون کد اول
 عزیز محترم مشمول عنایت اہم اعظم در منظر الطاف جمال قدرد کیجیہ
 کوندوزہ قاتمیلی و خدمت امر اللہ ایتلے و توجہ ملکوت ایتلے الولد
 ستر اپہ سترے آشکار ایتلے عہد و میثاقہ ثابت اولمیلی و پیمان و ایماذہ

راسخ اولملے عبد البہا عباس

اجتہاد از باجان علیہم بجا، اللہ اکبر عن خطہ تمانید
 لرد کاه آہنگ سوکلے قوللر منظر حضرت احدیتک ظہوری و مشرق
 نور حقیقتک طلوعی بر بحر عظیمہ و عصر مجید و فرن جدید در ہر ستر ترکہ

مکتب کتاب مبین تدویر اولدغی کبی حقیقت رحمانیه سی و کینت
 نورانیه سی اتم الکتاب تکوینیدر لوج محفوظ در رقت نشور کتاب بح طور
 کتاب تدوین و تشریح سُوز و آیات و کلمات و صرفاته محمور اولدغی
 کبی حقیقت وحدانیه بعین کتاب تکوین دخی من حیث الأسماء و الصفات
 و الأفعال و الأحکام و الآثار آیات و کلمات و صرفاته فائز و مثال
 بو آیات و صرف و کلمات تکوینیه حقائق اجبار فائق کینت
 ارقاد آیات منزله حجت و معجزه اولدغی کبی آیات و کلمات تکوینیه
 دخی خارج عاده و حقائق جممازه اولمن کر کدر بعین تکوین طبع تدوین
 و تدوین اوصاف تکوین اولمن کر کدر یعنی اجبای الهی منظر آیات
 توحید اولمیلے و مطلع اسرار تغزید اولمیلے مشارق بهاء و صفات اولمیلے
 و هما بط الهام رب الأرضین و السموات اولمیلے نور حقیقتک اشعه ساطعه
 اولمیلے و نار موقده ربانیه نک لمعات لامعه اولمیلے مظاہر اخلاق حیاتیه
 اولمیلے و مطلع آثار ربانیه اولمیلے سائر امهدن هر حقیقه ممتاز اولمیلے ای
 جمل قد منک اجبای صادقانه و مستان حقیقیسی سعی غیرت بدل
 وجد و شتر صرف ایدرک حقیقت انسانیه طے سنجات رحمانیه الیه
 تزیین ایتیک کر کدر حمد اولسون جنود تائید ملکوت اهدادن هجوم ایتیکده

و فریق ملائکه توفیق افق اعدان ورود ایگده در این توجبه لازم در
 تبیل لازم در تضرع لازم در تصفیه لازم در تزکیه لازم در عهد و میثاق
 آهیده ثبوت در سوخ لازم در عهد و پیمان رحمانیه استقامت در کوز
 لازم در اخلاق کز اخلاق رحمانیه و اطوار کز اطوار مقدسه روحانیه
 و گفتار کز استایش و ثنای جماعت قدم ایگ لازم در و لجهاء علیکم
 یا احباء الله ع

هو الله

ای متمسکین بعهد و پیمان الهی ایوم الهیاء اعلا از ملکوت ابهر ناظر
 و از جبروت قدس شبری و طوبی ملتفت چون نظر مجامع و محافل
 ثابین بر عهد و میثاق نمایند فریاد یا بشری یا بشر بر آرند
 و تهلیل و تسبیح بکشایند و ندا فرمایند ای انجمن رحمانه و ای مجمع
 طوبی لکم بشری لکم ای روی شماروشن ای غوی شمشکشن
 که بمبستان محبوب افان متمسکید و از پیمان الهی بد هوش و سید
 بجمال قدم و فامودید و جام صفا نوشیدید و محافظت وصیات
 امر الله نمودید و سبب تفریق کلمه الله نشدید و علت ذلت در این
 نشدید و در عرش اسم حق کوشیدید و استهزاء عم را بر ابرام ساز

مبارک و اندشتید مقام مخصوص الامانت نمودید و مرجع مخصوص
ذلت و اذیت الامانت بنخواستید در وحدت کلمه کوشید
و بابواب الرحمة پی بردید جمال مبارک را زود فراموش نمودید و لهجاء

علیکم ع ع
هو الایمانی

لنعم بایئود المخلصین بجنود من الملکوت الایمهر و موفق الثابتین علی عهدک
لقب سید من الائمة الملاء الاعلی یدعوک عبدک انخاضع انخاضع لعتبتک
استایة العلیا متضرعا بتهلا الی حضرت رحمانتک الیکبر لتجاء الی
کهنف حمایتک و صون کلماتک الاوقی ان تصونه من شر الاعداء و تحب کلمته
هیر العلیا و کلمته عداته و شماته ہی السخلة و تشفیه من سفامته الترا ورت له
و هن القور و العلاء التي اعترته بقوة کبر ایت ایت ب سوله و شیخ له
من امره شدا و افتح علیہ البواب التائید من السماء و اتقه من کائنات
اشفاء یا طیب قلب اهل الولا و شاف و صدور لاهل التقوی و محض الضعفاء
و موفق عبادک الذین ثبوا علی عهدک و وثا قاک الذی هو لحدود الوثقی
المهدودة من ملکوتک الایمهر ایت ایت بضعیف قوه بقدرتک العظیم یا مالک
الاخرة و الاول و انک انت الکریم الرحیم یا رب الاله علی ع ع

هو الاهی

در گذشته که در صحرا در حال اسبیل حال ابھی مکانی متعدد در راه شد
 امید از فضل جمال مبارکت که چشم را بشا بس روشن نموده نظر
 بجکت امر فرمود شده بود که بعد از خلاصی توقف نفرمائید و یکسرا برض ^{مبقتصود}
 توجه فرمائید حال از قرار اخبار تازه رسید مملکت قفقاز بسیار
 استعداد دارد و زمین بسیار کم و مبلغ باید در آن ترکه را بزند
 چون این شرایط در انتخاب جمعیت لازم است که در صفحات جنیدی
 در کمال گرمی و روح در بیان تبلیغ امر الله مشغول کنید این امر بسیار مهم است
 البته صد البته کمال مقدرت ابدل فرمائید در جای استقرار دائمی از
 این صفحات مجتهد بلکه ساعثم چون بحار در مرور باید و لهما عیدیک
 و عید کاسین نشردن الله رحمت شما را این سفر بسیار بوی و شقت بسیار
 هم چنین لازم است و من مطاع بر جمع بایا بوده و ستم راحت و صحت
 و نعمت بعد از صعود جمال مبارک حجه ماحرست جمع اوقات را باید در
 کمال شت و رحمت مهیبیت و تعب و الام بسبر عیم و لهما عیدیک
 ع
 الله انھی
 اینجست و بنت فی میان الله باک بانک بیانست و عهد حضرت زین الدین

یزدان طیور قدس از این نذر وجود و طربند و جفان جفا، از این نذر کرب
 و محن بلبلان گلشن توحید را بهر برور قفا، و صوت صریر قلم اعدا خوش آید
 و ز افغان کلنج تجدید الغیب و لغین و یاز فیروز شهبان پس چون جامع می از باذ
 سرور لبریز باش و در این صبح انور چون مرغ سحر بکعبانک آهر آهنگ
 میثاق بسرود و دلها بر بودی و سجان بر لبه الهم با و از نسیه فرمودی
 و البهائم علیک ع ع

هو الایهی

یا من توجبه الی ملکوت الله استتم حنت ما انجذب منجات عمقیت
 من ریاض میثاق الله و بیخ و بیخ ک با حیت روح غایه ربک العزیز
 الوهاب قهر با عید تکبر قوه علی خدمه امر الله و ان کفر فی عبودیه عقبت حله
 الاضحی و اسن اقطالین من کاس الذکر فی صحف العرفان لعمر الله ان قوا لوجود
 من الغیب و الشهود توتیک علی هذا الامر فی کما ان و حین و البهائم علیک
 و علی کما شتیتم ع ع در خصوص اذن حضور مر قوم نموده بهویر حال
 تا مدت سه شید است آله در روشن داده میشود حال حکمت جنین اقتضا
 ینماید هر یوم یوم عبودیت استان مبارک است بنیا جمیعاً متفقاً
 و متحداً بعبودیت ساحت اقدسش قیام ما یم تا نورانیت امر شریفاً

روشن بناید ع

هو الابھی

از مناظر ملکوت ابھی چشم بصیرت باز کن تا مشاهده انوار ساطعه و تجلیات
لامعه از ملکوت ابھی حیرت غیب مشاهده غائے و بظن آیت کبریا چشم
روشن بنائے و بر سر راجحان جاسوس کن دی و بر کرسی یقین مستقر
تا بموجب الهیه که بر اثر تو مقدر پے بری و دیده روشن بنائے عبد البهاع
جمیع اجبای الهی را ابلاغ فرماید که ارباب فستان شدیدت و قوت
امتحان عظیم وقت ثبوت در سوخ بر عهد و یشان است و مهمکام قیام
بر عهد و پیمان نفوس پیدا شده اند که تحریر و تقریر و تدبیر نهایت تدویر
به همات سترتیه ناس را بر عهد و پیمان است کنند آنجا باید
نشاء الله چون نه گذر از زبر حدید متقاومت با حوج نقض
یشان و با حوج کسر عهد و پیمان آفر نمایند تا نفسی تواند ادله زخه نماید
ع

الله ابھی

ایشمع محبت الله صبح است و پرتو یشان از اوقات عبودیت بر سرین غریب
جهان روشن فرموده و نسیم خورشید از ملکوت ابھی شام معطر و دماغ
مغسبه بنماید سبح در فیضان و فیض شهود جان و جهان بحر الطاف

الطاف پر محبت و موج حسان رو باوج تربیایات توحید است
 که اینکش کلبوت تقدیس و صمد و صوت تهلیلش سحر جبروت تجرید
 مستوا پس کلبانک آمی چون بیدار معنور بر شاخسار روحان فرایدن
 سبوح قدوس رب العالمین و الروح رب بلکوت الغیب سلطان سیر
 اکبر یا و اسما الابهی ع
 هو الابهی

در شرق شمس می هرگز ممکن است با تعداد و امتحان و قیامت
 و قابلیت انفاضه کجوه مکر فیض ایمان و ایقان و صرف موهبت و مجرد عنان
 و از معالقات مختصر بر حمت مرثیات پس کجبول این فیضان
 بشکرانه حضرت رحمن کلبا که چنین بود سبب فائز شد و همچنین غنای می وصل
 در چنین کاشن با خدا شدی و جبه پین نعمت نماند از حرام محبت الله
 است و محمود شد و از کوه معرفت الله پر نشسته و شور از سحر عطا لاله
 غنایم و بر کج بروان پر در و بوجه فاطر الارض است استوا توجه بود
 و کوه سبقت و پیشی از اعظم علمای ارض ربودی عبد البهائم
 الله ابهی

نمولای مولای الله انذ الله سدره الوهیتک و سیر الطفه ربوتیک و عرش

رحمانیک ان ثبتت اقدم عبدك المنة لرباب احدتيك المنكر
 الالوت وحدانيك المتشبت نذير فدانيك على عهدك ودينك
 ايرت اجدر بصره بمشاهدة انوار الميثاق وفتح قلبه تنجات المعبرة
 المنتشرة من رياض عهد نور الافان وطيب روضة فؤاده بصيحاب
 الوفاق وخطه من شدة الشقان وصاعقه الثفان انك انت الكريم
 انك انت ارحم الراحمين ع

هو الالبهي الالهي

سند كان الهمي وباران من صبح هرچون از فیوضات بجا بر نور افان
 اندخت نور محبت مبدول شبت و اشراق الف فرمود حقان
 متنوعه مختلفه متضاده را بقبض واحد كامران نمود تا جميع امم و ملل نقل
 خيمه يكرتك داخل كردند و بيك آهنگ تهليل و تعديس مجال قدوم مشغول
 شوند خطوط شعاعيه ممتده از مركز محيط دائره هر چند متحدند و لچون
 از مركز واحد اسطح است لهذا آن خطوط در نقطه واحد جمع و بمركز واحد
 وابسته اند و اگر چنانچه نفوس چون خطوط شعاعی توجه بمركز اصلی داشته
 باشند وحدت اندر وحدت است و اگر چنانچه آن خطوط شعاعی از محيط
 تجاوز كنند لا بد تفرقه حاصل شود و آن مركز مبد و فیض است و محيط دائره

دآره و آن تعالیم الهیه است تا از تعالیم الهیه تجاوز نشود ^{صانع کعبه} اتفاق جان
 پس اید و استان مهربان بان مرکز قدیم و جمال مبین آفتاب انور ملکوت
 توجیه نماید و چون خطوط شعاعی از آن مرکز قدسی ^{صانع کعبه} خارج شود و از محیط دایره
 ذره تجاوز نماید تا جوهر توحید شود و حقیقت تفرید ^{صانع کعبه} شمع روشن ملکوت
 گردید و آیات باهره سلطان جبروت نجوم افق احدیت گردید و ظهور
 حدائق رحمانیه ^{صانع کعبه} بحد لایه نفضال جمال قدم تاجی از جواهر موحبت بر سر دارید
 و سر اجی از پر توغایت در سیر ردایه کز سندس فردوس در بردارید و شی
 از بر این الهیه و دلائل بجانیه ذکر در بحر الطاف تغریق و از نور ^{صانع کعبه}
 سترش کلمات کتاب مبینید و حروف صحف عظیمین آیات صریحیه
 رب المائتید و صحائف بدیع صاحب بیات قدر این بر هبت ^{صانع کعبه} ابتدا
 و شب و روز در اتحاد و اتفاق و الفت کوشید نهایت احترام را
 از یکدیگر بدارید و غایت رعایت را بجم منظور نماید خادم یکدیگر باشید
 و خادم بنیان اتفاق و سر ایاد امرالله که ثابت بر عهد و وثاقت ^{صانع کعبه} سبج
 آفاقت چون امر را قرار دهند اطاعت و انقیاد فرض است و اطاعت
 آنان موجب اتحاد و الفت و یکانگی ^{صانع کعبه} استان زندهار مخالفت و منیت
 ننماید و هم چنین باید که شب و روز در فکر تبلیغ امرالله و نشر نجات ^{صانع کعبه}

و اعلاء کلمة الله بشید و بحال مهربانه و توضیح و شرح شسته گان بسلسله
 به معین صافی رحمانیت دلالت کنید به نوایان از اعراب عین عین بشید و چاک
 ملجاء و پناه در ترقیات عصریه بکوشید و در مذمت مقدمه جدید بیع و حی
 شدید نمایند دستاویز در نهایت انتظام ترتیب دهید و اصول
 تخصیص معارف را ترویج معلمان در نهایت تقدیس و تشریح جامع آداب
 و کمال تعمیر نمایند و ادیبان و مبرمانه حاضر علوم و فنون ترتیب دهید
 و هیئت مقدمه ایاد امر الله باید مویز طلبت در حفظ شئون و لوازم
 این دستاویز نماید تا روز بروز سبب ترتیب از هر چه فراهم آید و انوار
 دانش را بر او روشن نماید و چشم پس در ترویج صنایع و کشف بدایع
 و توسعه دائره تجارت و صناعت و ترتیب آداب معیشت و زیر بنای ملک
 و اطاعت و انقیاد نام بحکومت و جنبان از هر راجحه منفعت بکوشید
 و جهد نماید تا باین سبب مظاهر تائید آسمان کجور و مطلع توفیق رحمان
 فی تحقیق حکومت عادل حاضر حضرت پادشاه شایان استایش
 و مستحق اعلیٰ قلم صمیمی بمیج رعیت در این خصوص نهایت تقدیر را
 مجرب دارید چه که منصف قاطع کهر واجب و فرض است و البهاء علیکم

ع شخ یا صاحب المصنوع

هو

هو الایحی

این معجزان روح تقدس جناب آقا سید مهرداد و جناب آقا سید اسماعیل
 و جناب آقا غلامحسین وارد گشتند و ستایش عظیم از آن اجای الهی نمودند
 که آنقدر از ظلمات و هم و هم و نجات یافته و نور هدایت روشن گشته از فیوض
 ملکوت تقدیس نهضت شود و نما و غایت امیر از نجات الهی هستند ای
 اجای الهی یوم یوم عظیم است و دشمن نهایت فیض رب کریم و اشرف
 اشراق نور بین صبح تقوین جلالت و افق عقین سلطنت درخت
 کائنات در اهتزاز و حرکت است و حقیقت وجود در وسیع و تنفیض
 مقام محمود انوار فضائل کور اعظم است که بر جان تابیده و فیض کرم
 که بکیمان رسیده ایمان بلند است از کیوان گذشته و فیضان میان
 یزدان است که اقالیم امکان را سبز و خرم نموده نفوسیکه الیوم از این
 فیوضات تنفیض و از این مواهب تنفید آیات توحید رب مجیدند و انوار
 تقدیس نیز فرید حید پس بگوئید و چه بلخ منبذول دارید در هر یک
 آیتی از آیات کبر و کجیب و حله از راه موقده در سده سنه در هزاره قور یارید
 و قصور پسندید عبد الهی از دست اهدا ^{خط عظیم} مبادا عند
 نزول البلاء هستی حاصل نمائید و مضطرب گویید جمال قدم در ملکوت ^{عظیم}

ابدی و سرمد است بخود نایبش قبا جانزل و انوار نقیشت تمام دیا سطح
 احبابا بد نظرشان باقی آمده باشد نه بیکان تا توان عبد البها این بیکارست شباید
 در سبیر رب حیدر محو و ناپدید کجھو شما که آیات الطاف تر افان برتید باید
 چهار ارشون نماید و اطاعت مجمع ایادی امر الله و در نفس با نفاس طیب
 طیب ملکوت الهی زنده و ترو تازه باشید و البهآء علیکم ع
 هو الالهی الالهی

الهی الهی تر از بخار نزل و انحرار انا حیا که فحشای قبی و سله اثر روحی
 و اقول رب رب احمر من احبابک فی حصنک بحمدین و عتقک مستین فی نظر الهم
 بعین عنایتک و رعایتک و عظمت بلجات حمایتک و کلامتک و احبهم آیت
 التوحید النازل من بهآء تقدیک و ضنهم عن شئون الهم و متابعه اس
 الامارة بالسنو ارب خنظهم من العزور و اتباع مصدر لثور و اجماعهم بفتاح
 قدسک و احبهم ثابتم علی امرک و ناصرین لذکرک و شیرین لفتحا ک لکن لایمونا
 و لایغفروا عند ما یدون عبدک نذر امر البلاء و یخوض فی غمار البلاء فی سبیلک
 اوسین الی مشهد الفداء فی محبتک اوالقی فی سیر ظلماء او طوطی طواخ
 البغضاء الی قضی برتیم الغبراء ارب بشد داز در هم و قوطی در هم و شرح
 صد در هم بر جمتک الکبریا ک انت الغریز المقدر الکریم لمرحابی الهی دریا

دریا بیا در لاطم است و امواج رزایا در تهاجم دقیقه بر عبد بها نمیگذرد
 مگر آنکه سهام شیده از جبات متحده وارد و ذاب کاسره و بسام منفتره
 از جبات عدیده در هجوم گاشن اصران سرشار است و محاب الامم در ار
 با وجود این اجماع نشد و روز بزرگ راران الهی استبشر و بیاد دستان مجزی
 متذکر مقصود نیست که آنچه وارد گردد و بهر سببستی که رخ نماید بعبد البهائم
 مبادا دستان رفووز و باران رفصوری حاصل کفو بلکه باید بیشتر از پیشتر
 در ولد و انجذاب آید و در شر امر الله گوشند یوم ثبوت آن یوم است
 که اولر استقامت کبر از وجوه اجالمعان نماید و هم چنین باید در جمیع باران
 الهی در نهایت خضوع و ذلت و انکسار عبودیت یکدیگر قیام نمایند
 و در دستها اتحاد و اتفاق و لغت و یکا که بگوشند ایوم مناضح و
 خاشعی که بهیچوجه رانگه وجود در او نیست و به بند جمیع دستان قائم در ملکوت
 ابھی روشن چون متابان تابنده و در شنده و بدایه بخشنده ایاد امر الله
 چون شرح نورانیاند در هر امر قرار می دهند و اتفاقی نمایند و با اکثریت اراء
 حاصل گردد کار باید اعلت و انقیاد کند و هم چنین بر جمیع دستان الهی
 بنص قاطع رحمان فرض است که بجان و در حضورت هر یار عادل ادا کنند
 و در طاعت و انقیاد سعی بلیغ مجرب دارند و لهما علیکم ع یا صابغی الشجن

هو الله الالهى

الهى الهى انت الذى سبقت رحمتك وسبقت نعمك وثبتت حججك
 وعلت كل نك وانشهت ايمانك ووضعت بيناك وطقت الزوارك وذاع
 وشاع انارك وفاض غمام موبتک وسالت اوديه مخرجك وانه
 اتضرع اليك واتجه اليك ان ترسل نفحات قد ران على ناك العده العصى
 اش سعه الارجا، وتعطر به شام اجاء الله الذين اخلصوا وجوههم لك وتوبوا
 بكميت اليك انجدوا ابا محبتك وطب سر ابرهم بنور مخرجك وبتنا
 ضمائرهم باشران سراج موبتک واحترت وبرت ارضت لو لهم نصيب
 هياتك وانبت برياحين غيايتك ابرت ثبت اقدم عير صراطك
 المستقيم واسلك بهم في المنهج القويم انك انت الکریم انك انت الرحيم انك
 انت البر الرؤف القديم اى اجابى الهى باداى مخالف سراج ميثان را
 احاطه نموده و امواج غضابير لمن نفيته نجات شسته غلام ديچور طوع نور را
 مقاومست خواهد جعد غدا ليركش را ملاك جويد وبوم شوم عقاب اوج
 حتى نسيم رارقابت خواهد حشرات پرواقاب ميثان را تاركي جوهند
 و خاشان مچين نور سبين را طمات كویند لند از هر چه نفياد قيام نموده اند
 وغبارت نند بگذردند و تحريك شديد نمودند كه بلكه ماين ابراج مخالف مست

شمع روشن را خاموش کنند و زرقا را معشوش نمایند هیهات هیهات
دست نفعان علم میثاق را سرنگون نماید و غبارشان باوج نورافان برسد
و ذباب ذلیل عقاب حیدر را متقاوت نتواند و غبار جهات نورجهان را
ستر کند نهایت تسلط این رهط بر ترابیت نه بر روح آسمان و غایت زور
بازوی انقیوم پرلوم افنای قالب ترابیت نه موهبت الهی اکتفا سراج
بیان پریشان است و نه نابان ساطع بر افان اگر سحاب بیک تریه تریه
کرد نورافان حقیقت ساطع گردد و سراج رحمانیت لامع شود زجاج را
حکمی نه و سحاب را بقا ازین شکاة ترابیت و غمام سیم سیم نور عبودیت
سطوع شد پیش رفتی است که شکاة ناپدید شو و سراج بیان شد است
بعد از انکار زجاج است قوت تا یبدا التمه و کثرت تفیقات رحمانیه در
جمع عصار بعد از شهادت ابرار ظاهر شد هر چند کواکب شایان مغرب
متوار شد و صبح مویبتان دمید و انوار عبودیتشان چون اشراق
سحر نورافان بسط فکات محیط شکر گشت مقصود آنست که اجای الهی باید
چون کوه آهنین زبرین در صیدین باشند و در غلبت و قار و تکلیف از هیچ حادثه سطر
نکردند و از هیچ واقعه مشوش نشوند ارباب انقلابات گاه را بجرکت آوردند کوه
و باد های مخالف و صرصر حوادث چرخ ضعیف را خاموش کنند نه خانه نور افروز

معلوم است اعظم است و خطبیم قیامت عظیم است و طائفه کبری
 چه که قرن اول است و عصر حال قدم لبسته و قایع عظیمه رخ نماید و انظار
 شدیده بر شایه افستند جلوه نماید اگر اجابای الهی با تقاضای کبری
 و مرست عظمی و قدمی ثابت و قلبی راسخ و قوتی ملکوتی و تائید لایح و نخبه
 رخصا و انقطاع روحانی و دلخی ربانیه و روحی قدسی و شعله نورانی و لمعه آسمانی
 بر خدمت امر قیام نمایند خضعت لهم الاعنان و عنیت لهم الوجوه و ذلت لهم
 الرقاب و از طلع امکان چون مهتابان چنان اشراق نمایند که بسبب
 چون مجو خضراء جلوه گاه ختران به پایان گردد و پرتو خاص عبودیشان از پیش
 اذن ممتد ملکوت بمرشد و مثل نذافینس التنافون لاجابای الهی
 در طوفان عظیم سفینه تقاضای مقام و سکن نمایند نیست فلک نجات
 و شتی حیات علیکم بالدخول فیها و شکر اعما و قولوا بسم الله مجربها
 و سربها و البها علیکم حضرت سید علیها و الهی ذکر هر یک
 شمار فرمودند و در آستان مقدس تربت مظهر از برای هر یک تائید و توشیحین
 طلب بند و عنقریب امید داریم تأییدش چون مهر نیرنگار گردد و از برای
 هر یک منفردا مکتوبه مرقوم خواهیم و لایه شادند بلایا و کثرت محن و فتن و هجوم
 اهل نقض و سکايات منفردیه بتابعه حکومت و عدم فرصت و تشتت احوال

مانع شد و در صفحه قلب بھر یک سخن مفصلی مرقوم گشت و این عظم از کتاب
 قرآنیست و شکر و الله علیه ذلک انّه یؤتیکم ویوفقکم فی جمیع الاحوال
 و لھما علیکم ع ع یا صاحبی الرحمن

هُوَ الْاَبْهٰی

ایر امیر الله قلم چون سوزد در جولان و لایحه فایده که از کثرت جلال است و لایحه
 و توان گشته چه که از صبح تا مجال که شام است در تمام تاریخ و تاریخ کنی رسید
 فروغ جولان منور کھر در عرض ادب تاخت دمی در مضار کبر جبرید و کھر بطور
 شتافت و نور وادی امین بجا آورد و فرغات این مبادین در عرصه
 و تپه ما در دما قطع کرد و وقت غروب بصر بر فرج طاعت رسید حال
 دیگر قد مرا نیز خبرت برسد و این داد نیز باید حکم مخموم طم کھو تعلیم باز
 و جان ببار جولان اسمان کن و قوت الطیف جمال بھر بنما و بکار نقش
 از صور عالی تا اعلی در عالم ادب بریز و سمر از نقوش تقدیس ملکوت ابھی صفحه
 آفاق تصویر نما شاید همیا کل تحدید بفضا توحید شتابند و سیران زندان
 ناموت بردش و سیم اراده کان ملکوت لایه برند و حجاب نفس و هم بر بند
 و بانوار بدر خورشید و از شمس کمالات الهیہ بشیند و از کانس عطا بشیند
 آیات تقدیس بشیند و همیا کل توحید مشارق اسلام کھند و مطلع فیض آفاق

لرسته الله درقات موفقه را المانع ما که وقت تقدیس و تنزیه است و هر کام ظهور
 آیات توحید شب و روز بگذرد حق جهان کرم گردید که حرارت تشش محبت الله
 بکار آفاق تاثیر نماید و ما تشش بارض اقدس رسد و بسبب لک علی الله بغیر
 و ابها، علیک و علی کما اتمه آمنت بالله ع

هُوَ الْإِلَهِيُّ

برترین چون شیر بشیهر حاصل فیض یوسف کنعان بود اما تو حال بهرین
 غیر زهر زهر من بین تفاوت ده از کجاست تا کجا و لا قوت است تمام بر کنعان
 لازم تا راسخ آن فیض یوسف را است نشان نماید و قدرت نشان و عقوبت الهی
 واجب تا راسخ جان تشش برین این یوسف الهی است تمام کند مقصود است
 که بوی بهر جوی این برین دمن و چمن کوشن به طر و مغز بهر ولی حیف
 که فر کوم محروم است و مختل دماغ مایوس و شوم تو این راسخ الهیه را عرضه
 کن و فیض یوسف الهیه را حاصل شو منشا غلیظیم و منشا غلیظیم کم

ع ع

هُوَ الْإِلَهِيُّ

لرسته درگاه جاهل الهی در دهنش الهی حجت ابها را سفارش شده که نهی
 آرزو مقربین است و آن بنای در جمیع شئون و فدای کلیه در حضرت چون یعنی

یعنی بحیث روح قوی و جوارح و اعضاء و ارکان و عقده و نخی و قلب و فؤاد و روح
 نفس و نخل قیام بر خدست امر الله پس از خدا بخواه که از این جام صهبای
 روحانی نوشی و از این صحن صافی حیوان سیراب گردی و الهیاء علیک و علی
 کذابت علیک شیطان الله ع

هو الله

اسماعیلی بیان از طرف آنرا بجان خبر میدهند که در شمشیر بیان نورانی
 و در اعلان بپایان غنضمیدان در افق عهد باغ و در طلمات ثلاث بعضا فون
 بعض فجر ساطع در دفع مار قین و مار دین شهاب ثقیل و در محضاتین
 شمع لامع در هر روزی توجیه ملکوت غیبی کن و بدجو فهم با هم انظم
 روحی حاجت الفدا که روح الهی تسامی نماید و روح الامین تقویت نماید
 و روح الهی تعیین کند و آنک است فاطمین بجهت الفضا العظیم و الهیاء علیک ع
 هو الالهی

این بهتر من نجات الله اسمح تریب آیات الشکر الی ملکوت ربک الیهی با
 اید الهیاء صین علی التثبوت علی شیطان تبانی من البلاد الاعلی و اطهرهم با
 فی الهیاء صبح الکبر و نور وجودهم من نور الطاعة النوراء اشتهر قمن من الهی
 خلف سبحان بحلال بالعظمة و الکبریا و آنک است لو سمعت بالاذن النوعیه

لمعت الرداء من كثرة الأرحاء فسبحان ربّي الأعلى ولهبأ عليك وعلى كل شعبه
استقام على الأمر بقوة لميشان ع ع جناب میرزا عزیز در خدمت
نهایت همت را مبذول داشته اند و حضرت ایام امر غایت تبارش را
از ایشان نموده اند از فضل جمال قدم روحی لأجابه الفداء امید وارم و جمیع
بر عبودیت آستان مقدسش موفق فرماید انچه نموده ام شایسته علی ما را نه علی
کاشی قنیر و لبها و عینک ع ع

هو الله

در مرتبه الله در ظاهر کلمه وحدت در قاتله محمور شده اند که فخر رجال گشته اند نشاء
تو کی از آن در قاتله تو که بحال ایمن کن و تو را بعهده و بقر جو تا در این کور
عظیم بفضله قدم فخر کرد و آیت نور مبین شوی ع ع

الله ابھی

یا من استبش بطور امیشان قد نضب خبا المجد علی اعداء الظالمین و استقر
سلطان البیثان علی سیر قلوب لیل الاشران و ارتفعت اصوات التهنیل
من ناکوت الرب بحیدر و نادى ملائکة البشر یا ایل التزیه و البه و آء من التابیل
طوبی للکم بماستم بشری للکم بما استقمتم تالله ان یشان رب الاشران سلطان الافان
یکلم باذن رب العهد علی اشران و لغرب تخضع له الاعنان و تخضع له الابرار

له الأضواء وتخص من الأضوار طوبى له بالقرار والوديلين استكبر وتولى القرار

ع ع

سوالله

اسر لار سپاه ايقان لشکر جیام اگر چه چون نهر بر و ضرغام باد و امپشان
 مستوجه دم بیان و مرکز انسان و لشکر ايقان و عرفان جان بار و اوج حد
 بخشند و ساغر حیات کشند و شهد نجابت چشند مرد کار از ناله جاودان
 مبدول نمایند و محر و ما را محرم خلوتگاه لامکان کنند تشنگان از اما جویان
 سبید نمایند و سبیل عرفان از ایکان نبوشانند پس شکر صفا در این پام
 جان پرورند و شیران بیخیزان این سکر فولاد پیکر ع

سوالله

در سرت جام است الهی ایوم است ایوم ظهور است ساعت حشر نشور است
 هنگام تجلی نور است وقت اشراق بر دنیا و طورت قیامت کبر است و تائمه
 عظمه که اشرف حقیقت از افق امکان اشراق میغیر نماید و بر ممالک ابدان انوار ابدان
 مینماید از عمارت و تابش خورشید اشراق از ارضی حنائین موجودات مشهود در دود
 و از فیض و عنایت ابر پر کریمه و ریش اش حنائین انوار اشراق شهور شود حنائین
 جمیع آن کور عظم در آن ایوم مبارک بین بدین رحمن موجودت و جمیع خطایست

شمول وعهد و پیمان الهی گرفته و ایمان و پیمان رحمانه اخذ میگردد تا که
 باین جد متین تثبت نام جوید و باین عهده الوثاق بر تالی تمک کما کن
 و لهما علیک و علی الثمین ع

الله اٰهٰی

بر بنده جمال ابھی از ثبوت بر پیمان با حق بر سینه و خراج از آئین عتقین
 در طلاء ادنی با علی لهذا کور چشم اعداء فریاد یاجداد الاله بر آواز تازان اعلیٰ لیک
 طوبی لک یا طوبی استماع نمائی دیده با فوج عنایت بار کن و بیفحات قدس ساز
 شو و بالهات ملکوت بھر بھار کھو تا قدرت آتیه مشاهده نمائی و انار حقیقت
 مژغله کنس و لهما علیک و علی الثمین ع

الله اٰهٰی

ایها المتذکر المتفکر دع الأفكار و اترك الأذکار و توجه إلى الأنوار الصاح
 من ملکوت الأسرار و استمع النداء الموصد من الملکوت الابهی جبر و الغیب
 سبحان رب الأعلیٰ و فکرت الحمد بانتم علی عبد کن بذا و هدیت الی
 سور نصر اوطقت للهلا و وقت علی ثبات فی یوم ترزل ارکان
 الکائنات و استعد قلوب المجهولت و وضعت کثرات حمل حملها و هدیت
 کما مرضعة عما ارضعت انک انت الکریم الوهاب ع بولہ

هو الله

آهی آهی ترا نشناختم ز دور حمایتک و تمسک بحبل جنک و فرزندک
 ایرت افرغ علی صبر فرزند البلاء و ثبت قدمی علی صراطک و نور وجهی رضیاء
 اشرف من مطمح رحمتک و تقسیر من الناس الطافه بآ و حرمتک و صبرم
 ز قبرنا رحمتک دشمنی بذکرک حتی انس غیرک و توجه الی وجهک الکریم
 انک انت الکریم الکریم لطف العفور ع ع

الله انجمن

ایها الملت بغمه شکر کن حضرت احدیت را که در کشور شمشیر و در حکمت بقیه
 مطلع و دانا و در کوشش بنیادین کار صد برک خندان سلطنت نظم و حکمت عیش را
 بالغت میان جمع نمود این نیت کرد از مواهب کفایت جمال انجمن در این کور
 آهی پس خوشحال تو خوشحال تو صد هزار آفرین بر بدایخ خصال تو چه که
 از محبت جمال انجمنی گریز چاک داری و از فیضات ملاء اعدای تابناک
 و در خدمت امر جمال قلم تیر پاک پس طریقه افراک در اوج غیر تناسل پر و از کن
 و با مرغان عجم رحمان هم آوازگو و شب سهار بختلنگ ما نابت میقیم ما کوکب
 اشراقیم ما ملطن آفاقیم کوشی بیار هوئی یار از جام حوسرت بین کاشک
 الت و دست بین ایوان کویان است بین کوشی بیار هوئی یار ع ع

قصیده غزالی که اشعارش نموده بودید فراتر شد فرقیقت در فصاحت و بلاغت
و بدیع و بیان جوهر بسیار بنحو از حق نایب مطیلم و توفیق که داد سخن با ما بجا
و در کمالش توحید طریقی که در کتب و البها علی کتب مع

هو الله

در منصفه منظر سپاه ملا علی صفوف است و جنو ملکوت ابهر چون صفوف
الوف و منتظر میاید و رسم دستمال و شیر خدای و پاک حاله و منتظر
که صف حرب بیاراید یعنی به شرفیات الله و ترویج قیام الله بیاراید
تا آن خود با اعلام و نبود بنصرت آیند و آن جویوش چون در بار پر جوش
بجز جوش آیند ای یار موافق وقت مغتسم دان فرصت را غنیمت شمار
ناتم جان بخش هست جز در در بهشت نوزد و انوار را طه آفتاب را
در موسم صیف حرارتی دیگر و سوزنی دیگر است در فصل ربیع شجر اناموی
بدیع و در موسم بهار از مار را جلوه لطیف وقت اشراق است و در موسم
جلوه در آفتان تمشع من شمیم عرا بخند و ما بعد اشته من عرار ^{خطبه} خطبه
که در عصار اولیه و قرون اولی چه در شاه سیر و زراد و بخاری علماء و اکابر مراد
و اعظم اغنیای بوند و هر یک را ممکن که در آن قرون چون هم منسیر در فلک است
بخرشند و چون سراج در زجاج آفتان نور بخشند و انوار عزت قدسین

قدیمه شان در افق ملکوت روح ته فیض ابدی و جلوه سرمد کھنود در آن زمان
 نظرس جواری و کوس جواری و چند جواری دیگر که بطایر سلیه در وصیاد باها
 و ابر صنعت بجز قیام بر اعلا کلمه الله نمودند و این نفوس چنان اشرف
 بر افان کردند که بر تو جهانگیرش شروا شیر را احاطه نموده و بر محیطش بر حلق
 بسیط موج میزند حال ملاحظه نما که اشراق از افق ملکوت بکبر که بر تو سرمد
 و جلوه ابد دارد و لهما علیک ع

هو الایاهی

در تعبیر بر شون تا اذله علو این علم جیما تصویریت نمیزد و شایست
 و امر اعتبار حقیقت علو و دور و همیوط و همیوت حق ندارد چنانچه بدقتین
 پر برده اند که ریه ارض بسیار آسمان است و سیارات سائر نیز
 بنظر آسمانند و نظر توده غبرآ پس تو علو و همیوت حق استی طلب و ارتفاع
 و تمام و قبی سجوا و لهما علیک ع

هو الایاهی

لهم یا ایزد ان هدایک البتهد الیک المتضرع باب اجدتیک الثابت
 الراسخ علی عهدک و میثاقک الناطق بنیائک التذکر بک المخبذ الیک
 المشع بنار محبتک اللهم ائده و شیده بقوتک و قدرک و جلاله ملکوتک

الأبرح حتى ثبت الضغاء على عهدك وميثاقك يارب العالمين العظم وشيخون الكليل
 على القيام على امرك يا ذا القوة القاهرة على الأشياء ويزيدك كبرياء العرش
 ويفر كل مريض بروح الأيقان ينطقون بك الصامت باذرع سليمان وحسن
 بيان ايرت اجلة تيك الكبر ومطعم مودتاك العظم منظر آثار حركت التي
 سبقت الأشياء يا مالك الأخره والأول وبارك له في جميع الأمور انك انت
 المقدر العفوز لمراتب بريان برخت حق جان قيام ناكه كافر على الارض
 عاجز ياب ودراسات جمال قدم رؤس الأحياء الفداء جان فابو باشك خورا
 محو ولا شئ نبى وچون بانمقام بند اعلى رضى بقوه از ناكوت ابهى خلود را
 هبأء نبشأ كنى وسپاه شجاعت البصوتى در هم شكلى وشكر اودام را
 بحكمه پریشان ناله و ذلك بقوه ربك الرحمن الرحيم ع ع دع الضغفاء
 في حفرة الأرتياب ترك الأضخم مخنوم اسبح بغضب من الله وذر الألكه
 مغشتر لهجرت نبشأ وة الاحجاب وتوجه الى رب الأرباب لقلب خاضع وميكل
 خاشع ودجبه طمع وشكر لاسع وروح تبشأ تاله الحق جنيذ تين
 في سجاار الرحمة تستر من مائدة التعمه وتدون حلاوة الموهبة وتشاء
 من صهبا فصد ربك العلى الرحيم اليوم ساقى بيان نيران تجر حرايت
 از ملكوت غيب جبروت ابهى ميفر مايد وكأس عظامي شبد نيا لشارين

هنیئاً الشاربین والجهاء علیک ع ع
الله اجهی

یا من استبشر بمبارات الله واستمطر من بجات رحمة الله واستنصأ من نور
انتشر من صبح لهدى قدر ترفع اصوات التهليل والتكبير من الملاء الاعلی سجان
رتبه الاهبور والمقربون لفرح عظیم قد تعطر الاذان من انفس طیب عالقة
من جدائیل التوحید والمخلصون لفرز بدیع قد انتشرت اجته الطاس فی
بحبوحة الهدوس الموحدة ولن فی عظیم قد فاض غیر الاطاف علی الاطراف
والریاض لفرح شدید قد تعردت حماتہ القدس فی حدائق الابداع لعمر الله
هذا النحن طلیح والیتعاج جدید والجهاء علیک ع ع ان طیر ریاض القیان وجمائیه
ایک عرفان باید تعلیم شدید تقوی والرهام ملکوت اجهی در انجمن اجاب فرامیر آل
داود در سازگامید و باواری نغمه سرانید که گمان ملاذ اعدا آن سخن کشانید
و طلب باید نمایند از فضل قدیم و جودت و موافق عظیم مید که لغوی را
در نظر کلمه الهیه تربیت نموده بر سر یعد بقا وارد گامین دع ع

الله اجهی

سریران جایب شمع حققت بر خلل غیب و نقاب بطون منجذب و اشراق بر کل جماعت
محیط بر آفاق حال از بریره برخواست که پرده اشراق میثاقان گردد و اقامه اظلمات

مجان اندازد و این بحال بزل حجاب و نقاب گشته و در جمیع کورها سبب
 جمع احباب گردیده و عزت امر از میان رفته مسئله جدید نیست که عقلت
 شبها شود و یا مورث ارباب گردد **اللهم والی الاض**
فلینظر و الکف کان عاقبة المکذبین و ان کذبوک الایة حال
 بعضی ما وجود آنکه واقف بر شهر این است بخارند انماض نمایند و عراض میکنند
 و اظهار ارباب نمایند و کار نمیدانند که جمال مبین در حجاب لغه انقبض
 قاطع کل اثر مقتدی ابر فخور را امر اطاعت فرمودند ع

الله الهی

امر یاد کار آنجو هر بدی در جمیع اوقات احیان در خاطر نوبده و دستید و از راه
 جمال قدم استعدا نمایند و توفیق میشود که موفق بر هیچ عبودیت انجید باشد
 لسانت شرط استقامت متابعت در کل شئونست یعنی آنچه میگویم
 باید بگوئید و آنچه ترویج میکنیم باید ترویج کنی و آنچه معتقد من است اعتقاد نمائ و آن
 نیست که این عبد بنده آستان مبارکم و چون را آستان عبودیت قائم هو
 جز هو آن عبودیت محض در سر دارم و آرزوی جز زرقیت صرد در سر دارم بجا
 اوج غم نمند آستان مقدس است و منتظر علو تم بنیاد در درگاه است از
 جامی از بحر انشاس سرم و در برم عبودتیش همانه بدست هذا هو اعظم غری او

وشر في مستهطله وغاية رجائه وجوه منائيه وحقيقه مقصود واربله ولبها
 على كل من ينك بهذا الحمد المئين وحقيقه العقيدة لترحمي العروة الوثقى
 بين العالمين حرام زيارت كعجبه مقصود بريند وتوجه بمطاف ملا اعلى كما سيد
 فاستبته هذه لشارة العظمى ع

الله املئى

لهمة عبدك المنجذب بنفحات الايات استعجاب النار الموقدة في سدره الكفا
 المتوجه اليك لقب خاضع خاشع متصدع الى ملكوتك شغوف ساجد مخموم
 بار الاشتيان قد جهده في سبيل محبتك قل لاء والام و خضع ليد
 احديتك بوجه ناصر و بصبر ناظر و حين باهر و قلب طاهر الا ان تجلب جمال احد
 بنعام الغياب فثبت و ثبت و استقام على العزم و ايامه ايرت اجله مروجا
 لعبودتي لعتبتك الائمة و مناد يا قريبي بحضرتك العاليه و قبح ضلالي في كل
 اشون حتى يتكلم من رضاك يا حرمي يا سيوم و يقول يا اول من طوى بانظون
 و يرضى بما رضى و يفرح بما فرح و يعقده بما عقد من فناء و عبودتي و محبتي و احوالي
 فرعت بك القدسية انك انت الوئيد الكريم ع

هو الله

لراحتي املئى وقت جانفائى است و بهكام دست فشاى دم حيات

جاودالت است و روز جزوه رحما یوم یثان است و زمان تشریح
 انوار آفاق عین حیات در جریان است و سیم غایت در سران شمع بی
 روشن است و غیر تقابل بخش کلزار و چمن روح کهنه قوه تائید است
 و روح الامین بدین معنی کتاب مجید فصاحت عینان کتابت و فن
 منشور صفحه لوح محفوظ است کتاب گویند که مبین کتاب مبین است
 پس کوشش باز نمائید تا اسرار ملکوت الهی شنوید و انوار فیض اعلیٰ شایه
 نمائید جمال قدم و اسم اعظم روحی لستبره بر قدس الفداد هر چند از افق مکان
 غروب فرمود و از مطلع ایجان انوار منور و سبحان غایت تافت و غایت
 سیرت و آثار فصاحت ششم باب رحمتش منفتح است و کائنات
 غایتش مخلوق شجره مبارکه اش بار بر است و بقعه مقدسه اش پراچند
 پر مهر روح کهنه شفقین بنماید و جبریل امینش تائید میکند پس ای
 یاران هر کس که شنیدید و چشم بغایتش بجائید محمود کردید محزون شوید
 امید است که در جمیع محافل که مؤمنان حضرت ابن ابی عمیر صلی الله علیه و آله
 و انوار الطاف از ملکوت ابر حشر بد شرع ع

هو الالهی

در این ایام که فستان و امتحان لوح قفسه جمیع آفاق را حاطه

احاطه نموده است و شدائد شدا جمیع بلاد را تزلزل نموده اوران
 شجاعت است که منتشر در سار جهات است و عین مجرب است که نابغ
 ارض مقصود است را آنکه کلنج است که منتشر در هر آنجه است و ریایا جهت
 که بر فرار هر کوه و تلال است محارضا با حق است که در خطه و بوم است
 ایوستان پناه بجمال مبارک برید و ندر سنادی الی الحق شنوید با ناک
 دیوانت که بند از هر کوشه ایوانت و همات غافلنت که مضحکارا
 زلزله بیان است که در ارکان ابدان است و روح نفاق است که محکم
 ابر و فان است پس بکشید تا خمر ثوبت بنوشید و بجزوه و ثقی
 تمک نمایند و بحد تقوی شب نمایند تا از کوشور کافور حرم بنوشید و البهاریه
 ع ع

هو الله

یا اجد الرحمن و مشارق الشمس الایقان و الشاهون اگر اسخون علی المیزان
 و المستضیون نور الاشران اعلو ان یغیر الغراب فی قطب الافان و اسر
 خجه لیوم القضاء المعلوم و عوثر معاوی عیوشوم و متطلد من جمیوم
 و فاح الی الله فراء و نفحت نفحة العذاب و عفت الغبراء و انحصر کونوا
 یا اجد الله لکن مارک شهابا ثاقبا و لکن غافرا عرقا نابضا و لکن غلوم عدل
 خالصا و لکن جوبل نفا کائلا و لکن معاند بر نانا قاطعا و لکن طالع دلیلا

وكذا ظمان يسبلا عداً فأرأنا وكذا منبتاً وحاتياً وكذا منسباً
 نأراً وكذا ما نوبس رجاءاً وآله أهدى اليرتبه الأخبيران يؤيدكم بخير من
 الأعلى ويؤتكم عكش العطاء عن اعين البتر لزلين في هذا المسببان الذي
 لم تر عين الوجوه منه من أول الأبدان ويدللكم من زل خسران كما تتردد
 وسرته كما متوقف وعذاب لكما غافل لثيم سوف ياجتهدم الله اخذ عزيز
 مقدر ولهما عليكم ع

هو الألهي

ايها الجنان البارغان افن محبت الله قد حمر الطيبين وفار الثنور تشهين
 لطاوس وغب الخراب وحنف العقاب وحنفب الأغان وذلت
 الرقاب سبوح قدوس رب المصون والرمز المكنون ان في ذلك
 لآية لقوم يعقلون فانظر الا ما يقولون العاقلون انما كئون انما كصون على
 عقابهم وهم من فصدركم المحجوبون زهم فوضهم لمعين حتى يا تهم
 نباو ما كانوا ابي تنهون سببتهم رهم من حيث لا يشعرون
 اتقانهم يفهمون او يدركون كفا ان هم الا بهم ضمكم كهم لا يعقلون
 ولهما عليكم من ربكم لفتي موع

لربارن

هو الألهي

لریاران حقیقی و شتافان جمال الهی چون تیر میو جمیع مآصفنا
 و کمالات و شئون بر مکان و مایکون تجلی فرمود و مصلح مکارز ابا نوار تبر
 لامکان بنجی فرمود و جوش و خروش در ذرات کائنات افقاد نیکان
 فیضان نهد و بر توفان خورشید و نسیم صبا بوزید و نذر الهی با کوشش
 دلها بطیید و جانها برید زخار ابرافروخت و پرده با رخ و درو ابر
 جلوه نمود قلوب عاشقان شعله سوزان برد و چشم شتافان در گریان شد شن
 توحید ترین یافت و زرم است آماده شد سیر لطفه الهی استعجاب
 و الرحمن علی اعراض استحققت گشت پس اعظم تجلی جمال قدم در این زرم آتم
 در میکار میان جلوه فرمود و رافان اشراق نمود سطر ابر او ارشاد
 و شان بدست گرفت و با بیک پاری آغاز نغمه و ساز نمود و شهنار
 این برانه آغاز که این بجهد است این پیمان بدست این
 بازار شک است این از یوسف رحمانه میان و فان است این
 پیمان و طلاق است این آفات نفاق است این از رحمت یزدانی
 این عهد قدیم است این این بر قوم است این این عظیم است این

در این خصوص است
 و در این خصوص است

از طلعت ابھارے ردو لأحبابہ الفدا ع

هو الالهی الالهی

يا من اضاء وجهه من افق الشبوت والرسوخ عرشا لله
 هنيئا لك هذه الكاس الطاهرة تصبها محبة الله هنيئا لك هذا الماء
 الذي فاض من غمام محبة الله لعمر ان الماء الاعلى ينطقون بالاشياء
 على كل ثاب رايح عرشا لله ويشكرون كما نثر اشرف نجات الله وسبحون
 بحمدتهم في العرش والاشقان ويحمدونه بما بعث من عباده رجلا لا يظلمهم
 شئون الحكمت ولا تمنعهم شجيات ولا تصد لهم شجيات
 عن النور المبين والصلوات المستقيمة والافق القديم وانك يا ايها المنجب
 من الاثمة اساطير من سبحان الجبال المتعطر العذبات من با حرمته
 ربك استبشر بما انك شديد القوس على اعلاء كلمة الله ونشر نجات الله
 واثبات القلوب على بيان الله لعمر الصلوات عليك لا ينطقون من الماء الاعلى
 ويمزك جودهم من نكوت الابهي فاشد دازرا وانشرح صدرها واستبشر
 قلبا وتعشر روحا وفرح فوادا بما فاضت عليك تلك السماء المدد رارعا
 عذقا مجللا وقد اكلته الذي فقتن لهذا وانا اول الشاكرين ع

هو الله

يا من تامل النار الموقدة في سدة آيها قد تنفس الصبح الهدى وتوقد نار
 شجرة آيها وتموج بحر الابياء وشرق نير الافق الاعلى بنور ضائته بالانوار والنبأ

و استمآء و لكن الناس عميروا عن شاهدة تلك الأنوار و غلظت تلك الآثار
 و غابت الأمان و انتهت الأجال و انقذ ذلك النور المبين و غرب ذلك النور
 الذي اضاء و نور السموات و الأرضين و انه اتجه الى الرحمن الرحيم ان يشاء
 استب القومى و تمهيد اضراط المستقيم و يفتح على الوجه الباب الرحيب
 و يؤيد المخلصين بالروح العظيم و يتوابعنا بهم بفيضات ذلك اليوم الكريم
 و الهباء على كل ثابت على امستان الوثمن ع ع
 هو الألهى

اى ذله الهى واضح سما و محطى حقيقى است را اول الله وضع منح و صنعت را
 جيب الله فرمود پس بگوئى اين اسم مبارك و همواره آن لغت و صنعت
 دال بر جت جمال لا يشارك قدم در ميدان و مجاهدون فى سبيل الله نبه
 تا از مسجد احرام صبر و كون مسجد الاقصا ان الله يحب الذين يجاهدون
 و حركت نماز و شاهده اية الله الكبرى نماز و غلظت مقام دله فله و كان قاب
 كوسين ابد له نبي و در اين كور عظم مجاهده نشر نجات الله و در پيچ امر
 كلمه الله است الكرمون سماز خواي در فوج روحا داخرا شو و تقويت
 بيان و سطوت بيان و رؤيت عيان و صلاح تقوى و ايمد خبوت و كوت
 بهي صفه و وصف شكل شو تا قدرت جنود لهم و ايمنى و صولت سپاه اعلا

شاهده کنی و فوحات من و قرأ قلوب خطه ناله و تسخير قلاع و
نفوس نظر کنی و لهبها و عليك و عدل من عن شرفها التي ع ع

سؤال الله

يا من اذخره الله لشر ايشان قد توت كلمات التوحيد و آثار التجريد و
آيات الشكر للرب المجيد با بعث نفوسا صفت انشدتهم و طابت سيرتهم
و لطف كسبوا نعمهم و رقت همتهم و شعث انوارهم و ثلث آثارهم
و انه تضرع الى الله ان يزيدهم و كما يوم استقامته و نصيا و حورا و مسورا
و اذا مررت باول التوقف من العباد فزانته الحق ان المذكر المخصوص كالبنين
المخصوص و ان مرجع ايشان كما جبرك اسخ من الافان لائتزل من صفت
الانكار و زوابع الاستخبار ماكم لا تفقهون قولا قل من اخذ هذا العصاة
و من ادار كاس هذا الرجون ليقولن الله قل اني توكلون قل من انزل الكتاب
الاقدر و نص المرجع المتوس ليقولن الله قل اني تفضلون قل من انزل
في الالواح ذكر بيان الله و دعاهن فوا وثبت قدماه ليقولن الله قل اني تهيبون
لعمرك ان الامر اوضح من الشمس و لكن اهل الفتور لفي سكرتهم لعمريون
و انك انت دعاهم العزور اتباع كلنا عن ميلون بكار سيج و توجه الى ربك

الله اعجب

اغفور ع ع

الله انھی

یا من اذخره الله لیرجع بیاتہ از عالم اشتیان بیان توان لهذا حاله بصیر
 و وجدان شختر تا مجال کار در بیروت التبه بانجام رسیده غنیمت بدار التبه
 جزم گشته باید در این سفر بعون غنایت حق مردگان زنده نما و پیر مردگان
 تر و تازه تر لرزان ثابت و در پنج کنی و لافشور از قبور مسجوت تشکارا
 عند فوات کفر و کلمات کانی سبیل نجات کور از اینا فرما کرانرا
 شنو انما جابلانرا دان کنی و کابلانرا توانا و لهما علیک ع

هو الله تعالی

یا من انقطع عما کولتہ از قرار آنکه که مرقوم نموده بودید معلوم سیکرد
 که مجبور بر توقف انامی در بیروت هستید و حال آنکه سرعت حرکت بسوی
 آذربایجان لازم چه که رایج ترزل در همچان و باید سئله ساز متکمل فرماید
 که من بعد هر چه استیاج تجیر نکرد در صورت هفت فرامام کار در بیروت
 بفرماید اگر طبیب حازون دیگر یافت شود و الا تازه فرماید مه الله والکده ویر
 احمد ته صحیح و سالمند ع

هو الله

یا من اذخره الله لاعلاء کلمه از صحت و سلامت آنجا نجات روح و جان

صحت و در طلب تأیید از ملکوت تعیس مداوم هستیم از عنون صوم
 حتی تیمم مبد و ایم که در هر نفس تأییدی جدیده موفوق کجیه و بجزود ملکوت
 ابھی که نفحات قدس طاف ملا علی است مؤید شوید در هر ارض که وارد کردید
 در هر آن کفر را بر نبوت و رسوخ بر میان آید و جم چنین نسبت مذکرات
 رساله که در جواب لاسیر از ابوالفضل علیه بجا آید مرقوم شد و اعظم امور احوار
 احکام عبادتیه آنرا قسید صلوة و صیام با تم قور دلال فرماید مندرج
 رساله چون تعلق بعبادت نایب حق دارد لهذا اول باید رسوخ در قلب نماید
 پس عبادت مشغول شو و لهما علیک قلب انسان جز عبادت رحمن مطهرین کرد
 و روح انسان جز بزرگ زدان است بشتر شو قوت عبادت نمیزد جناح است
 روح انسان را از حیض اذی ملکوت بھر عروج دهد کسینوات بشیر یا
 صفا و لطافت حقیقتی بخشد و مقصود جز باین وسیله حاصل نشود آھی آیه
 عبادک علی عبادک و لشک فر خدمتک و نور قلوبهم بانوار عبادتک
 و شرح صد و رحیم آیات معرقک و اذقهم حلاوة ذکرک و ثبت اقدام
 علی عهدک و میثاقک انک اسلمت قدر القدر ع ع در ورود با در بیان
 با جناب ابن ابهر اولامات فرماید و ارتقا صید نهایت اطلاع باید و کمال
 محبت را با ایشان بھر فرماید و باید نتهای روح و روحان در میان باشد و

و بعد از مذاکره تمام و اتفاق کلام بفرستد نجات الله و تاسیس بنیان قیام نماید
 که مبادا جهانه در دست متزلزلین آید زیرا از بر امتزازلین آن رساله که
 با قایم میسر ابوالفضل مرقوم شده قرأت نموده ثمره حاصل است ابدالمسبب
 مزید ترزلزل کجیر زیرا مقصودشان نقض میثاق است این اقوال اجهانه نماید
 بار نشاء الله چون بار شعله در وادی ایمن آن صفحات را روشن فرماید و چنان
 نغمه میثاق در آفاق اندازی که شرف و عزت با سحرک و استیانت آری ولده
 و الهیت که صحیح و سالمند و له والده از حال زنده نماندند و آید و ع
 الله اهی

یا من باد میثاق نیر الاشراف لعن الله ان القلوب تصاحبک فی الاسفار و ان
 الارواح ترافک فی اثناء اللیل و النهار و لا تخف عنک فی تحت من الابصار و ان
 اهد الی رب الابهی ان یضربک بقوه من الملائکة و جن من المملکت الاهی
 و یؤیدک فی خیر الامور و یحکک آئمه الباهره و رایه اشهره و یحارب غایه فون
 لبستان و نور الاعاباث اشرف ان یرتبه اعدک تحت کل لایه
 فی سبک و جهنم کفر غایه محبتک و ترک الاله و الال فی شرح اشباب
 و ریعان بحیات و توبه الیک فی عنفوان العمر لقلب طهر و روح منجذب
 و حشاه مضطرم و دموع منسجم و صبر منضرم و دغا بدینک التوراء علی

حين غفلة من اهلها وفار باللقاء، وشرب كأس الوفاء، وثار من صهبا لخطاء
 وخدم امرئ قلب طامح بالسرور في محافل الجور، وذكر نير شرح به التصور
 ونفس تعطر منه الأرجاء، ونفس زكيتة مسطومة خصية مرضية في ملكوت الأبي
 ثم لقبية يا يحيى مدنيك اسلام وتحمل كاشتقة من العباد الذين اغضبوا
 عن طاعتك النوراء، وضطهد يا لهم من كثر الأعم والأعداء، وحمق من بار
 بغضائهم المستعرة الالهواء، وشدت عليه البلاء، وتفاقت عليه مصائب
 الترتلعة ولا تحصى وبكت عليه الأرض والسماء، وناحت له الطيور في الأوجية الغناء
 الى ان سافر وورد في السجن العظيم في ليلته مباركة النوراء، واستجار في
 هذه القاعة التي رافضه في الرحمة وطاهرة من قبا لعذاب ثم ارسلته الى البلاد
 اشاعة والأقاليم الواسعة حتى يهدى الناس السبيل الهدى وينهاشمن
 اتباع النفس والهوى فدم قلب تبهد اليك في روح مستبشر من نجاتك
 وفواد شغل بنا رحمتك كمينونة متوقدة نيران محرقة في ناديا شامك
 ودعا لك الى نورك الأعلى وقمر طالين كؤوس الهدى وارل مستنقن
 آيات الكون الأبي حتى تفي بالأداء وتبلى نيلهم الهدى ونقع في
 سجن شديد الأتلاء تحت السلام والأعدال ثم ملك في جنهم صفة سنين ثم
 نجى وادركه بنار طامك التي احاطت النقباء فرجع اليك ووقف عليك كوكب

وکشت بدین بدینک الی ان تعرت نار الفراع و غاب الأشواق و طاب الأوقات
 فاخذته قوة الهیثمون و باج قلبه من نسیم الیوفان و تمصر للعهد و احترق
 لمظلوم الوقت و ترک الزامه و الرخاء و دمع الالام و النعناء و توجه الی الأشقاء
 ناطقاً بذکرک قائماً بأمرک ناشر العهدک شاراً بأمرک کما کنک نامها صانعاً منک
 صابراً علی البلاء شاکراً فی البیتة الدنیا ایت احرر من اید الناصبین و حفظه
 من شر المنبغضین و ایدیه یجود کما یوکل یارب العالمین و نشره بعلام التوحید
 و ارفع به معالم التفرید و ابط به بساط التجرید و مهد به دعور النضال و قوم
 به اعوجاج کفر علی غیر محال انک انت المقدر لغیر المتعال و الهیاء علیک ع
 جناب حسین آقا پسر مرموم حاجی علی صغیر کتوبه مقصد تجلیل در قوم نموده در
 جوف است بعد از آن که قرائت فرماید نسخه شعر ابرداسته از برای خلیل سوزن زلین
 بخوانید اگر ممکن باشد نسخه صدر را با و نهد یا بشیر مصدق است و الهیاء علیک
 جناب امیر زحین را کتیبه ایدع به البلاغ نماید ع

هو الله

یا من بینک بذیاء کبریا و طوبی النفس استنشیر راحة الوفاء من جدیة کبریا
 و استضاء من النور الذی اشرف به الارض و السماء و استمدت السماء
 و جاد الزغام فی ربه الاعلی و نطق لبثنا علی سجال الأیچی و دان حلاوة

ذکر آنه فی کل صباح و مساء و تقطع الاله و غصص الطرف عن کل نعمه و رحمة
 فی الدنیا و آخره الاخرة علی حیات الاولة طویله ثم طویله و الهباء علی کل من
 تثبت بالعره الوثقی رع

هو الایبھی

رسیده حق نظر ملکوت ابھی کن و توجه بحیرت علی و مناجات نما ای
 اسرار مزار بندہ ضعیفم و وجود نحیف مجاہد رفیع چارکان تولد و ملاذ رفیع
 آوارکان تولد ارباب فستان شدید و عوصف امتحان بریش کن بر دور
 و نزدیک و بسیار بر انداز هر قریب و بعد عون چون ارزان فرما و عفو
 و عفران در رفیع مدار عهد قدیم را حسن حصین با کن و ثیان و غلیظ را ملاذ رفیع ما
 ما تا ز هر فن هر امر من محفوظ و ببدایع الطاف محفوظ تویی قادر و توفیق
 تولد مقدر و بنیا تولد مقدر و شواخ ع

هو الایبھی

ایمظلوم علماء سوء و اسیر طلبا جبل و نادانان تفضیل ارباب و صل و صدقات
 ضرب سدید و جور خندان و مکاران از اهل عالم مسموع شد این قوم
 خویش را علمای دین بسین و حامی شرع متین و جانشین سید المرسلین
 می شمرد چون ثجان کبیش بیگانه و خویش را نیش زنند و چون مار عقاب

و عتق ارباب بعد و آقا بر میگردند بنیان رحمن بر اندازند و بنیاد عدل
 و داد و ایران کنند و بزبان خروشی آنگاه آنگاه چون که گمان جو خوار غلام
 الهی را بدارند و دعوی شبا کنند و چون نزدان راه قطع طریق وند
 سیل نمایند و غافله سالاری خواهند در مجلس علم اکرم و ضم نشینند
 و در بران و میان لال کهنه و بزرگ سیاط و چوب و چمان اثبات نماید
 خواهند چون بهجام گری هر یک چون جل ای قیس بند و عظیم و چون
 بفضائل گری هر یک اجمل از انعام و بهیم بگو اگر مرد میدان زبان میان
 و بر مان کشاید و کوی چو کان طلسمید و حقیقت تیان ظاهر نماید
 و اگر حامی دین بنشیند این رحمة للعالمین بگذارید و اگر از مجاهدین بیل
 رب العالمین باطل سازد زور بازو بنماید و مجدود و شعور بدوید
 و با عساکر تجر از محاربه نماید حال در مدارس چون بهجام سیر خوردن
 خوراک اند و چون سباع ضاریه به مبالات و بی باک بر سر اموات و خزان
 صحرائی محبت الهیه هجوم نمایند و شجاعت و مردانگی و عصیت دنییه نمایند
 فاطل مایم بعلیون فوف بر و ان سهم فی خسران مین و لیس لیس من
 ملجاء و صحن خندان سید دل بر بازار و معارضه جوار و دارند و علم و یاد
 نمایند که چرا هو اساعده شهر یاری و هو صید تعالون و علی در دست

وکلزار کنی و زرافغان کهنج چدر بر بلبلان کاشن علم هجوم نمایند که چرا شون به
 داری و از روی بوستان کنی بار این عادت درین خصلت قدیم این قوم انیم است
 و چون بجنب سیر رجوع ناله و فریاد و شهادت کردد که حضرت خلیل مثنوی
 این قوم جبول درش نمرودی افتاد و حضرت کلیم حکم این قوم علوم در عذاب
 و عقاب فرعون به شکست و حضرت سیح شور این حزب عمود در چهره بود
 بانواع بلایا آزرده گشت و حضرت سید حضور بجز این جمیع منفور سر بریده
 و حضرت رسول روح الوجود له و لحم فداء و علیه و علیهم الصلوة و السلام نهمه
 و مسازعه و محادله و سیاد این علماء سوره بجه بلایا که گرفتار گشت حتی نور دیده
 ملا علی و سرخند فافله طریق بدی شهر یار قایم جمال کبریا شهید گشت
 روح اقدسین له فداء بقوا مقتضی نفر از این علماء سوره که هر یک خود را
 رکن رکن دین مبین میسازند شربت شهادت نوشیدند پس شاعر از جور و
 اینها محزون و مغموم میباشید ذلک شأنهم فی بحیوة الدنیا این شان علماء سوره است
 اما علماء ربانے که از جور علم حقیقی نوشیدند و با سراسر الهی پر بردند و از کائنات
 حائلن و محالے چسبیدند و بکلوت توحید عروج نمودند و با قلبی نورانی در وحی
 رحمانه و جده صمدی و نقطای حقیقی و علمی ربانے و فتوح الهی مبعوث شدند
 و در بین خلق مخروش گشتند از انوار و جوهشان شرف و غرورش منور است و از

و از نجات قدس شان مشام ملا و اعلی معطر و مختبر این نفوس قدسیه بمبایه
 روح جسم امکان از اجاند و حید عالم را تاثیر آیت اسم اعظم خسته منظر رحمت
 پروردگارند و آیت موهبت آموزگار دست مطلوبان گیرند و لطف به
 ستمیده هگان کنند خون چپاره بدرنمایند و زبان لطین و شکر و شکر نیالانند
 طبا و ضعیفا هستند و ملا و فخر باشند باری شما که همه در آخر ز فضل معده حضرت
 اشرف والا و لیعهد عدالت محمد در آید همت آن بلند همت و تسلیم شد و از
 رنجبیر و اسیری خلاص شدید حقیقه آن سرور تا بحال فریاد رس مظلومان و مجبور
 ستمیده هگان محظوظ حال رجالت و مرجع رجاء آمال ال کمال تا بحال
 با صدی ایتی نفرموده و خاطری نیاز زده و دله نشاکسته بحال ارف و کتبنا
 انصاف و مرحمت با کمال سعادت فرموده لهذا باید که بحال صداقت بختش
 پردازند و بصورت نیت ز فضل حکومتش اطاعت و انقیاد نمایند و در لیا و بحار
 و اوقات ادکار بد بجای خیر و طبع عن و نصرت قیام کند که همه در در این
 چنین سرور عالم و میر مهربانی موجود است که پناه سپاره گانست و ملا و فخر
 کهنه فریغ فقرات و طبا و ضعیف و از خدا میطلبیم که ما را پس را چون
 نوشیر و ان عادل در جهان جاودان فرماید و در جهان الیمی ذکرش را بلند نماید
 و اجماع علیک ع

هو الله

از هر مرغ حدائق بیان شکر کنید حضرت حتی توانا را که ثابت بر عهد و پیمان
 حضرت بیدانید و راسخ بر عهد و پیمان جمال مبارک روحی لأجابه الفدا در افق
 ایمان دو ستاره شنید و در میدان ایقان بر تهنیت بر زمین تن قسم
 بجمال قدم که در هر نفسی صد جانم فدای نامش بل که اگر ایوم ذبایه استقیم عهد
 و پیمان کردد عقاب روح عرفان شود و عصفوری ملک طیب و سلطان بنو کوه
 سوری سلیمان کند و کمانی سلطنت جاودانی راند چاه افشاده غیر غمخسری شو
 و یوسف کفایت صیاد ماهی شمعون جفا شود و چوپان بیابان ابو زر غفاری
 آتش کش شو و اشتری نازدانه در منزار و چمن شبان باغبان مسین
 ظاهر کوه و تجاری ناخدا می فلک عظیم باری ایوم امر منوید در ملکوت الهی
 ثبوت در سوخ بر عهد و پیمان الهی است چه که فلک عهد را طوفان از جمع جبار
 احاطه خواهد نمود و اورا این شبهات و استلال تشابهات سزا نشد
 جهرا نتر خواهد و اما الذین فی قلوبهم مرض فلیس یؤمنون بما انشا به
 منها سبحان الله بین مخصوص محصور و ضح و شهود مجرسته و
 افعال شارح و عارف و مبین الواح و جمال قدم و ام عظم روحی لأجابه الفدا
 واقف و اعلم بود که کار را با این رسم محکم و امر را حکم فرمود از بدایت فخر ظهور بلکه

بلکه در توریه و انجیل و زبور بلکه در صحیفه ابراهیم این بیان عظیم را ذکر فرمود و جمیع
 الواح و زبور تجید از تمسکین و توشیحین و توفیراتین و اسحین فرمود حال
 با وجود مبین و فصیح و مخصوص نوحه بیان کلمه توجهور ابا قام مختلفه متضاده
 تفسیر نمایند و اخر فی الحقیقه معنی توجهر را بدرجه اعراض و سیرین و تحطه
 میرساند ذلک مبلغهم من العلم فرمهم فی حوضهم لحيون ان ربك لغني
 عن العالمين والبهائم علیکما و از همه مستبر که هیچجه تا مجال امری باشد منحصر
 و تکلیفی کسی نکرد که درجات بجهت توجهور قرار داده شود و شبهات بیان آید
 و آیات مشابهت تاویل شود نهایت کل را بشرفحات الله دلالت و از
 اختلاف که مادم بیان الله است منع منحصر الی این قول مقبول خود میداند
 اعتراض بکسی ندارم و البهائم علیکما غ

هو الایهی

سر عثمان جمال رحمان و امی محمود ان صهبای روحا مشامان از نفعات کلشن
 الهی محطرا و قلوبتان تجلیات انوار جمال الله نور بار از کرد باد امتحان و امتحان
 محمود نشوید و از شدائد و زلازل و زوابع متحرک گردید چون در خان جنبت بوسید
 ریشه در ارض تقدیس و طمیان محکم نماید و چون آسار فرخنده الهی شاه فرخنده
 بجان آسمان رسانید از ارباب غنای آرمیده در آساز و خفید باید و آرزوی

غمام احدیت پر برک و شکوفه و ثمر لطیف هر یک را امر الله چون تخم لامع بپاشد
 و سرسبز ساطع و غمام مامع و در ثبوت بر امر الله چون جیل رخ و در غمان
 جمال رحمن چون بحر منواج به پایان و در شنای جمال جانان سیاه ناطق در
 تنگ بوجایای الهی شهید آفاق و در تبلیغ امر الله منادی بین ارض و سماء
 و در اخلاص آئینه رحمت بر جهانیان ای احبابی الهی تنگ بعبودت و ثقی جوبید
 و شبت بذیل عنایت جمال الهی بعبودت و پیمان الهی و وصیت جمال رحمانی
 چنان ثابت و راسخ باشید که جنود شهبان تصور خلاف نتوانند و در امر
 تفریق نتوانند در جمیع صحائف الهیه که در این مدت باطراف ارسال شد
 بصریح عبارت و لطیف اشارت مذکور و مطور که چون حسن حقیقت غروب
 نماید طیلور لایطیران آیند این خفاشها جنود شهبانند که عنقریب بحرکت
 خواهند آمد لبسته قدم را ثابت کنید و پای را راسخ قلب را مطمئن نمایند
 و روح را مستبشر جنود شهبان نفوس هستند که مخالف صریح کتاب ^{انقر}
 و عهد و پیمان الهی از زبان حرفی رانند امر تمامه راجع بمجموع معلوم شود است
 و این مقام موجود بجمیع شئون ارجع من علی الارض چون آفتاب ممتاز و مشهور
 و منصرف لکن با وجود این جنود شهبان در جولان خواهد آمد ^ع

اسراخایی

هو الالهی

اسرار حجابی الهی حن آیات مکتوبه و آثار جبروت و آیات تدوینی و اَعْلَاءِ
 آثار کونینی و ششون آفاقیه و انفسی ابرافان کائنات تجلی فرمود و جهان جان
 و دل را بنور حقائق و معانی و بیان و بیان و بیان متوزن و تجلی علیه خفیه کلمات
 و آیات و آثاره قلوب تجلی قلوب کائنات الساطعه فی دائرة معدل النظار
 آثار آفاقیه و آیات انفسی غایب گردد اما آیات تدوینی و نجس کونینی
 و برقرار و ثابت چه که معانی است نه صور حقیقت ثابت است معجز رزق روح
 است و حیات قلوب روح نبات است و شرح صدور در هر خانه کلمه
 از آیات الهیه که موجود سراج آن بیت است و نغمه روح القدس در شام اهل
 حیات پس ای حجابی الهی این کتب مطبوعه را بجان هدیه نمایند تا از فرس
 نفحات قدس بمشامان رسد و قلوب متحرک گردد و نفوس زنده شود و
 علیکم یا احباب الله الثابتین الکرسخین عبد میثاق الله العظیم القدیم شهید الکریم
 کتاب مقدس کتاب مبین کتاب اشرفات کتاب القان کتاب مقاله
 کتاب مدینه رساله سیاسیه رساله مناجات کتاب انوار شکیب و غیره
 هو الله

رسیده بجا چه نویسم و چه اندیشیم جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبانه افشاء
 از بد و امر اسر عمده و میثاق را از زبرجدیه متین و زرین و صین نخل و این میثاق

بلند پیمان را ایوان رحمن قرار داد نفس اندک انصاف دهد مخلص می نماید که از بد است
 نشاء انسانه تا این کور رحمانه چنین عهد و پیمانی در قطب طاه اعد و مرکز ملکوت الهی
 هائیسین گشت از بدایت ظهور شعاع نورانه طور تا غروب اقبال انور جمال شکور
 هیچ لوحی نازل شد مگر آنکه صراحتاً یا کنایه یا اشاره ذکر این عهد است و بیانات
 قدیم فرمودند و متمسکین بر احمد و ستایش و مدح و نیایش فرمودند و تشریف لیلین
 و ناقصین و ناگشتین را زجر و کوهش پس با بزم و نقوش خط ابهر و نهجها
 بیضا، از من الوجوه از غیب است هود عهد و پیمان گرفتند و کتاب عهد فرمودند
 و وصیت الهی که ثبت فرمودند انصاف باید داشت که جمال مبارک چه قدر حیاط
 مجری داشتند حتی در کتاب اقدس که مانع کفر است به بیان واضح صریح
 به اشاره و کنایه و تلویح در مواضع متعدده بجه قوت و قدرت شده بیان
 فرمودند با وجود این خاک بر سر خلیق احمق که ما تحمل طغیون و او کام کونان کون واقع
 شدیم بلکه بسهام و سنان شجاعت مطعون و له انقدر بدان که سرخ آبی
 روشن کعبه و تخم بارخ ساخ بر انجمن بحر آبی چو شش آید و نهنگ یابی جان
 در خرش غدلیکستان بباله در نغمه و شور آید و بیابان شش زبان در ترانه
 بے فتور آنوقت گوش شنوا که مستعد استماع نغمه طبلت آواز سر و پیش شنود
 که کسب و قدوس نیست غدلیک کلزار من اینست میل مانع من نیست

شمع آفاق من و بهاء علیک ع ع هو الله ابرار موفین
 در این باب داد که انوار کوکب صبح اشراق شروق و غرب آفاق را احاطه نموده است
 قلب عالم در اضطراب است و بیکار مکان در ارتعاش چه که بنیان ایمان بزیر
 تیشه جفا احاطه نموده است و شجره عمود و میثاق را گرد باد نقض در آتش است
 از خد اثبوت و استقامت یلید ع
 الله اعلم

لهی الهی قد غشت القلوب غاشیه الاضطراب و حجت الا بصار سجات
 الاضغاف و حرمت الاعین مشاهده الانوار و منعت الاذان من اتماع
 الاسرار ایرت افرون الاستار و حزن السجرات التارة الاضبار و كشف الغطاء
 عن البصائر یاذ العطاء انكذت الكاشف انخارن الحجاب و السحاب منظر
 الشمس فی رابعة النهار لر سنده عن حو عیان چون مهر تابان آمده
 جیف کا نذر شهر کوران آمده جمال الهی روحی لأجابه الفداء سالی قنبر از
 صعود کل را بر منج مخصوص دلالت و کبریات و مرات اجباء حاضرین با دلالت
 بعد در کتاب قدس منضی صریح چون بنیان مخصوص مقام منصوص در این فوج
 و شب و روز اخبار اکا هی تصریح کلمی تلویح کلمی کنایه کلمی اشاره مضار و تقابله کلمه
 تا آنکه کتاب مبین و دلوح محفوظ بنیان الهی با بر قلم اعلی مرقوم شد و مرکز بنیان

مشروح کت آفتاب عهد بتابید نور هدایت کبر بدیدید تا باز بعد از
 اختلاف حاصل گردد و جهاد بمیان نیاید و هر کس بخواهد خویش نبرد خلیفه^{ثالث}
 حسب کتاب التبع گویند خلیفه ثالث اماخذ النورین بفرزند مرکز میان امام
 باشد و سنین آیات نیز آفاق مخصوص صغیر و کبیر کل اعتقاد عظیم و حقیر
 کل هدایت جویند حال مرکز مخصوص متروک و مرجع مخصوص مخزول منکوب
 احزاب محروم در جولان و شبهاست تنباطیه مرتبه برقی بر جان و سر افراترا
 و رد زبان یکی گویند شریعت نمودند دیگری گویند ناز و روزه را برداشتنند
 ضربت گویند چنین و ضربت گویند چنان جمیع این روایات و حکایات محض القاء
 شبهاست و الا دین دین الله است و شریعت شریعت الله لا یخیر
 و لا یتبدل الیوم الله تا کل دخل شریعت استیستقل و با حکام لهر مکلف
 تخلف نموانیم و تلمذ نخواهیم این تصور را و این چه تفکر از این تدبیر شمری خبر
 تفصیح خویش نبیند و مفسری از برای خود نیابند متفحصان از این
 تمدنیش از زمان است و توشیش افکار بعبه اول مرتب تک است بعبه الله
 و اول من اتبع او امر الله و خسر تری ولی نفسی که در این افراترا مینند آیا
 از شریعت الله خبر دارند یا از حکام الهی خبری عمل نموده اند شما استفسار نماید
 شریعتیان القاء شبهاست و دیشان اتباع مشابهاست مثل سائر ملل غایب است

غابرت قوم موسیٰ نوحی را اول مطیع حضرت موسیٰ میدانند و جمیع احکام
 عامل و له حضرت روح را بصیل زنند و هم چنین دیگران را و بدانند که
 بشکند قوم فرقان نوحی را اول شریعت دانند و حکام مجرب دارند و بی
 هزار رکعت نماز کنند و صد هزار کلمه بسینه مبارک حضرت اعوذ کنند
 و ابرویان نماز کنند و روزه بگیرند اما در هر ساعتی هزاران مرتبه تضرع
 و لای این عباد مؤمن بالله و موقن بآیات الله و تابع شریعت الله و عامل باحکام الله
 و ثابت در نوح بر ایشان الله و لای از حضرت کبریا ثابت بر ایشان فاجرت
 کافرت خاست تارک الصلوة است فاطمہ است سیامت تا کعبه است
 و لو عبادت اولین و آخرین را بنامید شما شخص را ویرا سوال نمائید که شرط
 و ارکان صلوة چند است فبھی بوب الکعبه و لهما نیک شعاع

هو الله

یا خادم لهما آنچه بنجاب میرزا الله مر قوم نموده بودید معلوم کردید حمد
 حضرت احدیت را که در نشر روح جات و بش آیات نبات انامیر میکند
 همه لای سجد و صومعه پی در صبح و دعای شب من ذکر طره و طلعت
 و من العده الی العشا شکر کن جمال قدیم را که موقن باین خدمت هستی مؤتید
 باین بوجبت عظمی که جمیع اوقات را در سبیل حضرت صحت وقف نمودند

آسایشی بجای نه از این نه رحمتی و نه عزتی نه سکنی و نه سردی نه نعمتی و نه
 کشته دشت و صحراستی و اواره کوه و کم کشته دریا گاه در خون آلودشت
 باختی و کهر در فقار با اهل راز و سازش می کسی در طهران آینه زدن شد
 و کهی در آذربایجان آذربایجان بهر شتاقی انداختی حال تو کف سجده است
 و چون خاله اش بجز من تزلزل و اضطرابان خفته کار ایدار کن و غایب
 بسیار کور از انقبوت اعظم استم نیاکن و کار اشنا جمال مبارک
 روحی و ذالک و کسینتی لأجاء الفداء ما ربه جودیت تسان مشه شریعت
 فرمود تا در روزین در خدمت امرش هر یک علم مبین کردیم و در افق
 نقطه اعظم منیر سردیایان عشق بنیم و از هر تعلق بریم مشام را
 صدقن ملکوت ابی سطرنایم و سان را بذر و نایش یاریم جز او بنوعیم غیر
 از او نطلبیم هستی خویش فراموش کنیم تمامه کرفار او کردیم آنی نیا سیم
 و دمی آرام نگیریم کهی سر صبح انظیم کهی در هر آنجمن چون مسع برافردیم
 کهر آسیر زنجیر شویم و کهی ندیم هر خط عظیم یومی در زندان جنت ایوانیم
 در روز ذلت کبر بر اعتراف عظمی دایم ع

سوالله

ایدوستان الهی و یاران معین خداوند عالمیان در قرآن حکیم میفرماید و لکن فی

و لکم فی رسول الله اسوۃ حسنہ یعنی متابعت حضرت اسوۃ
 حیات واقده ابان مقتدای حقیقی حصول نجات در دو عالم است
 رسول نامور با تابع در جمیع امور و شئون بودند چون افرادی این منبر قوم را
 صراط مستقیم داده سلوک نمودند در ایتم را کوشیدند کشور خالصان بلوک
 کوهنیز و نفوسیکه در راحت و حصول آسایش کوشیدند خود را از جمیع هوا
 محروم نمودند و در افضل خضره ایس سعد و مینند ایشان بسپرد و خوشی
 شان به پایان رسید صبح روشن شان تاریک شد و جام صافشان در دلجو
 و غبار آکین سخج بازغشان آفل شد و لوکوب لامعشان غارب اما نفوس
 مقدسی که نمانشی نمخند در افق اعلا چون نجوم هر خبر شیدند و مطلع اما
 بانوار میمال ساحل کشند بر سر سلطنت جاودانی نشینند و بر تخت
 کامران رحمانه استقرار یافتند آثارشان با برت و انوارشان لامع گویش
 دریت و موکشان ملائکه افلاک سردی قصرشان شیدت و بنیادها
 و حصید نورشان جهان افروست و حرارتشان جهانسوز حال قیاس
 نماید نفوسیکه تاشی بان نور بسین نمخند بچین هوا بهت و مرآت فائز
 شدند حال ما که تاشی بحال ابھی حضرت اعلا روحی کس است شیدت و بسیدها
 الفداء تا نیم چه خواهد حضرت اعلا ابدایت طوع جانش تا یوم شهادت

کبری شب و روز را داشت بلا در سبیل خدا گذرانند و اضر الکاس سینه را
 هدف هزار تیر با فرموده با سینه شمره شرحه ملکوت ابھی شتاقد لقدم
 و اسم اعظم زهر هر بلا چشیدند و جام البریز بر ابتلا نوشیدند سینه را
 هدف بر تیر نمون و کرد زار این شمره شفره سیر زندان کشند بسته
 رنجی به امان عرضه هجوم انداشند و هدف رجوم شهرار مقهور لاس
 و اغلال کشند و مغلول و تابان و صفاد بعید از اوطان کجینند و کونین غبار
 و صقلاب شدند در سخن عظم متلای بلای مبرم کشند و سیر ظلم و ستم
 در این زندان جفا و سیر ظلم، ایام مبارکش بر آمد و صعود بکوشش و منو حال
 آید و استان با وفا و باران آن طلعت نور آ آسانوار است که دیگر دقیقه ما
 آسوده شنیم و صبر بر پیریم و آسایش و راحت جوئیم تا در آرزای شکر و کرامت
 اقیم و بجایالات خویش برداریم و بیکیانه دشوین بندیم لا والله باید
 شب و روز آنه نیاسیم و در پاک را با آبش این عالم نیالایم بر زم فدارا
 بیایم خوش عشق و برمانایم و با چاک و دوف و نه با هنک ملکوت ابھی
 سرایم و قص کنان شادمان خندان بقبر با گاه فدایت جایم و جان تن
 و سر و بدن انفاق نمایم ابر باران و فای و اید و استان نبوت و استقامتی
 مبتدیان شبت و توشه ای منصفان بقی و سکی هر یک باید شون دیگر کوی

کردیم و محرک سارین شویم و در نشر نجات الله کوشیم و با علماء کلمه الله
 پردازیم از نسیم گلشن غنایت دانهما متسر کردیم و از نسیم گلزار احدیت
 شویم در قلب ابرار شون و شور افینیم و در مدار احرار و له و سرور اندازیم حمد
 که جنود ملکوت اهی در هجوم است و نجوم افق اعلى در طوع و بجز علم هر جنش
 است و محاب غنایت در ریزش و نیز افق معانی در تابش حش و شمس
 در نهایت مشرت است و صبح غنایت تا شبر بر تودایت آهنگ ملکوت
 ابهرت از علماء انیسیر ای مرده بیجان و مد جاندار شو جاندار شو
 ای خفته در آب و کابردار شو بیدار شو اشراق تابش بارش در جان و تن
 بیزار شو بیزار شو همگام قرابایه بود انفس رحمانی بود اسرار ربانی بود
 بر عاشقان سردار شو سردار شو کلبا که منع خوش سخن بر شاخ سر و اند
 چمن در سغالی میدهد تو محرم هزار شو تو محرم اسرار شو مع
 هو الایمانی

ابدستان حتما این خاکدان فانی منزل خندان بیوفات و اشبان خندان
 نایبنا ظلمتکده تاریک است و تشکده نارنجی و نغان هر چه روز یک
 شمشیر سربت و عدیش عذاب شمشیر سربت و مهرش مهر
 کشیش ضیوت و نجایش نخل بر بال توفیق سر بر شمشیر سربت

ضعیف است و تحت کافر نشینک سخت کیه بخشش رجم است
 و تصویرش قیور نوژن ظلمات و سرورس کرات پس جمال قدم روی
 لاجبانه الغدا در اینجهان تائیس میان جاودانه بجهت اجبای بخشش فرمود
 و در اینجهانم ترابله مارج و معارج صعود بملکوت الهی نصب فرمود و از این روزنه
 صغیره الجلب فلک اشیر شود تا این طویور بال و پراوده بآب و گل را باوج غرت
 قدیمه پرواز دهد و این نفوس پرآمده را بروح حیات ابدیه زنده نماید
 صغیری از الاء اعلی زردشور و شور در چون طویور فکال برخی بقوت آن صغیر
 تا ملکوت رب قدیر پرواز نمودند و بعضی باله کشوند و پری زدند و ایوبال
 ملال و کلال تنگ داشتند و برخی جناح را در طین ضلال غرق نموند پس ای
 طویور حدیقه و فاشه پرتقدیس باشید و بقوت این صغیر تا ملکوت الهی
 پرواز نمایند و لجهاء علیکم یا اجباء الرحمن ع

هو الله

اینجیل جلیل قیمیه مخطوطه افاد حمد خدا را که از بسبب محبت اله نوشیداید
 و از مطلع امر اله مشاهده آیات کبریه نموده اید پس تمسک بحبل مدین نمائید
 و حرکت بر صراط تقیم توجه بملکوت الهی کنید و توبل بنیل حضرت کبریا
 شمع جمیع باشید و علت اشتعال نار اله الموقده در فنده و قلوب اهل سراط

و غرب ایوم نفی حضرت عهد و پیمان نماید از ملکوت اهل بی حضور کوه
 و هر بخدمت ایشان بر خیزد منظور نظر ما اعلی شود پس منی بر میان
 و کمر همت را بر حضرت این فرید و حید بر بند چه که ارباب شجاعت در هر روز
 و شک و ریب ابدت شجاعت در ظهور رخ

هُوَ الْاَكْبَرُ

یا من آذره همه خدایه امده مسطور آزاد با بیان قمر زمین و طهر ادا صل
 و بر معانی واقف و حوادث مطلع شتم و از شایسته و تعالی اجاب الله و
 و جده شان در اعلا و کلامه اله نهایت روح در میان حاصل کوهی است حضرت
 ترکان با کان در انجذاب جمال رحمن چون عاقله فاران بگویند که انجذاب شده
 ستایش نموند و در تحقیق بعد از صعود جمیع صفحات روز بروز در ترقی میوند
 و از سار جهات کوی سبقت و پیشی بگویند و روی ترکان حتی تا آرد شایسته
 و مغولان بحر ای خفا و ختن بر اسفید نموند امید داریم که حدیث سهور و ولاد
 لنا من اذ و با بجان تحقق یابد و از انوار حقیقت انجم ارجاء و طرف
 آن کشور در مدت فلیکه سطح و لایح کوه ابر آن بلاد فطرت استعداد غیبی
 دارند و صراحت و انجذاب شدید ماده استعمال در حقیقتشان در نهایت
 است و همراز و حرکت در تپششان در غایت آسمان و مقتضای طبیعت

در خصائص طینت چیزی که لازم است سلوک در استان و روش و رفتار
و حسن گفتار و تنزیه و تقوی و تبتیس باریان الهی امید داریم که از ملکوت الهی تبتیب

رسد ع

هُوَ الْاَكْبَرُ

ایشان در که حضرت مقصود در کور سابقین حدیثی روایت کرده اند که
بالتیات و لکل المرء ما فوی حال بنجاب کمال شتبان احرام
طواف کعبه مقصود برستی و بجان و پدر و پد و از وطن بالوف نیز ارشدی
و هو ای کوی جانان در سر کفنی این نیت شما امید داریم حکم عمل باید و این
عرض حکم جوهر باید و این بدایت کرامت نهایت جوید چون خیر و جلاله
و رجوع نیز لله براه احدیت استعدائما یم که خیر زیارت مقدر کعبه
واجز نورعبت بظاهر حسان شو فاطمین بفضیل مولان و فرج بعنایه ربک
و ابشر نفعات هبت من ریاض الرحمة لنی تدل علی سوره عظیمه فی عالم الوجوه

ع ع

هُوَ اللهُ

ایها المتمک بالبروه الوقی در این صبح نورانی که انوار منجا آفاق و جده را
احاطه نموده است شام ظلماتی هوس استیلاء بر عالم نماند نموده هیما هیما

هیجیات مشهور شجرات منکر شسته و اوران او کام متفرق شده
 دیگر ندانند که نفسی که بر عهد و میثاق الهی ثابت چون جبل حدیدند و این نسبت
 نغزند چه که همه مغزند نه پوست شائق کلام معلومند نه حرف معلوم باری
 آنجا بعبون الهی چنان بایستی استقامت را راسخ فرمائید که نفسی استماع کلمه
 جز از این قلم که خادم تسلیم علی و استفیض از حاضره الهی است استماع نماید
 فان الكل في في هذا المقام المحمود و تحت هذا اللواء المعقود و ظل المهود ضعفا
 بسیار خطه لازم دارند همت را بکارید که حفظ گانید چه که اهل شجرات
 با انواع وسائل قیام نموده اند گاه اظهار مطلوبیت گانید و گاهی کلمه توحید بزرگ
 رانند گاهی تمجید حضرت مقصود بردارند و گاهی اظهار ثبوت در سوخ تقبل انسان
 گانید تا با انواع خداع در قلوب نابین تر لرل اندازند هر ورقه که بدون خاتم
 این عهد از این ارض ارسال شود مقصود القاء شجرات و نقض میثاق و توبین
 مرکز امر الله و تفریق کلمه الله و تثبیت شهر اجزاء الله است و این است آنچه جمال
 مبارک در جمیع الواح و زبر کهی خبر داده اند فاعلموا یا ایها الله باری آنجا ب
 اجزاء رحمن را بیدار نمایند که چنین اوران بجا تم فرزند مندر جانش صرف اعوان است
 ابد و خطه نمایند بلکه ارجاع باین ارض کنند تا بصحبتش داده شود و البجاء علیک
 و علی کل ثابت علی میثاق الله در خصوص مسافت و رفاقت با جناب ابدین علیها السلام
 الا لله

مرفوم نموده بودید بسیار موافق زیرا چنین خوش است و جناب اینها
ستایش را از اجتهاد آذربایجان علی الخصوص شما نموده اند و لهما علیک ع

هو الله

استبصار الی الله ناله و انابه بدرگاه خداوند یمانند نمودی و سبحان
رسید و جمیع حضرت احدیت تضرع و زاری نمودند که اجاب آن ارض
در ظل شجره انبیا که در کلمات کنون فارسی مذکور است نقل و بان عهد الهی
متمم است و مثبت باشند و از علوت الهی استمد تو بتایش حضرت یحیی
مشغول شو که در سایه سدره میثاق آر میدی و منبتهی امان الی الله رسیدی
و در ساحت اقدس نذبه مقبول گشتی و لهما علیک و علی کل ائمت میثاق الی

ع ع

هو الله

الله یا غافر الذنب و قال التوب یا حمین الدنیا و الآخرة ان العبد لیس لرب
و لمذنب لیس له غافر ذنوبه و الکی لیس له جاب غیرک و اعلیل لیس له
دونک و لفقیه لیس له کثر الاثام و انحاء لفیس له مأمور الاثام و لهما تم
لیس له مجاب الاثام انت ملاذ المضطربین و مأوی المضطربین و حسن الموجدین
و محصل المهاربین عالمنا الفضاک و عفوک و غفرانک و لا تاخذنا بما فرطنا و جنابک

في جنبك انك انت العفو الغفور وانك انت تعلم بالهي شدة تعلقني
 وعظيم تعشقي بافان سدره وحدانيتك وفروع دوحه فردانيتك والاما اب
 لهم الا ان خيسترو بغض سحاب رحمانيتك ويزهر وازهار قدس نوع حيدك
 وشير و ابا ما رتبه تفر يدك حتى يتعشوا في حديقته تقدريك وينموا في زهرته تتر
 وتعبون منهم نفحات القدس في الاقطار وتشر منهم روائح الانس في الاقطار ارب
 ثبت قدم عبدك الذي ناجاك بالاستغفار على عبدك ويا قاك الله ان تصدق
 فرخص كل عقل محال اربت كبر جاشه وضطرابه وارح روضه من نفحات العفو
 والغفران ونعمات طيور حديقته الاحسان وصرح عن الخطيئات انك الغفور
 الهوابع ع

هو الاله الذي بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين
 اللهم يا هي وبهي وما ذى الكيف اذكرك بابع الادكار وفتح المحامد والعبود
 يا عزيز يا غفار وار ان كل فضيح وبلبح وناطق وواصف كل سانه في
 آية من آيات قدرتك ووصف كلمه من كلمات انشائك وان ظهور لعقول
 انكسرت اجنتها عن الصعود الى هواء قدس احديتك وغناك الوداع غمخت ان
 تنسج لباها في اعز ذره قباب عبر فانك اذا انقزل الا اقر بالعجز والقصور
 ولا متقرا الا وده الغفر والغفور فان العجز عن الادراك عبر الادراك والقصور عن الحصول

والاعتراف بالفقر عن الأقران رب أيدي وعبادك المخلصين على عهودية
 عتبتك التامة ولست بتد الحضرتك الرحمانية وتجمع لدر باب اجديتك
 ايرت ثبت قدمي على صراطك وتوقير شعاع ساطع من ملكوت اسرارك
 والعشر روجي بهبوب نسمة ثابتة من جدائل عفوك وغفرانك وفرح فؤادي نسيجة
 منتشرة من رياض قدرك بنض وجمي في افق بهاء توحيدك وحلم عينك
 المخلصين ومن ارقائك الثابتين اراحمين ع

هو الله

ربني درجا وغاية ابر وحزر وموطة اني تجب ذل انك ارزامي عتبتك
 على تراب التذلل والابتهال وانا جيك واقول رب رب هذا فرع رفيع من روضة
 رحمتك خصل نضريان بعوضان وابل رحمتك مورق مزهر منمور
 مسرع بفرع نامية ثابتة ممتدة السماء فردايتك ايرت اجبر هذا الفرع
 اجليل ارومة الهدى وجبر ثوم الموبتة والتهتم وزده طراوة نضارة وطا
 في طحين بالمد المعين ونشر فروعه في انحاء قيعن ممتدة الاعنان افق الميسين
 مستقيمة اشرق الارض ومخار بها وجوبها وشمالها ايرت قبلك خير
 في كل عالم من عوالم القدس وادخله في خطية الانس وايده وفروعه الثابتة
 على الميثان على خدمته امرك وانت اثار امارك وشهيرة اياك وتوحيح ثيابك في تير

و تقریر احکامک و اعلا و امرک و هدایه فطرتک در فرع قواعد نیک و تأسیس صلوح
 ذکرک ارباب تک تعلم مسلح حتی مع هذا الفرع بحلیل المحبوب و کثرة لوی
 بهذا الافول انخون و عظیم و دادی بھذا العبد لہ سرانحدت نفعجا تک یا حتی فی قوم
 اذ ایا لہر علیہ مباریضی قبلی المحزون انک انت الکریم الرحیم و انک انت الکریم
 العظوف ع ع ہولہ امی فرغ جلید سدرہ مبارکہ ارایح مخالف سراج
 میان را احاطہ نموده است و ہوا بج نقض و فساد سفینہ نجات را در گرداب عبدان
 بیوفایان انداختہ و کرد باد طغیان پر امون شجرہ چمان شدہ و این عجب فریاد
 و حیدر مقابل ہجوم عموم بہتقامت تا تم تقاوم شرون محاربت غر مجاہد
 جنوب سراز است شمال صحاحم صد ہزار عربین بعد و سنانت کہ با تیغ و سنان
 و مرج و سهام است و ہزاران بوجہ عنود و بولہب ججود است کہ ایقاد مار و دردا
 بیجا کان چنان شنایان چنین با وجود این کھکرتہ شمع امر اللہ روشن و سیرا
 و اوارہ کلمہ اللہ جانگیر صبح ہدی پر نوش از نوا اعلا نشتر و ہر شابت در نجر از ملکوت
 ابھی منتصر صیت عظمت جن شرون را حرکت آورده و فتحات قدس غر بر اعظم
 نموده افق حقیقت بنور پیمان چون مہ تابان کشتہ و مطلع امکان بطریق انوار
 بخشش بر زبان شرون چہاں شدہ اما عباد لہب و خطر می عظیم و تقری مجاہد
 بصد ہزار تمدید شدید لہذا باید آنحضرت در کمال قوت و استقامت قیام نمایند

و افغان سدره مستحی را جمع کند یعنی کیدل و کجته نمایند و با ایادی امرته
 مشفق و متحد شوند تا آنجن بیت عدل کلی بقدر امکان تشکیل ممکن گردد
 و در وقت لزوم مضمون و صایا محرکه زیر حضرات افغان شجره مقدسه باید
 در حفظ و حرارت حصن حصین امرالله در صفا اول قیام نمایند و با نچه سزاوارت مقام
 موهوب است موفون کردند امر عظیم است عظیم و مقاومت و مهاجمه جمع
 مل و امم شدیدت شدید عقرب نغره قبایل افریک و امریک و فرایزیک
 و تاجیک و ناله هند و تهمین اردور و نزدیک بند شود و کل حبیب قوی
 بمقاومت برخیزند و فارسان میدان آهر بتائیدی از ملکوت الهی تقویت
 ایقان و جند عرفان و سپاه پیمان جند هنالک حضور من الایحزاب
 ثابت و اگا کنند بشارات بسیار از جمیع طرف رسیده و اظهار توان
 زیر ایااران جگا کار فوراً تثبیت با خدا نمایند و در صد تفسیرین آنچه فرستند
 لهذا مختصر اشرت داده میشود که امر بسیار بزرگوار شده و عظمتش بدیده گشته
 عقرب غلیا عجیب خواهد نمود و ابها علیک شاع
 هو الایحبابی

یا حبیبی و منوی و منبی مسطورات مختلفه متنوعه وارد و مضامین در نهایت
 تشویش و اضطراب چنین وقتی چنین موردی چنین حالتی که اعداد جا

جمال مبارک از جمیع نقاط ارض در هجوم برنجید و صدقات و نباتات و شکلات
 و شگفتا و صعوبات و احزان از جمیع جهات و فتن در ارض متشعشع بشاید
 متواج و نهجید در نهایت سوز و کداز حسرت و حرق و کدورت فرید و حید
 در کوشه کوه کرمل در کلبه احزان بنجهد ساله و تصنع و آهمال که مرسلات پراه و ناله
 و شکایات و حکایات واقعه در آن ارض وارد قسم بحال قدم که حیرت حیر
 منجهر و غمت بهت حاصل باری ایجان بن احزان نهجید کفایت شرین و غریب
 می نماید اینجید بکوشه خنیده و تکلیف از هر فکری و هر مدخله بریده و سربالین خنیدی
 نهاده و شب در روز به استغافه مشغول و نفعات ملکوت ابھی مالوف و منظر
 فتوح البواب بر جمع و شستان بین بد ابجوار و جوار رحمة الکریمی در مکاتب
 سابق چه قدر اتمس از آنجا نمودم که بساط این که در ترانمطو نماید
 که منجهر مشکلات میشود و حال وقت آنست که باید بجهت وسیله باشد لفت بجهت
 کرد قسم با هم عظم و جمال قدم روحی لعباده الفداء که این عبد در این ارض
 خود را خادم دلیل کار نمودم و بعد از صعود با وجود متابعت و مشاکل لکنی
 مثل کسب چاکری بخدمت کفل قیام نمودم و زحمات جزیه و تکلیف کار و کمال
 ممنون و شکر نمودم و حل کردم و منت کمال را اتم و نهایت تذل و خضوع
 و خضوع را با کمال نمودم با وجود این سینه طعن و ذم و کناهی حتی کوشش خود می نمودم

تجامل میکردم و سکنیتم شاید این طوفان ساکن شود و این امواج را که کرد
 ممکن نشد عاقبت بدون اطلاع نخبه در ترس و اراجیح بر بسینوت
 با طرف نشد و بجز زمام از دست اینخبر رفت با وجود این بدافعه بر تمام
 و تعرض نمودم و شب و روز در حق کل دعا می‌نمایم رب ابد عباد علی الصراط
 استقیم و قدر لهم الثبیر فی الامور حتی یتسهوا بخیرهم ثم یندی بربیتضی
 و جوهم فی ملکوتک و کفیر به نجومهم فی افکک و یتنیر به فوهمهم من برهک
 و حال نیز تعرض بدافعه ندارم و آنچه احوال از طرف مرقوم ارسال نمودم جمیع
 ضبط نمودم و منع از نشر کردم و اما قضیهٔ ترک اینخبر نسبت بحضرت الهی
 بر روستا و سلوک این عبده لطیفه لهدم مختصراً مرقوم میشود که اینخبر برای بوی
 که تا بحال به تحریر آن و نه تقریر آنکه بستگی از او نسبت بنفسی صادره کنایات و استعارات
 و استهزاء متابع و مترادف و سن سناکت و صامت با وجود این ممکن است
 که نسبت بشما کلامه است که از من صادر کفو بر من کین جفا دارند ظن که وفا
 شرم میآید ز من باری ای یاران مهربان بهتر آنست که جمیع این ادکار را
 فراموش نمایم و از جمیع این تصورات بگذریم و متفق و متحد شده و عمود
 خمیه الهی را در قطب آفاق بلند نمایم و بخدمت جمال قدم پردازیم و در درگاه
 احدیت عبودیت خویش بابت و محتسب سازیم اگر با این صفت مقدره که بتر

که بهتر از ربوبیت دو جهات متصف کردیم هر یک از آن کرد و هر صعب
 مستصعبی سیر خیر از روح در روان ع ع حضرت ام المومنین
 بتکراف خواستیم و نشاء الله شماره نیز منتهی مطمن باشیم که نهایت غایت
 در حق شما مجری خواهد گشت و شما باید حضرات ایادیر خان شوع نامید
 که کل فی تحقیقه شمار ارجان و دل محبت حاصل نمایند و ثبوت و رسوخ شما نیز
 مثل کل نزد جمیع ثابت و مستبر کفو چون حضرت ام المومنین بیاید مخاره
 منغلز خواهد کویر حال مختصر میکنیم و لبعاء علیک ع ع

هو الالهی

امی مشتمل بر محبت الله در این عصر عظیم که تأییدات ملکوتی جمیع جهات
 احاطه نموده است و نجات قدس نام روحانیار مظهر نموده است جدی نام
 که مظهر آیت توحید کردی و مطلع هر ارتقید شوی قسم بحال قدم و اسم اعظم که
 افواج ملکوتی ابھی چون امواج محیط کبریا پیر سع ع

هو الالهی

اینی ناظر ملکوتی الهی از خدا بخواه که ترا با هم موفیق و مؤید فرماید که چون ستاره
 صبحگاه از افق عالم روشن کردی و چشم عالم محراب بر رخ عسبر درج پرورد شوی
 اگر عاقل در طین در میدان جلاله گمش و اگر غرق قدیم جو این که مرا چون کازرن ع ع

هو الایچی

سرمد میدان فدا شیر از فضیلت زندگ و تیز خنک و بد کسبت و مهر بران
 میده عرفان از اراده که بخشند و بنده و یگانگی پس نو که شیرین میان بنده
 این آستانی همشتر ماکه سب حیات کجور نه عمارت غلت نجات شوی نه پاک
 شمع پر نور باشی نه آتش جهان سوز گوگ ساطع کوز نه عفرتی غالب و الهامیک
 غ ع

هو الایچی

سر امته فضل وجود سلطان وجود بدرجه رسیده کنان در این کور اعظم
 معبوث شدند در عرفان و ایقان و بیان و بیان کجور سبقت را از رجا
 بر بجز در در ظل کلمه جامعه چنان محسوس شدند که منظر انبیا گشته و الهامیک
 غ ع

هو الایچی

سر سرور و فایر و روحی و مهر جوی کامور رحمانی سر حاجی تو جان سر حاجی تو جان
 در محفل نسیم در محضر قدیم هم ساکن در در نسیم سر حاجی تو جان سر حاجی تو جان
 در کاشن اسراریم در کلین از کرم در کلمن انواریم سر حاجی تو جان سر حاجی تو جان
 در خلوت که رازیم باد لبر در ساریم بانار و نیاریم سر حاجی تو جان سر حاجی تو جان
 در جنت ما و ایم در مسجد سائیم در شرب و طعمیم سر حاجی تو جان سر حاجی تو جان
 در خلوت لا یومیم در محنت کلو تمیم بیز از زنا سو تمیم سر حاجی تو جان سر حاجی تو جان

در ساحل دریاییم در سینه بنیایم در قعبه محمد ایمیم در جابر توخا لدر جابر توخا
 در واد این بویم کلهای حرم بویم دیدار قدم بویم لدر جابر توخا لدر جابر توخا
 در دست صفایم سرست و فایم فارغ ز جانیم لدر جابر توخا لدر جابر توخا
 اگر چه تلخ بود بود اسطه خامه و دداد بیار و روحی آن راحت جان فوایدیایم
 لکن در دل در روح و روان شب در روز بزرگ دیدارت و غلغله صفات مشغول
 و از حضرت رحمن رحیم آنحضرت تمنای فضل و جبران نمیدیم عدل مخصوص
 در سستی و حالیکه تبحر بر سیر رضیه پرداختیم که هر چه بزرگتر بود و قطره باران دریا
 مقصود نیست چنان گمان مفرماید و الله فارغ از یادم و یا از دامن محبت آزادم
 اسیر زنجیر محبت قدیم و لغت در بنیم از فضل و عنایت بزدان پاک چنان
 امید دارم که شام مبارکت همواره بنفحات قدس مشعشع و دماغ جان تعبیر
 عنایتش مغنبر باشد تا در این بوم عظیم بموہبت کلمه الهیه منتهی
 آمال تقربین و کربوبین آفرین باشید باقی همیشه در کف خط و حمایت الهیه
 محفوظ و مصون مانید ع ع

ای حضرت این علیک بھاء اللہ و ثناء خدمات آنجا کجاست ای صاحب پرانما
 ظهور چه بعد از صعودش نمود و این از عظم توفیقات رب جلوتش شکر است

علی ذلک و آئین علیه این از فضل جمال مبارکت چون من و چون ایشان
 باین بر هجت موفیق و مؤید میگردد پس گفت ای جمال ابد بارگاه نور اجلال ناگزین
 و آغاز این نیاز فرما که پروردگار محض فضل عظیم و لطف عمیم نابود و تباهی را
 پناهی عنایت فرمودی و در بارگاه آه راه دادی و آگاهت شیدی و نور
 صبحگاهی و فیض نامتناهی هدایت فرمودی و بر خدت موفیق کردی در حسن
 وجودت چنان وجود را احاطه نموده است که ذرات حکم نیرت یافته است
 و قطرات موج بحیرات پیدا نموده از فضل و فیض دامت و پرتو آفتاب مهربانت
 هر گیاهی درخت بارور شده است و هر شایه گل و ریحان و بنبل و ضمیران
 گردیده است اینقدر آن نفس بایان بر خدت ستام بدارع غنچه سله
 پیایه ارسال گردید نشاء الله خواهد رسید غنچه بر این آیام اراج مستحان
 از شرفستان بهیوب آید و گرد باد از نایش از هر جهت بجزکت آید و آنچه
 در الواح آهسته اخبار داده شده است کل ظاهر گردد و چون امر عظیم است التبه
 امتحان عظیم خواهد بود هر سال که بهارش رشک و رخس خنانت و بخش
 لطیف و بدیع و گل و ریحانش و بنبل و ضمیرش در غایت طراوت و لطافت
 و میوه و بارش و فواکه رشک بارش در نهایت حلاوت و لبسته طوفان
 بارش و بوران رستاش و برف و برف و طغیان بیل روشن نیرش است تا

تا این شدت برودت لحاظ نماید آن بهار جان پرور چهار انیا را بد و جمال
 کله چهره کشاید و مرغان چمن نسراید و کوه و دشت ز شک برشت برین بگذرد
 باری امر الله آنچه متحاشش عظیم داشت تا نشاید شود قوت و توشش در عالم
 ظهور پدید گردد و انوارش از شرین و غرب جهان سلطع و ضعیفی شود حمد
 جمال قدم و اسم عظیم را که ارکان نفاق را در مدینه کبیره از بنیاد زخمت و زشتی
 شقاقترا بکلی قطع نمود شیخ احمد عنود و آقاخان موحجر را با جمیع عوینا
 ذل و خذلان فرمود و در جمیع نقاط عالم امرش را تا این که دستش را در کل
 مواقع بجهت ملاء انصرت که و سعادت را در جمیع مقامات دلیل نمود صدق
 خیریت نیت و صداقت و امانت و دیانتش را از دل و صبح و شمس فرمود
 و فساد و عناد و فتنه و کینه بدخواهان را شهود و معلوم که در جمیع جا
 عالم ثابت و تضررت که این جز با مهور با عت و وفاقت و ممنوع از محصمه
 و شقان خیرخواهان نیستند و حجاب و حجاب سلطنت شیر سهرایر مطیع
 و منقادند و درگاه خسرویرایجان و دل بنده آزاد طوعا خاند لطیف عالم
 لازم این کیفیت تا جمال مجبول بود بلکه عکسش تبه و نامعلوم حال است
 بعون و عنایت عظیم اسم حقیقت حال معلوم و شهود کویر جمیع راهها
 استوار شد و سهر نکاح هموار از خارج مکی ماند و از اعدا و چند میعادنی

معاذان بآیه روشن و وجودی و دشمنان صمیمیه اقدار و سوره نیت
 این از جمله طوایف سائره و اعداء خاسره اما در امر بین و بنیاء عظیمش نیز بریت و
 بحال پیش کتاب اقدس عظیمش که لوح محفوظ آسمی و امم الکتاب را پایه بود نص
 صریح و فصل خطاب صحیح منتهج قویم قدیم و صراط مستقیم را واضح و دلیل جلیش را
 لایح فرمود و شریک و سهیم در عظیم و سلطان منیش کند است و جمیع استیلا را
 چون طفل ضعیف از شدی عزیز در این بدت مدیده شرداد و رکن شدید را ابرو کار و
 پس با رقم اعلا از لاه آء و اهل لاء اعلا و اهل سرادق قدس خلف حجابات بقا
 عهد و پیمان گرفت و تقسیم ایمان باید فرمود که تا بین را بجزود ملکوت الهی نصبت
 فرماید و را سخین را بقصد ملائکه از افق اعلا حمایت مارقین را اسیر خندان
 کند و منزلین را از شیطان هریر استوز شدت و شبهه نکند است و
 پیمان باین عظیم نسبته منزل شدید حاصل گردد و میان باین و بین نسبته
 ناقص ناقص غیر تقسیم شهود آید این ازین آیه است و از تجامات لازمی
 و لو نجد لستنا الله تبدیلا امید داریم که ایگونه امور واقع گردد
 و از این سید و ساوس میدان نباید اولایکه میان شدید و میان جهان از جریده
 تا انبیا گام این عبود را با نفس کلفتی نه و تحریف نیت تکلفی ندارم و تمیز سخیم
 درگاه جمال مبارک را عباد فانیم و استان مقدس را پاسبانان دلاله کبریا سخیم

نكتم و مسارعه نمايم تسليم دارم و قبي سليم من آفقتك بعروه
 اوفقى و حبه استين و من شاء فليسرزل في ميثاقه الغليظ وامره المبين
 بارى اين را بدان اگر كل اجابى الهى نعوذ بالله تسرزل شوند اين عبد در حق
 نفسى تو سچ رواندارم و صر في بر زبان تراغم سجد او الك دارم و بعروه تسليم
 تشبث مايم و لا اين را بدان كه اين نور مبین را هیچ حجابی حاصل نكردد
 و هیچ نقابى سا تر نشود و سوف ترمى التسرزلين في خسران مبین ع ع
 هو الله الهى الهى عبد صادون فى خدمتك و امين بين يديك
 سابع بروحه و ذاته و حبه فى امرك لا يطيب الارضاك و لا يمتنى الا
 اعلاء كلمتك و نشر امارك و سطوع انوارك و ظهور اياتك قد انفق ماله عليه
 فى سبيلك و بذل ما حبتناه فى محبتك انك انت التور المعين الليريم

ع ع

هو الله

هو يوسف و الموف بن القلوب لك الحمد يا الهى بالفت بانفاس عبدك
 الظاهرة بين اجابك و جمعت شهادتك و حيتت بك قلوب صفاك
 و امتت شع قدراك ايرتت قلوبهم على الولاد و ركز اهداهم على
 و ابه هم رداء التور و احصهم عن شهوات النفس و الهوى و ليس الا بالاب

پاک یزدانا دل‌های پریشان را به تیانم بخش و بکار بیچارگان را ایستادند
 انعام متفرقه را شبان مهربان به و بطور پراکنده در فرخنده جامع درم غرار
 دل‌ها را بنور وحدت روشن کن و جان‌ها را بفتح الفت زنده و هم‌تراها
 بنده دیرینت را ناصح امین فرما و خادم آستان قدسیت را موفق بر تان
 و تجلیب کن تا کل چون امواج بحر احدیت متفون کردند و افواج ملکوت
 رحمانیت متحد شوند ع ع از خیر الفت دوستان سرت بله پامان
 رخ نمود و علت روح و ریحان گشت امید وارم که همواره شسته و غنچه
 اللؤلؤ اجبای ذو الجلال کردی و رابطه الفت قلوب الیک حال الیه یوفی
 و یؤدی که عهده الامر العظیم در خصوص تائیس محافل تعلیم و تذکره مرقوم نموده
 بودید بسیار موافق البته باید که هر چند نفر از اجبای آری در بعضی اوقات
 چون ستاره های پروین در سپهر عقیقین جمع شوند و بتلقین تعلیم گیرند هذا
 الفضل ابدیج البته استمرار و دوام لازم است طوبی للجمعیین رعایت
 هفت است خدا حافظ شام ع ع مکاتیب که نوشته بودید در جواب

هو الله

ایدوستان حقیقی عبه البهآء بنیان نقض عجبوت و ایوان پیمان بنیان
 حتی لایموت آن پایش بر شفا حرف کار و این پایش رحمت و همست

و موهبت پروردگار آن اساش ظلمت تعد و حد برادران پر خبا و این
 بنایش بر صیانت و محبت یوسف و وفا آن نبعت از صرف لغضا و این
 از خیش بر حتمه من شای پس حظه نامید که بنیان این بیوفایان چه قدرت
 و پرفتوریت و بنیان پیمان عین شاهین قصور شب و روز بشکر و عین غفور
 سپردنید که در این بیت محمود سکن و نادی گرفته اید و از بنیان مظلوم کتلی
 بیزار و منفور شدید و لیسما علیکم ع ع

هو الالبھی

از سحر شب سیمیم عنایت ستریزدان و راز رحمن را در آینه حقیقت دریا
 عبودیت گفت و نما و پر تو جهان افزور برز که و از اذ که در سکار راز مطلع
 بند که و حکماری آستان پروردگار شده کن در حیرت اسکان تاغیان اسکان
 بندی و حدود و در تیر خزیال و پر عبودیت نتوان قربت حضرت تعدسه
 جز سحر یک جناح قرینت مکن نه پس بدان که نهی آرزو در این مرغ پر و بال
 پر و از در اوج بندگیست نه از اذ که و طیران در حسیض جاگز است نه فلک سر می
 پس تا توله مرا باین صفت سخنان و باین لغت ستایش کن تا دل هم خرم گردد
 و جانم شادی همدم جمال قدیم و اسم عظیم روحی الاحیاء الفدا تاج بند که بر تابان
 بنیخند از اکلید سروری ترجیح داده چه که باین بنفخند و تبا سحر بوده و تم ع ع ع

هو الأبهى

يا من اراده الله ملكوت الآيات واقامه على شيب الأقدام لعمرك
 ان اهل ملكوت الأبهى يخاطبونك باعلى آداء ويشرونك برحمته حتى تصك
 بفاحش عالم البقاء ويشرون اليك باللبان ويقولون هذا الذي عدم
 عمد الله ونصره من الله ووفى بما عاهد عليه الله وروج دين الله واعلى كلمة الله
 ونشر نجات الله وقام على نصره امر الله نفوس الحق ان ذربت الكائنات
 من حيث تحاققها المراتب على النظم الوجودي يصلين عليك ويتجهلون الى الله
 ويناجين ربهم يقبلن ربنا يد عبدك هذا بحجود ملكوتك الأبهى ونصره
 بقبيل من الملائكة المقربين ارب هذا عبدك الذي خلص وجهه لوجهك
 الكريم وسجد لنورك المسبين وهدى المصراطك استقيم ومنهاك التوحييم
 وتحمل كل مشقة في سبيلك وتحمل كل تعب في محبتك وقطع البغايا في
 اسباب والمغافور والجمال وطول السبياء والصحراء والقفار واداب
 بارئك في كل اجسام فاجعل له الموهب جوارز انشاء ونه من المحامد
 وانحوت لبثنا عاك الأبهى ع ع ارب ان نعنته
 رسم السلام من حديد وفي رجله اثر الكبول والوشين وحببه علام
 لعذاب والعقاب الشديد في حرك فاعطف عليه عين رحمتك وعزقه في

فی سجار الطافک و احسانک و ادخله مدخل صدق و اخرجه مخرج صدق
 و جعل له من لدنک سلطانا نصیرا ایت بعین حسبتک شاحصه الانوار
 و ناظره الالکونک و ترصد ظهور تائیدک لعبدک هذا فهور البصار هم مشاهد
 آیات رحمتک الی تنزل علی عبدک و انوار موهبتک الی تغشای بفضلک
 و جودک انک انت الکریم المعطی الرؤف الوهاب ع ع

هو الله

در سناد رسالت در سبیل الهی کرد ز اوقف زنجیر نمودی و پای را
 مرهون کند تقبیل جسم را در زندان انداختی و جابر ازین صد هزار آفات
 نمودی و چون از سلسل را یافتی کشته کوه و ماهمون شد و اواره
 صحرا و دریا و کشور روس و مرز و بوم روم تا آنکه در نغمه مبارکه وارد شدی
 و شرف تقبیل آستان مقدس مؤمن گشتی هنوز نفس کشیده که
 ملکوت حلیل حتی علی الرحیل فرمود سربغا توجه بان سمت نمودی و عاجلا
 دشت و بحر و جبل قطع نمود تا در محضد یاران در آمدی و در انجمن آستان
 داخل شدی امیدت که تلاقی بشود جمیع مکاتیب که تسلیم فائزه سزده
 نموده بودید جواب مرقوم شد و با تسلیم گشت ع ع

هو الاهی

اسیر سبیل آھی تفصیل واقعه مؤلمه و حوادث مرعوبه غیر فاجعه بار دیل
 و شقت سبیل و زحمت سراسر و زنجیر کل متشو و مسموم گردید ^{مفصل} مسطور
 مشروح که ترجمان و قایع معهود و آقا میرزا اشاع الله مرقوم شده بود فترا
 و تلاوت گردید خوبت مہمانہا محکم و مانده ہای منصفہ ہو فیما ہا ہا
 النفس و لذتہ بالاعین ہستیا مرثیا گوارا و اسار کار بارہ تلا و روحی میگوید
 نفس مؤمن اسغر آید یقین یعنی از ضرب چوب و چمان و دککت کالا
 بطاق فریب و یمن و سفید رخ و سین بدن گردد و باین عیش مرثیا و سفرہ
 منہا وقت تشریف بردن شما اشارہ و یا ما شد البتہ فراتوش نفس فرمودید
 حال اکھ لکہ در وعده وفا و از داد صفا پید شد ای یار دیرین چرا نہتقدیر
 بے نصاف و بیدین بودی جمیع این طعمہ لذتہ و مانده ہای لطیفہ را تنہا
 خوردی و بیچ باید این رفقا فقرا و فقرا و فقرا دی ای این بشرط و فاجوئے و خوش
 خوئے و دلجوئے بود یا باید این ققادی خاک سر چونکہ خورد و بر جوئے برخاک ریز
 باری علی العجلالہ تو کوئی سبقت ربودی و جام مہربت نشویدی تا ہیتم
 چہ خواہیم کرد لکن من در بیع دعوی داریم زیر شخصی روزی بسید محمد
 معهود گفتہ بود کہ چرا میرزا سبکی در جمیع موارد بلا فوراً فرار است یا فرمودہ چنانچہ

چنانچه در این امر هیچ منزه و مستثنی و رحمتی بر او وارد نشد بجز آنکه تحرک و فساد میکرد
 و فوراً خود فرار مینمود و حضرت علیه روح العالمین فداه سینه مبارکش را
 هر فصد هزار گلوله در صاف فرمودند و ابتدا در جمیع موارد محافظه نفس خویش
 نفرمودند و جمال مبارک روح الوجود ببلایه فداء در جمیع مواقع بلا و کل
 مخاطرات رزایا حاضر نفس مبارک تحمل انواع مصائب و بلایات سفیر نمودند
 و در صدها خطر و شقهها و رحمت و تحت سلاسل و غلظتها افتادند
 در جواب گفته بود الفزار فما الابطان و من بسنن الاینباء این
 اتباع سنن انبیاء و تمامی حضرت اولیا و حال ما با شما دعوا داریم که چرا
 آنکه غلامها خوانند شمار فرار دهند کلین و قرار یافتند البته باید شما نیز
 اتباع سنن بنی نبی فرمائید این نظر بقول سید محمد است و الا فتوسکیه
 از صبهای الهی است و محمودند و در دستر دانند مذکور بطور مستوری
 نخواهند و مجوری توانند شمره آفاق شوند و داله و شید کردند جام بلا
 جویند و راه و فالویند چون در دانه مویهت در آنوقت صدف محبت بر پرده
 کردند و چون ذهاب بر زرد تابش رنگ طرند بر ایند و اینجند
 شکریه لب بر کنند گاهی در طوفان عظم بلا چون حضرت نوح کشتی ترانند
 و گهی وقت هجوم صحره قضا چون حضرت یهود قرار و سکون یابند وقتی

چون جمال خلیل خلیل در نازده بخارج برآید و زنازه در شت سورت
 عمل و مقام چون حضرت ایوب از صحرارت تبار زار بسوزند و وقتی
 چون یوسف بنخیر و سلاسل زندان از عشق جمال رحمن طون از زمین و حمال
 سلطنت عقیقین سازند ساعی چون کجی حضور سر مبارکند و آنی چون عسی
 مریم نقفور و در دوشم همدم کردند و سر بر سر دار بر فرزند کلمی چون حبیب
 محبوب صد هزار جانتخل نموده عاقبت مسموم عروج بر فیون اعلا نمایند و وقتی
 چون هزار صاب الله الغالب با سری شکافه زخمی شکفته کنند و در
 چون شهید مظلوم نیر ساطع مشهور معلوم آتشنه در راه خدا در صحرا بی
 جان بازند باری و قالیع بسیار نهایت ندارد اینست صفت عاشقان
 جمال از اجمال و همت مد هوشان جام محبت رحمن در ترکی می گوید
 حسین شرب اول بر جان ایچون خوف و رجادن کچ فضای کربلا
 عشقه وار مردانه مردانه در وقت قرائت مکتوب ثابا قسم بحال قدم دای
 اعظم روحی لأحبابه السلام فداء که آرزوی تضدمات و ثبات نمیدوم
 مابری وقت جان بازی و جان نثاری و سستی و بسیاری و بسیاری
 و کربیه و زاریت که اشاء الله بعون جنود و ملا اعلا و تأییدات متابعا از
 ملکوت اهی جهان و ججانیار از زنده نمود و علم اتمیص جدید کجی شید و نغفا

ونجات قدس شرف و غرر اعظم و بانوار ساطع از شمس حقیقت آفاق ممتد
نمود و لهما علیک و علی کل عبد استی فی سبیل الله محبوب العارفين عبد الله

عباس

هو الله

ای اجابای الهی جناب که میرزا حبیب در نشر نجات الله سعی طبع و جهد عظیم
دارند و در تحقیق و در روزی صرف این مقصد حبیل مینمایند که چنانچه مشغول
تحصیل شعشاع و اطفال شده بگویند از این مقصد عظیم بازماند و اگر
چنانچه عیال و اطفال را هم گذارند و باطراف سفر نماید این نیز مخالف
حکم الله است و میان رضاء و حزن لهذا اگر چنانچه نفسی از اجابای الهی از حقیقت
حقون مسکنی با ایشان تقدیم نماید و قبض بگیرد و قبض تقدیم نماید عند آن
منقبول و محبوب و محبوبت ع

هو الله

ای متشکر بحبل بسین آنچه مرقوم نموده بودید معلوم و مفهومی شد
صحائف بود به صفحه رسال بود نه نامه چه که در الفاظ مختصره مطالب مفصله
و معانی کثرت مندرج و مندرج بود کلام برد و قسم است کی جوامع الکلم
و فصل الخطاب که بغایت و جزو مفید است دیگر می اساطیر و حکایات

که سبب و طول و مطنبت و له معانی قلیل و کمیاب پس نشود
 در کل کلمه توحید داخل اهل معاینه نه الفاظ و طالب تحقیق نه مجاز جمع
 سیاهانزدشان مقبول و مرغوب اگر معانی محبوب موجود چه زری و چه
 کردی و چه تازی و چه دردی و چه پهلوی و اگر در الفاظ معانی مفقود
 چه فارسی و چه عربی و چه عراقی و چه ججاری در خاطر دارم که در عران روزی
 بجز نیر آفتاب شخصی از زبانی برود مجرد حاضر و شخص عامی صرف بود
 چون جمال قدم و اسم عظیم کمال اظهار عنایت فرمودند و روشن باشد و
 بجمال اشتغال و توجه مخاطباً لوجه اضا به ملکوت استموت الارض این
 ایات را در نهایت شور و وله و شوق و شغف عرض نمود و چنانچه در حدیث
 از آنجمله این بیت بود هر کجا میزنی و پاسر خاک چینی منم در از تویم
 در خاک کل و کل منم منم دلم خوش شود تا زلف تو قفل کند باری جمال
 مبارک آنقدر بیسم فرمودند و اظهار عنایت کردند که حد و وصف ندارد
 باری مقصود اینکه شمار نهایت فصاحت و بلاغت مکتوب را بر قوم فرماید
 و آن لسان محبت است ای زشکر کن خدا که آب کری و پاک و طاهر
 و مطهر به محابار و زباز ابر کشا و لجهاء علی اهل لجهاء ع
 هو الایمینی لبرابر من

ای یاران من و یاوران من بانک بانک عبودیت است و جلوه جلوه
 رفیت آستان مقدس کفل فناء محضیم و معدوم بخت هر یک ز فرض
 بندگی بگوئیم و در لوازم چاکری جهد بیخ نایم و خلعت عبودیت را
 زیبایش دوش فریت نایم منظر نایید حضرت احدیت کریم عبوان
 ربوبیت و القاب الوهیت مخصوص ذات مقدس است نهایت
 و نیایش ما محویت و فناء و عجز و نیاز در درگاه کبریات نیت همت
 کبر نیت رحمت عظمی نیت جنت ماوی نیت فرج اعلی نیت
 سلطنت ارض و سما نیت شرف باوخ نیت مقام شامخ نیت
 فضل عظیم نیت فورسین هنیئا للغانین سقیما للغانین رعیا
 للظالمین حضرت شهید ابن شهید علیه بقاء الله الاهی ذکر آن باریا
 در محرت خویش فرموده و نهایت ستایش نموده که احبای آن اقلیم
 چون میان حصین و حصین ثابت بر میان و منجذب اشراقند و چنین
 سر و اوست زیرا جمال قدیم و صبح مسین و آفتاب ملکوت عظیم روحی
 لاجنات الفدا عنایت خاصی بانالی کشور خراسان داشتند و دائما در کمال
 بشاشت متین سمانه ذکر احبای خراسان میفرمودند و این عنایت آثارش
 نیت که در میان آنی کل ثابت که رسخند قوم غلوم هر چه نقص را نفوذی در آن

صفحات نشد و اهل شبهات را امید نمی‌کند حال بنگران این نباید و
توفیق و صیانت و عنایت رب مجید باید احبابی الهی بکمال حکمت در
تحکیم دعائم امر الله و تاسیس و ترویج شریعت الله و نشر نجات الله و علاء
کلمه الله و ترقی نفوس در جمیع مراتب وجود و تربیت اطفال و تعلیم فواید
نافعه به بزرگواران و تدریج در مدارج مدنیّت و تشریح صنایع و طریقه
و ترویج تجارت و تحسین زراعت و تعمیم معارف و تعلیم نساء و کریم و رقابت
و رعایت اماء الرحمن و الفت و اتحاد احباب و خدمت حکومت و صدقات
بسریر سلطنت و خیرخواهی عموم و اطاعت پادشاه غیور بجان و دل کشنده
اعلیحضرت شهبازی ائده الله علی اعیان البلاد فی تحقیقه از بد و حواله و بدایت
کامرانی در حق این جلّه نهایت صیانت را مجری و عنایت حمایت را منظور
داشته اند لهذا احباب باید بکمال بهمت و صداقت در جمیع مراتب خدمت
و جانفشانی نمایند ای ایران چون این نضاح را بجان و دل کوشش نمایند
^{احباب} آنچه را بعضی باأمورین جور و جفائی بینید این را اجبار علی و صهران سفیاست
خود سزا تعدی بنمایند اما دولت ابد مدت ابد از نصی نبوده نیست
و بقدر امکان صیانت سفیر ماید لهذا از وقوعات حادثه صحران شبانید
و در کمال راستی و در پی اعانت و خدمت به دولت و اولیاء امور نمایند

و در فکر ترقی و مدینت عموم و علویت مملکت باشید تا آنکه چون شیخ
 عالم مدنی روشن گردید ملاحظه کنید که ممالک ساثره در ترقیات عصریه چه
 پیش آمده اند جمال قدم بجمع و صایا و عهد شمار ابر آنچه سبب حیات و ترقی
 در جاست دلالت فرموده اند شما باید عزت ترقی باشید تا شکر حیات
 وجود نجات شوید و هم چنین از برای شما تأییدات الهیه از هر جهت
 سبب ترقی و حیات فرموده عنقریب برادر انسان از اروپا و امریک
 بایران خواهند آمد و تاسیس صنایع بدیعه و بناء آثار مدینت و انواع
 کارخانه و ترویج تجارت و کشیر فلاحات و تعمیر معارف خواهند نمود
 همین قدر امن و امان بهمت حکومت سجد کمال برسد خواهند آمد و خطه
 ایران را رشک جهان و غنچه اقلیم ساثره خواهند نمود آنوقت حکومت
 به نهایت نچشتمود خواهد شد و نوایای سنجید در خیر خواهی دولت
 و خلوص بسیر شهر باری ظاهر خواهد گشت ای ایران آلهی این دنیای فانی
 لیاقت دن استیگی ندارد و شایستگی تعلیق نداشته و نخواهد داشت
 امری در این عالم مهم شمرده نشود مگر ظهور فضائل و خصال و مناقب آنانی
 که عظم و دیعه آلهی است و آن جلوه رحمت عبارت از ظهور این بصاحت
 و وصایا و بهما علیکم ع

مَوْلَا اَبِهِي

در مایه کار سه بزرگوار عمومی بزرگوارت حضرت حاجی حسن با رخی چون
 ماه روشن در آغوشن شیدا میان و محفل سودا میان شب و روز پر شعله و سوز
 بسو کهر ز سورت نار محبت الله چون آتش بر افروختی و حجابات نمخند
 بسختی و کهر چون آریه ان چشمی کریان ناله و فغان آغاز نمودی
 با وجود آنکه درستانه درس و سستی نخواهد طوطی شکر شکن صلح و عرفان بسو
 با آنکه در حجره تجارت نشو و ناموده در محفل معرفت نهایت فصاحت
 و بلاغت ناطق بود مؤمن بنقبطه اوله روحی له الفدا بود و موثق بحال اقیم
 روحی المرقده الفدا کشت جان و مال فدا نمود و عزت و اعتبار قربان کوه
 آیت تقدیس شد رأیت توحید بر پا کرد ناطق بود و کامل مسادی چون بسو
 و صبح تا آنکه در آذر با سجان اهل کین در کین نشستند و آن شتاب و حال
 حتی فرید را خضیا شهید نمودند و لایم در قطب ملکوت ابھی با بنک ملا
 اعلا در وجد و طرب است و جذب و وله گایسن الدین قتلوانی
 سبیل الله امواتا بل اجزاء غده کهم برزقون و اسلام علیه یوم ولد یوم
 استشهد و یوم بعثت فی الملکوت الیهی و الهیاء علیه عمومی بزرگوارت
 جناب حاجی جعفر پرچوس و خورشید بسو و چون جذوه پر شعله صراش مؤثر تر

در خویش و یگانه و چون از جام عشق محبوب گمانه سرت بود ترک لانه و آینه
 کرد و در ارض سرشرف مشول باحت قدس موفیق شد و مدد کمال
 جذب و طرب بسر برد و چون تیر افان را باین سخن اعظم حرکت دادند و او را
 منع نمودند فوراً خضر خویش را بکنج بخت خویش قطع نمود و خون خود را
 قربان پایی بایرند خویش کرد و لاجب محتوم نشده بود و مسجوتت در محبت
 اسم اعظم مقدر بود لکن احوال العاده آن قطع و صدمه و آن زخم
 استیام یافت و در این زندان بلا و سخن اعظم مدته در نهایت مشقت
 بسر برد و عاقبت کائنات موت را در نهایت سرت بهوشید فطوره بله
 و حسن باب و الا ان در مقصد صدق و عند ملک مقدر در رعایت در
 و اما پدر بزرگوارت جو به تقی و آیت هم جرات شهیدی تقی علیه بها، الله الاهی
 بدالت عم حضرت صاحب حسن باقی بسین توجه نمود و استفاضه از فیض عظیم نمود
 رضا با نوار در روشن کرد و دل را با آیات تقی در یا حدین صفا کاشن فرمود
 شب و روز بزرگ حق مشغول بود و از مادون مرور و مهور قلب بر نورش در حجاب
 پر سرور او نیز در ارض تیر وارد و تب حقیقت واقف گشت شب و روز
 ساکت و صامت و در محافل سامع و عارف بود چشم از جهان و جهانیان
 پوشیده گشت و قلبی از خوف خوشت الهی پرانده تا انکه آسیر شد

و او نیز با حاجی جعفر عمودین بن عظیم مسجون گشت راهها سرخند مشت
 و زحمت بود و در کمال رضا و تسلیم شاکر از بلایا و محن بود تا آنکه در زندان
 در کمال مظلومی و استعجال با چشمی گریان و قلبی بریان صعود بملکوت بزدان نمود
 و در این وقت بر سر عزت قدیمه استقرار و در ملکوت ابی نهجات قدس
 جان پرور بهره ور و خطاب تو میکند و میگوید ای پسر من بنده آستان بوم
 و از خدام دوستان سلامهای چند در ملک زیت نمودم و در عبودیت حضرت
 احدیت بجان و دل کوشیدیم و بفضل و موهبت جمال قدم با رخ چون
 آفتاب ملکوت ابهی شتافتیم و ترایا دکار گذار شتم ای پسر سراج مراد ملک
 ادله روشن کن تا در ملکوت اعلی در انجمن بالا بتقدیس و تشریه یادت نامیم و بید
 طلبیم ای پسر شیخ مراد روشن کن و شجره ما با نمرنا بنیان مراد آباد کن و بنیاد ما
 محکم و استوار ای پسر جو مراد روان کن و کوی ما معمور و آبادان ای شیخ
 خادم میان باش و آیت موهبت نیز آفاق ترک به میان جو و نظر نظر
 بزدان شو ای پسر حدیقه مراد صد برک خندان شو و کلین مراد بیل خوش گمان
 تا آنکه جان بخش چون عرش نهند بعرش با فای اعلی و بسامع
 سکان ملکوت ابهی در آید تا من در انجمن لاهوتیان بوجود تو افتخار نامیم و در
 صومع ملکوت بذكر تو شکر کردم جناب عبالله و جناب محمد یقین و جناب تقی

تقی یادکاران آن متصاعد بملکوت رحمت جبار از قبل انبیا بکبر اربع
 بجز البلاغ نمایند والجهاد علیک وعلی کاهن اقبل الی الازت الکریم محمد ع
 هو الای بھنی

در نبر بر تو نور ظهور چون بر قلعه طور ز دستک خارا آمد شمشید و صخره
 متفانی جمال قدم و اسم اعظم روحی لأجابه الفداء در هر دم بصد هزار انوار
 اشراق فرمود و تجلی اشکار نمود چو نکت نخت بودیم که ابد امان شدیم بلکه
 صخره جلوه وجود بآی و برقرار و بریان و بان اظهار نبل و تضرع و انبساط
 بینامیم همسپات ثم سپات اگر کفایت تمام میشد کارسان بود کلمات
 مکنون فارسی را تلاوت فرماید بوضوح بیان سفیر باید بر تو نور نبر چون
 این اسیر باش تحقیق وجود مجاز را مگو کن و جز جمال مبارک هر چه می
 کن تا زمان فیوضات و تجلیات نصیب سفر جن ابیری و کجلی فاله در او کردی
 همیشه در دل مذکور بوده هستی والجهاد علیک وعلی کاهن ثابت علی همیشه
 و متصام علی انعان فی یوم الظلم و شیاع

هو الله

یا من شتم رتبه الوفاء هر چه یقینی از حقانوں الهیه و حقانوں کونیه چه عیان
 چه معانی را رسد دارد و نغمه می شنبه تحقیق و فاجون کل صدر کج حمر او را رسد

شک جان بخشد و جانهار روح در میان ارزانه نماید پس ثبوت و
 رسوخ بر عهد و پیمان را نیز از آن طیب به موجود ع

هو الله

در شجره ثابته الأصول والأعراق جناب الامام محمد امین و جناب عبد العزیز
 علیهما بجاه الله الابهی محفوظ و مصون و در این ارض مقدسه گردیدند و بجات
 قدس حدیقه نوراً، شام و دماغ معطر و مغنیر فرمودند و بیای جمیع مستان
 و نشاء الله در هر ساعتی بموستی شوید کردند و قوای نفسیه کوی است
 چنان نفوذ نماید که عبد العزیز عبد البهاء رجوع نماید و اسرار نبی عظیم
 وارد شود چه که این بیخ عظیم است فدایت که عبارت از فاضل محض و فقر
 باست پارسه بر فرون ملک آنکه در آرزو فقر تا به نبی ملک باقی را
 کنون از هر کنار و البهاء علیک ع

الله اهل

التحیة التي فاحت نفحات قدسها على الأرجاء و ليشاء الله بعقبت
 انفس طيبة في مشارق الأرض ومغاربها عليك يا ايتها شهيد في سبيل الله
 و استقل و محبة الله بقادر الرحمة و القربان الرباني البادل النفس في

في لطيف الوجد المجابدة الحق جواده الثابت على عبد الله وسيفه
 المستضي من نوره وشرافه اشهد بانك اقمته صدق الله وتوحيته الى
 ملكوت الله وخلصت وجهك لله واشتعلت نار محبة الله وادركت يوم الله
 وامنت بطلعة الشريعة من نقطة المقدسة الاولى وانجذبت بنفحات قدس
 محبوبك الابهى. ونهيت عن الله واديت باسم الله وتمسكت بميثاق الله
 وفيت روحك في ذلك ودك وجهك وظاهره وباطنه في سبيل الله
 حتى شربت كأس الشهادة لظافته بصهايا وموسمته الله وهرقك
 على اتراب تقطعت في مضجج الراحة وضعا راسك على وسادة الطمانينة
 لعمر الله ان فاطمة الزهراء اركبت عليك في الرحمة المأوى وسيدة النساء حسنة
 وناحت على مظلوتك في الفرس الاعلى والاسية الكبرى ولولت بالعبول
 عليك في الرياض الغناء والسارة واتحوا بكما عليك بالدموع والوعيث
 الهباء اسئل الله بان ينزل من سبحات رحمته غيث اللطف وان يطيب
 تربتك بصيتب الاحزان وينزل على مرقك طبقات النور بالبر والاكرام و
 يحبك وافذ اعليه ضمينا كرمالديه ويدخلك في القصر السعيد في ظل رب
 مجيد ويرزقك مشاهدة جماله الابر في خفة اللقاء ويحلك بانوار الاله
 ويظلك بسحاب الغضد والاكرام ويحيدك المقام في اعرف الرضوان

و نیز گشت منزل صدق ز لایم غنیمت رحمن و طوبی لمن بر بزرگ تقوی الق
 قبرک و تبرک بزرگ و تاثیر من شهادتک و تحیة و اعلیٰ علیک
 مادام اسمیر من محبت من سببه التمدع ع

هو الله

در سلیمان حضرت محمد چون سلاح بی در زجاج ملاء اعلیٰ بر او فروخت
 و چون پروانه حول شمع امرالله بال و بر بخت در محبت جمال قدم سرباز
 و سرور و جانش و در قربانگاه عشق جان بیاخت و تا مادام ملکوت
 بهر سبب بیاخت و در قطب اعلیٰ علم بر فراخت پس تو که یاد کاران
 بزرگواری راه او پیش گیر و روش او طلب و ثبوت و استقامت در موارد
 بلا بنا تا مؤمن محتج کردی و موقن مؤمن نظر عنایت بارت و توجهات
 حضرت احدیت شامد حال تو و البهائم علیک ع

هو الاهی

در ثابت بر میان اهل فتور هر چند شروزند و بیشترم و پر غرور و لایبنا
 تو سجداوند غمخور و اگذار آن در تک لبالمصناد آنچه فرض بر ابرهات
 صبر و سکون است و تکلیف و تهمید در کاششون تا نواله منظر الطرف
 رحمن باش و ملائکه رحمت بزدان این نفوس تنزله چون خفاشان

ظلمتکده خود از انوار طمعه شمس ثیمان محروم نموده اند و از شعاع بر
 اشراق محبوب دیگر چه ذلتی عظم از این وجهه تکرار این فیه تری
 المنکرین فی خسران عظیم و تجده لتجیدین فی خذلان مبین و تقول الحمد لله
 رب العالمین ع ع

سؤال الهی

یا من ثبت فی امر الله از سقریات الهی نور کدر شو و از اراجیف زانان
 خریف گریبان در شان غراب نسیبت و صفت ذاب افتراس
 و در نیک بعید و قریب البته خفاش پر خاش بر تراج آفتاب کند و لابد در باغ
 بد و مانع مذمت کاشن و باغ نماید بیهود محمود از نفعات سیح محروم
 و ابو جمل عنود از جمال محمود محبوب پس صبر و تحمل کن و از تصور اهل قنور غمنا
 و سخن حواله کن این لغتوس ضعیفند و در ادراک خفیف باید مدارا کرد
 و با این اطفال تجارب بار بلکه مذمت آید و شیماله حاصل نمایند و کچما
 مضر کردند سطوات ملکوتی کفایت است و آیات قهر ملا علی
 بر ابر هو می و اجهاد علیه کثارت علی ثیمان و التبع ع ع

هو الله

ای محزون مکاتیب شب رسیده و از اخبار زشت شفات و کد از شما ست

آثار حاصل گردید و سبب البتّه مجهول نه و قسّمیکه در اسلامبول بودید چون
 بمقتضای بیثباتی قائم فردا و حیدر اچگونه متعالی کل در نهایت استقلال
 ثابت و بجز غیب موقوف چنانکه خود تخیّر بودید که این چه قولی است
 و این چه قدرتی چون مؤخرًا در ارض اقدس کوشش را با سماع بعضی اقوال
 آلوده فرمودید چنانکه گردید که نسبت به جمیع ابواب سه و دوشد باید
 متنبّه شوید تا آنکه در حرام با آن شخص معهود ملاقات نمودید و آن صحبتهای
 میان آمد حتی شمار ادلالت کرد که بسرایه بروید و از بعضی اهل غرض که غریق
 رشوات حضرات بودند سؤال نماید که آیا نکایت شده این کلمه را
 بجهت این مرقوم بنمایم تا بدین ارجح تفضیلات جزئی و کلمه واقف و مطلع
 بودم و این خواستم چیز ابراز دارم شما قصوری ندارید و غرضی شدت رسید
 و له اینها پایه بودند این سبب شد که ابواب مفتوحه سد و دوشد حال اگر
 فتح آن ابواب را خواهید تلافی مافات کنید و از من پرس چینی خود خوب
 میدانم که در چه دریا باشد شومانی قل الله تم فریم و جویم بعین
 اما قضیه بسلنی که سبب ادای دین خواسته اید اولاً آنکه مجال قدم رکود است
 انشاء هر چند ابواب خراش وجود را بر وجه این عبادت مفتوح نموده و این
 به سر و سامان را در بحر غم استغرن کرده و له موقفاً سبب نظر حکمتی

کمال حضرت را مقدر داشته کج در استین و کیده تھی تا جمیع باران
 مابین عالمیان بتقدیر قنریه صرف محسوس معروف کردند و لعکس
 موقفا بامل فتورکشان عینیت فرمود که دست غضران چند نفر منقول
 کردند و لغت قریب تر است از لیلین فی خضران مبین و ثانیاً لکه مغیب
 با وجود آنکه تا سجال اعانت ظاهره از نفسی نموده اهل فتور و لوله در افات
 انداختند که لغزش مایه بریشان بجهت منفعت دنیا بوقایم کردند
 و او ایلا اگر این عیب نفسی اعانتی می نمود و چون حضرت بعضی حرکات میکرد
 فی تحقیقه اگر عزت قدیمه خواهی بریشان ثابت شو و اگر غمنا ابدی جو
 بریشان ثابت شو اگر راحت سردی جو بریشان ثابت شو و تلاقی
 مافات کن هر چند تو تصور ننداری و اهل فتور بر تو سزا بجم نموند
 در حضرت تو مقرر بایه چند گفتند که تأثیرش این صدمات شد و العجب علیک
 ع ع فوالله الذی لا اله الا هو بمجره تلاقی مافات جمیع ابواب منقوح میگردد
 هو الاکبھی

ایجادم جباة الله ایضا صحت حق این عبد لجهاء زیرا حدت باران
 و خادمی گستان منصب ابدی و مأموریت سردی نهیست و تو منصب
 غضب نمودی و در کمال دلیر مثنوی و حرکت مینا ز زخده استرس این بر آو

من است چرا در بنمودی و این تاج من است چرا بر سر نهادی عهد
 و کالت میکنی که بهت سیاه از من در محال خضوع و خشوع بخدمت اتجالی ای
 قیام نماند و از ادعای اصالت بگذری و یا آنکه شکایت بقاضی شهر
 و مفتی قصر میایم آنچه تمهیدین بسیار بیک نقض عهد رشوت هر حکم
 می توان گرفت و السلام ع

سؤال الاجبی

این نیا در بیستیان جناب حاجی چون طلبکار سرینک ترک و سر باز
 آذربایجان حاضر و این عبد چون مدیون پاک باز مقرض و منفس و متخیر
 و متفکرم که چگونه این دین تومان بکسر از منفعت راه هر ماهی ادا نمایم زیرا
 حاجی مکاتب مطلوبه راه هر ماهی منفعتی منضم فرمایند چند بوی نظر مشاغل
 عظیمه این عبد بجهت داده بودند بسیار عقول میفرمودند حال الیوم
 شد و این و طلبکار که خوف افلاس مدیون او را بقرار مضطر نماید بقتله
 حاضر و دفعه پنجم سند را تحصیل خواهند و تا نگیرند برخیزند و فریاد
 جناب حاجی و سر باز آذربایجان است که سر باز طلبکار در خانه را بگیرد و در
 کمین نشیند و از جناب حاجی در وثاق داخل شوند و طلبکاری فرمایند باری
 از جویند که مرقوم فرموده اند سند است که باسم شماست باری ناچار

ناچار از ادراک این دین است و عیب شایع علی الخصوص که بر این دین عیب است
 و منفعت مرکب نیز محقق است جناب حاجی سئوال سفیر نماید که تکلیف
 شما چیست تکلیف اینست که در جمیع شئون خود را فدای امر الهی نموده
 اطراف بشر نفعات الهی و تثبیت قلوب علی بنیامین الهی مشغول گردند این
 است ثمره وجود و مقام آقا میرزا محمد باسیر از مکمل است و این
 بنمایند در هم فی و نام الاجاد و الغفلة تمهیدون و قل بسم الله مجربها
 و مسیها و بشر اشراع و اجر الهیة علی بحر عبودیه للبیاء فانها المقام المحمود
 و انظر المهدود و الرافد المرئود و الورد المورود ع

سؤال الله

الحمد لله الذي تتره ذاته و تقدت كينونته عن ادراك حقائق مشرقه
 عن افق العرفان و كيف اهل التسميان و علت و ارتفعت ان ترف
 اجتهاد تطيور الافكار في اوج عرفانه فكيف الذباب و البعاث فان الحقيقة
 الربانية و لكن كينونة شهدانية غيب في ذاته و كثر مخزون في كنه صفاته و كنه
 التي تدوت بكلمته و شئت بقدرته كيف تحيط بغطته جلالة و تدرك حقيقة
 ذاته لأن المحيط اعظم من المحيط و المدرك له اطلة على المدرك تشرق
 ذاته ان تجاط و تقدت كينونته ان تدرك لا تدركه الأبصار و هو يدرك

الأبصار وهو اللطيف الخبير والحيته والشمس على بحر الرحمة والنظر الصمد في
 والهيكال النوراني الذي قدر وهدى والنور وعطى وجمع ونادى وقال ما عرفك
 حق معرفتك فإنه أنور الوحيد الذي ضياء الفضاء الكوسم شجاع اليقين
 في بيان كنه الرب العالمين وقرابحج وتفصير وعترف بالمنع والتخدير
 فان الامكان حده العجز عن العرفان والامن استداعري لظنحان يدعي
 اولويات بيان معرفة كنه الرحمن واحمال كل ما تيره وبالاداء ثم ادق
 معال السببان تصور ذهني او تحطرقبي لا يكاد يروى الظمان او يشفى العيان
 ولصلوته وسلام ولهبأء على كل من اتبع هذا الطريق وجهته الى اضراط
 المستقيم واحمد الرب العالمين ايها التخرير البصير والهجر الخضم الخبير علم
 ان لكم سينونة الاحمدية والحققة المحمدية لما نظرت الى حقيقة الوجود وعرفتها
 وذاتية الامكان وذلقتها والقدرة الالهية صولتها والهجر الخلق في ساحة
 اعزة وعظمتها بين بلبان فصيح وبيان بلين بان حقيقة الذات القدسية
 من جبرته هي هي مستفهمة عن كل لغت وثناء وشرته عن كل مدح وبيان
 ووصف وبيان وان الحقيقة المتذوتة باية من آياتها كيف تستطيع ان
 تدرك كنهها وان آية من آيات قدرتها كيف تقدر ان تحيط بحقيقتها فان
 الذات البحت وعين الجمع غيب مبع لا يدرك كونه سينونة خفية لا تعنت اما

أما عرفان مرجح آثار الأسماء والصفات التي كانت آيات باهرات
 للذات وشاهدة شئون الحق في حقائق الكائنات فان الحقيقة
 الإنسانية مرجح هي آية معروفه ناطقة بنبأ بارئها وسببته
 لأسرار موجدة وشارحة لمئون الحكمة البالغة المودعة فيها فتعال الذي
 خلقها وابدعها وانشأها وفي أنفسكم أفلا تبصرون فبناء عند ذلك
 قال من يوعظني على فروع سدره استهي بابدع نعوم واليقاع لو كلفنا لخطأ
 ما اردت يقيناً لهذا العرفان هو معززة آيات الملكوت المودعة في حقيقة
 النفس والأفان سرهم آياتنا في الأفان وفي أنفسنا حتى تبين لهم
 انه الحق فانظر بالنظر الحقيقي والمبصر الروحي ان حقائق الكائنات الموجودة
 في مراتب مختلفه ومقامات متفاوتة فلا يقدر الموجود في الرتبة الدانية
 ان يدرك بل يستغرب الموجود الذي في رتبة اعلى من رتبة فانظر في
 مراتب العباد والنبات والحيوان والانسان فان العباد مما تيرقي
 الازفة الكمال لا يكاد يدرك حقيقة النبات والاصفاة والاحكاماة بل حدوده
 في الصقع الذي وجد فيه بحسب ذلك الرتبة والمقام والنبات مما
 تترج في رتب الكمال لا يكاد يصل الى حقيقة الحيوان ويدرك القوة الحسية
 والاحكاماة الموجودة في العالم الحيواني فان كماله بالنسبة اليه امر وجداني

فالفاقد كيف يدرك احتوائه وان الحيوان مهيأ لترقي تصاعده الى اوج
الكمال وتدرج الاعداد الى درجة الاحساس والادراك بالسمع والبيان لا يكاد
يدرك حقيقة الانسانية وكمالاتها وذاتية لبشرية وصفاتها واحاطتها
وقدرتها وتوسع فكرها واتقادها وذكرا فانها محرومة عن ذلك ومتمتع
له عرفان ذلك فاذا كان كل حقيقة امكانية لا تقدر ادراك حقيقة مكانية
فوقها فكيف الامكان والوجود سبحانه الله عما يصفون فلما حصل ذلك
قال مخاطب لولا ان ما عرفناك حق معرفتك ثم ان مطامع الهوى
عليها عليه السلام لما نظر الا الاثار والايات والاسرار المودعة في حقيقة
الكائنات وارجع له بصبر ومارى من قبور قال لو كشف الغطاء
ما ازددت يقينا وكلاهما بيان واقعان في محلهما ومطابقان لاس
اساس المسائل المعضلة الآتية التي عجزت النفوس عن ادراكها وقصرت
العقول عن عرفانها وانك انت فاشكر الله ربك بانفاك وتبين لك في
الكتاب اسرار كثيرة بابتداء بيان ونظرا فصاح خارج عن الخفاء
وكن في امر ربك ثابتا ناطقا ومناديا وناذرا حتى يجعل لك آية هو ناصر
ومؤيدك وموفقك عليه ما تحب ويرضى والسلام على من اتبع الهدى
هو الالهى

ان يخرجها ويؤيد
وتقبل الله
بوت الالهى

لَمْ يَأْتِ إِلَى الْبُرْجِ الْبَيْتِ الْكُفِّ التَّضَرُّعِ وَابْتِغَالِ الْأُتْجَالِ وَعَفْرِ وَجْهِ بَرٍّ
 عَيْتِيَّةٍ تَقَدَّسَتْ عَنْ ادْرَاكِ أَمَلِ الْخَالِئِينَ وَتَنْخُوتِ مَنْ أَوْلَى الْأَبَابِ ان
 تَنْظُرُ إِلَى عَبْدِكَ الْخَاضِعِ الْخَاشِعِ بِبَابِ احْتِدَاكَ بِمُخَطَّاتِ عَيْنِ رَحْمَتِكَ
 وَتَعْمُرُهُ فِي سَجَارِ حَمَّةِ صَدْقَتِكَ اِرْبُتْ اِنَّ عَبْدَكَ الْبَسِ الْفَقِيرَ وَرَقِيكَ
 السَّائِلَ الْمَتَضَرِّعَ الْاَسِيرَ مُتَبَدِّدًا لِكَفِّهِ وَمَتَوَكِّلًا عَلَيْكَ مَتَضَرِّعًا مِنْ يَدِكَ
 يَا دَاكِيكَ وَيَا حَاكِيكَ وَيَقُولُ رَبِّ اَيْدِيَّ عَلَيَّ خَدْمَةً احْتَاكُ وَقُوَّةً عَلَيَّ
 عِبُودِيَّةً حَضْرَةً احْتَدِيكَ وَنُورَ بَيْتِي بِالنُّوْرِ اتَّعَبِدُ فِي رِاحَةِ قَدْرِكَ
 وَتَشْبِيلَ إِلَى مَلَكُوتِ عَظَمَتِكَ وَحَقَّقْنِي بِالْفَنَاءِ فَرَادِ بَابِ الْوَيْثِيكَ وَعَيْتِي
 عَلَى الْمَوَاطِبَةِ عَلَى الْاَبْعَادِمْ فِي رَحْمَةِ رَبِّوَيْثِيكَ اِرْبُتْ بِقَفْرِ كَالْفَنَاءِ
 وَابْسِنِي ثَوْبَ الْفَنَاءِ وَانْعَقْنِي فِي سَجْرِ الْفَنَاءِ وَاجْعَلْ عِبَارًا فِي مَمَرِ الْاِحْتَاءِ
 وَاجْعَلْ فِي فِدَاءِ الْأَرْضِ الَّتِي وَطِئْتُهَا اِقْدَامَ الْأُصْفِيَاءِ فِي سَبِيكَ يَا رُبَّ الْعَرَّةِ
 وَالْعَلَى أَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ لِمَحَالِ هَذَا يَا دَاكِيكَ بِذَلِكَ الْعَبْدِ فِي
 الْبُكُورِ وَالْاَصَالِ اِرْبُتْ حَقَّقْ أَمَالَهُ وَنُورَ سِرَارِهِ وَاشْرَحْ صَدْرَهُ وَاوْقِدْ
 مَصْبَاحَهُ فِي عِزِّهِ امْرُكْ وَعِبَادُكَ اَلَيْكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ الْوَتَّابُ
 وَأَنْتَ الْغَزِيرُ الرَّؤُوفُ الرَّحْمَنُ رَع

هَذَا كَيْفَ

یا ابراهیم ان اخیل اخیل قد اخرجوه من الوطن القریب الی العده
 القصوی اتباع الادل فی کل الاحوال فابی الله بل جعل هذا المخرج سببا
 للعروج الی اوج منقته البروج فوفی فی شر اوراق ابها اورث
 اثبت والرسوخ فی قلوب الاجباء فی کل ابجات ع
 هو الایبھی

یا یوسف ایها الصدیق لا تتبس من الاحتباس فی غیاب رحمتی
 فوفی بایه رائد الملکوت الایبھی ویلدلو الوفاء ونجیک من الشرط المآء
 ویذخک فی مصر البهائم تستقر علی سریر علی وشمسی عزیزا لکننا جلیلا بعد
 کنت غریبا ذلیلا حقیرا ع
 هو الایبھی

یا رضا ان الرضا بالقضاء الی الانقطاع کتبه ابر الایبھی
 ملکوت الایبھی وعلیک البهائم ع
 هو الایبھی

یا من یجذب نفحات الله حمد خدار که نسیم حدائق جانن ملکوت الایبھی
 تر و تار کشتی و از انفا س طیب حدائق ملاء اعلی بروحی فائض لیه ابداره فانه
 شدی و از صهبای محبت الله سرست و محمود کشتی و از شاهده ایا توحید

توحید بصیر منور کردی و قطع صحرا و عبور از دریا نموده بودادی ایمن بطور سیاه
 بقعه مبارکه وادی طوی ارض مقدسه رسیدی و دعوت به بر میده صادر
 شدی و طواف مطاف طاء اعظم نمودی و حیات تازه یافتی و بروحی ب
 اندازه فائز شستی و خلق جدید شدی حال با تأیید ملکوتی و قوت جبروتی
 و روحی سیما و فتوحی بطحا و بشارت رحمان و بشارت ربنا و روحی اسرار
 و دل به بار محبت الهی خسته و علمی افراخته و شیره سینه آخته و نطقی فصیح
 و کلامی بلوغ عزم دیار الهی نما و منادی عبودیت این عبد بجهان کرد و شبر
 به بیان رحمانه و متوجع عهد یزدانه ربانیه لعمره روح القدس نغش فی
 فک و روح الامین بهماک فی قلبک شدید بقوم عن بهماک و ذوق
 یسعی عن بهماک ع ع

الله الهی

ایضاح علی اعلم این غلام مصفا بنام جمال کبریا و علی اعلی و شکر ثانی ارا
 جمال مبارک الهی یکا شس انجیه بحقیقت این اسم موسوم و متحقق بشده بمعنی
 بسین و حقیقت عبودیت جمال قدیم روحی لا تحبانه الفداد در این بیست و نوا
 واضح و شکار گردد همالک تغیر و اثره و التفرد و اثره و اقول طلبه لے سن
 انفضاح العظیم بشری لمن بد العظیم الیهیم لعمری ان هذا الیهو الصراط المستقیم

ولجاء عليك وعلى كل عبد مني ع
هو الأبهي

لم يذره لهم هر چند حقان جبهانیه در ناحیه بعیده وقع ولا جواهر صایه
ارعد و در قرب بعد فارغ همه حاضری و بکورت ناظر ع
هو الأبهي

يا من قبضه من النار الموقدة في سدره آيات قد توت آيات شوقك
لا اله وطلعت آيات حج بين ضلوعك والأشياء من نيران محبت الله وابتليت
لا اله وطلعت الكف الضراعة إلى الملكوت الأبهي مستعدان ان يوتفكك على فرغ
لواء الهدى في تلك الأسخا والأرجاء ونشر شعاع الحق في تلك البحار والأظفار
وان يهد الله بك عصبة تخوض في معامع الحرفان وتجرل في مضمار الأيقان
وتسابقن في ميدان اليقين وتهمج على صفوف الجهد والوف المتحمسين
بسيوف سلوة من الدلائل والبراهين واعنة مطلقه من الحج والبرهان البدن
واسنة مشروعة من القول اليقين وانك انت اذا سمعت هذا الصبح العظيم
وشمرت عن ساعد الجهد في هذا الأمر الكريم وشدت انخضرت على هذا الجهد البديع
لتر الباب الثابت مفتوحة على وجهك وجود التوفيق مترادفة في ظنك نعمات
القدس محطرة لما ماك وجور المكاشفة شتعة قدام وجهك وسحاب الغيظ

فیض ممطره عید ارضک و انوار آنحضرت ساطعه علی بصرک و نسمة الله
 تینه نظمه لقلبک و نفحة الله محمیته لروحک و لهجاء علیک ع
 توجب بصفتها قنقار فرماید و در طرف و انکاف آن ولایت مرد و عبور
 فرموده بقدر مکان نفوس البشریت الله و یشان الله و ملکوت الله دلالت
 و هدایت فرماید پس بالظہران و یا باصفهان اجبت و الهجاء علیکم ع
 هو الابیہی

ایرت ترانہ مقصود الابیہ کبیر انجناح قمر الاشء مرقد العشاء و ماورد علی
 سهام انجاء من ذور لفضلاء و وقت تحت مجال العبدان و تلبیت
 بانیا ربنا کاسرة من الال الطغیان فوغرتک اندن عظمی و حترن دمی
 و تشار کحیی و استنبک علی الام و الاخران و ضمحت منی کل القوی فسیت
 ذلک و نفسی و وجودی فی هذه لثاءه الاول و کل سائر و تقطع نظمی و حب
 قلبی و انحل جسی و انخی ظہری و ضان صدری و کدر صفنا قلبی ادر کنی
 لفضلک یارت الابیہی و انتہ من بین یدی ہولاء و ارفعی الارجار حرتک
 فی الملأ الاعلی لانتسرح فی ظل سدره رحمانتک و ارباج فی قباب رحمتک
 لشی احاطت الشیاء انک انت الکریم الرحیم الغفار ع
 هو الابیہی

در بند آستان من محزون مباش منموم مباش بیارت خضر ایست
 جام عنایت برگیر و صبا به سرت بنوش سرت شود بهوش کرد محمود
 شو مسرور شو فضل عظیم است لطف عمیم انوار مواهب ساخط و اشراق
 رعائب لامع چشمه حیات جاری است و منبع عنایت پرشوش و ساری
 شمع هدی روشن است وساحت دلهار شک گلزار و چمن هم اعظم
 محلی بر ملک و ملکوت و جمال قدم فائز از خیر لاهوت از نغمه شکار
 گلزار میثاق آفاق محط است و از انوار اشراق شرمن و غریب متورکن موعوم
 محروم و کفیف در حجاب کشف و صمیم در عذاب الیم عنقریب بر تو میان
 شععه بر آفاق زند و آفتاب عهد بدل انوار بر جاور و باختر نماید هر سخنی
 از صحر نور پاش در گریز آید و هر حلی از نغمات قدسی در پر نیز گرم محبت را
 نور سبب صده عظیم است و شعاع نور از سارن لیل و خطمانه را بلا لای کبیر نغمه
 بیل چمن کرده زاع و زغن و آهنگ طیور قدسی بمغص غراب مابل کلین
 پس تو شکر نما که انوار ترا جلا بصیرت شد و این نغمات را آنکه مضر احدیت
 و این شهد حلاوت ندان کردید و این آهنگ بانک صدای ملکوت شد و ایضا

علیک ع

هو الالهی

ای باران

ای ایران الهی و ای دوستان حقیقی صبح بیابان چون اشراق بر افان نمود
 روحانیان بحال روح در میان دست بگرازه کشوند و به پر تو عنایت روشن
 کشند و به وجد و اتمه آرامند و دل و دیده متور نمودند و در شربوی
 کلبستان حقیقت کوشیدند و در اعلاء کلمه الهیه سعی مینمودند و به جنود
 ملکوت ابھی مؤتید گردیدند و بحیوش ملا داعیه منموش شدند و غریبه کور کسوفت
 و ظلمت پرست و خفاش بصیرت از پرتو این صبح نورانی آفریده و پر مرده
 کشند و هر یک بجنه خردیند و بکوشه ظلمتی دویدند و با یکدیگر زلف کشند
 و سر در بر کشوند که این صبح اشراق ندارد و این نور بیابان آفان نیاراید
 ظلمت شوهرت و فرقت بهتر آفتاب حقیقت غروب نمود و تیر
 اعظم افول کرد لیل اللیل آمد و شب بقتب کت ظلمت احاطه نمود که
 تا هزار سال تاریک است و ظلمت محیطه بدور و نزدیک پس در روز
 باید منقبض بیابان بر خوات و بقوت شجاعت آفاق را غلبه نمود چون
 از هر جهت عریضه نمودند و ظنون و اوامیر ترویج کردند گو که عهد پرتوی
 پریشان نمود مخدول و منکوب و محروم گشتند و علم بیابان قلب

آفان بلند شد رخ ع

هو الالهی

یا من اقتبس نال المحبته من التدره الرحمانیه قد عرست شجرة لهستان فی
 بجوحتہ لغردوس و آوت الیها طيور القدس و ظلت عدا اهل الانس
 ازهرت و اورقت و اثمرت و خضلت و نضرت و اهرزت من نفحة از باره
 المخلصون و ذلت من شاهده عقول الناظرین و لكن التبرزلین لغنی
 خسران بسین و ان الترفین لغنی ذل عظیم از صفات امنا بیت العدل
 استنار و نموده بودید امنا بیت العدل رجال استند که باید ملت تعبه
 انتخاب مستنظم مکمل ایشانرا انتخاب نمایند و ایشان از برای ریاست بیت
 از میان خود نفسی را انتخاب نمایند و شبه نیست که این بنوعی باید مومنین
 و موثقین و ثابت و راسخ و کمالات ارسته باشند تا بصیثان در میان
 عموم چون راسخه مسک معطر باشد و اورا ملت انتخاب نمایند و حال عقل
 و حکمت متقصدی اجراء حکام انتخابیت زیرا اسباب اوله و ثنته میشود
 و از عند حصول الوقت و مساعده الزمان لهبسته باید قواعد و حکام تجارتا
 با کمال آزادگی اجرا کرد تا ملت عدل در ظل سلطنت شهر یاری و تحت صون و
 حمایت پادشاهی سجدات فائقة قیام نمایند و در خدمات سر سلطنت کمال
 صداقت و خیرخواهی جان فدا نمایند و شبه نیست که اکثریت ملت نفسی
 پاک منزه را که کمال ارسته است انتخاب نمایند ع

هُوَ الْأَبْهَى

یا من استنشین استخفاف الوفاء قد اعترضت عصبه لنقض علی عبد لهما انه طغفاء
سراج الامر بین الوری قیل لکم یا خرب الثقیان اما ترون ان قوه کلمه لیه
احاطت الافان وان صیت امر التبع شاروا بالارض و مغار بها قیل لکم
لا تستبهون وویل لکم لم لا یتیقضون حیستم نفکم ایضا کلامکم
لغی مضاجع اهل ترقدون و زعمتم انکم تبصرون او سمعون بهیات حیات
بل انکم صتمکم کلم غمی و ضعیف لیسان تحشرون و انکم الاخرسون و فوف
غمرات الذل تعرفون ع ع

هُوَ الْأَبْهَى

ایچاشقان بروی جن دوستان را مضلی باید و جمعی شاید که در آن مجامع و محافل
بذکر و فکر حق و تلاوت قرئیل آیات و آثار جمال مبارک روحی لأحبابه الفداء
مشغول و مألوف کردند و انوار ملکوت ابھی و پرتو افون اعلی بر آن مجامع نور آراء
بنابد و این محافل مشارون اذکار است که بقلم اعلی تعیین و مقرر گردیده است
که باید در جمیع مدن و قری تأسیس شود و چون تقریر باید مجامع مخصوص منوخ
شود و حال چون مجامع عمومی در بلاد متوسن چه که سبب هجیان اشترار
و تعرض فجار گردد لهذا محافل خصوصی که عدد کفوف حاضره مطابق عدد

بسم اعظم است اگر شکر کرد و لا با شکر و مقصد از این آنست که در این
 محفل جمیع کثیر حاضر نگردد که بادی خضر و فرغ دشین و جلا گردد و این جمیع
 روحا در نهایت تنزیه و تقدس تزیب باید تا از محفل واراض و همو این نجات
 قدس است تمام گردد و جمال قدم نظر حکمت امریه فرمودند که در بلاد حال نشین
 عدد اسم اعظم اخبار را اجتماع نمایند موافق حکمت است مقصود این است
 که در شریعت الهیه محفل عبادت و مجمع تلاوت عمومی مشرک الاذکار است
 و بس و او ناسخ جمیع مجامع و محافل عبادتیه و محافل معارف و مجامع خیریه
 و مجلس شوریه و محضر نافع نیز جائز بلکه لازم و واجب و حال تحکیم
 کل از محذور و رخا نه لهدا باید حال بمجامع روحانیه کفایت گردد و نموده اول
 این مجامع جمیع خدا ترا علی العجا له باید تکفل نماید و احبابی الهی باید سحره مواد
 بریه این مجمع بقدر امکان معاونت نمایند تا شاکه مشرک الاذکار
 در نهایت عظمت و جلال تاسیس شود این وقت این موقت منسوخ گردد
 و لهما و علیکم با اجاب الله عز
 هو الالهی

ایدستان الهی و یاران حقینی لاله اکبر در آستان مقدس حال الهی کل مقبول
 و شمول سحاط عنایت سلطان وجودیه تید ابواب شجائش حال قدم برزوه

بروجه مفتوح و صد و ثمانین بغیض قدیم و میان رت قیوم شرح
 عواطف ملکوت ابھی محیط بر کبیر و صغیر و الطاف شمس حقیقت طلاء اعلی
 رایگان بھر جوان و پیر سحر فضل پر موج است وجود تائید فوج فوج
 و لای باید حفظ مراتب نمود و قانون وجودی و عامتنا الی اوله مقام
 معلوم را مراعات کرد اصغر باید رعایت و احترام اکار کنند و اکابر
 باید عنایت و مهربانی در حق اصغر نمایند جوآنان باید خدمت و حرمت بکار
 نمایند و پیران باید محافظت و رعایت جوآنان نمایند این جنون تبادل است
 نه چنان باشد که کبر خود را می و مستقل فکر باشد حضرت ایادی علیهم
 بھاء اللہ ہر گاہ در مجلسی قرار می گیرند کل باید اعانت و انقیاد نمایند و در
 کمال سرور و رضا محبور دارند زیرا این ایست فرض و واجب است نفسی
 و صدہ پے عواقب امور نبند و آنچه الیوم لازم است نداند در آئی مصیب ندارد
 اگر چنین باشد کہ مختار مطلق باشد و ہر چه پسندیدہ بید مجبری دارد بکلی
 شیرازہ امور از ہم در رود و امور مختل گردد و پریاڈ صورتی و سستی
 دست دہد لہذا باید کہ ہر یک احاب تصور می نماید و امر معنی بخاطر اردن ترا
 پمجلس حضرت ایادی علیہم بھاء اللہ و ثناء و غزہ و علائہ نماید ہر گاہ
 حضرت ایادی تجویز نمودند معمول دارد و الا فلا فقرہ از کتاب اللہ کہ بد

بر این است در لوحی مرقوم دار سال شد تا احیای الهی بدانند که چگونه باید
 تکلیف از یادی امر داشته و لهما علیکم جمعین ع
 الله الهی

یا من الله انه فی ظل رحمة الله یفضل مولاک فان نعم الله علیک یجد و سبح
 اللوالب فرعاده و سبران و انوار الفیض فی اشد اشراق و العشان فی دلبه
 و حتران و لا یطغی نیرانهم سیول الامان لعمرک بده النار نور و هذا العذاب
 عذب و سرور و بده الکاس من اجها کافور طوبی للمحترقین بارک الله فی کل شیء
 لدیوم تعلمت فی الفزان طوبی لرفرات قلوب تلمت من الاثوان ع
 هو الله

ای پرسیان کشور پارس شرق زمین است و اهل پارس عزیز و نازنین ملک
 ایران تسلیم خاور است و مملکت بزدانیان از آغاز چنین بوده است مدتی
 فتوری حاصل شد و تصویری پدیدار گشت ماه اوج غرورش غرور نمود و ستا
 هوش و دانشش افول فرمود خردمندان بگریختند و دانشندان نادان
 شدند پرتوی از کشور خارج خردشید و لشکری از سپاه قلم مجاور رسید
 بساط پرسیان بچیده شد و نشاط ایرانیان با خبر رسیده روز روشن در نظرشان
 تار شد و کفر از گوش جان زار گشت بیکد گشت حال باز نوبت نیک گشت

نیک اختر می رسید و آفتاب طالع فرخی دمید نسیم غایت بر این اقلیم
 وزید و پرتو بخشش سطح کشت مهر انوار ملک خاور در شید و نسیم
 جان پرور از کشور ایران وزید پس این بخش را غنیمت شمرد و این
 از عظم آمال دانید دست یگدیگر گرفته یکجان و یکدل و یک مقصد کردید و
 بکوشید تا آن عزت قدیمه شاهد انجمن گردد و آن مرغ چین در این کشتن
 بسراید ع ع جانب یوسف خان را کبیر ابدع ابھی ابلاغ فرماید چون
 پوست پیش ایشان مر قوم شد لهذا در این سفر باو چیزی مر قوم نگردید ان شاء
 مؤید و موفق باشند ع ع

هو الله

یا من تمسک بذل کبریا یا علم ان الغیب من المملکت الاهی سجا
 هجده الاثماء و یقول یا مهدی ثبت القدم علی عهد القدر و تو قلب
 بالیث و الیومین و شرف الاذان بلالی ذکر ربک الرحمن الرحیم یا مهدی قد
 باج اصمیر التزلزل و الاضطراب و ما ج طاطم التذبذب و الانقلاب فالو علی
 القلوب بالظلمن بالنفوس و تجلی به الالبصار و هو عهد الذی اخذه الله فی
 در البقاء لمرکز المیثاق و لیوم هجوم التزلزلین هجوم الجراد و هو مواد
 اسباع و طلقوا الائمة و اشروعوا الائمة و نادوا بالویل و اسعدوا

کانیل شتوا مثل الأجزاء وتیززل اقدامه خفاءً و یضطرب الجلاء
 ولكن الذین راقق سریرهم زادت بصیرتهم وازدادت استقامتهم و ثبت
 اصولهم و تحلّت فروغهم و اما الضعفاء استروهم ما ینفهمون هماء العجا
 ذهم یعنون مکتوب استجاب واصل ورضمون قلب محزون شد و کمال آن
 حاصل گشت و لای بنده قدیم جمال قدم احمد لیه صراط و نوح و دلیل حق
 و سراج ساطع و حجت بالغ و نور الهی لامع عهد الهی شهود مرکز نیاف
 موجود مرجع مخصوص و مبتدین مخصوص شهود جمال مبارک جایی توقف
 نگذاشته و محل تردید باقی نهد اند مگر آنکه نفسی امر را بر خود عهد استنبه
 و آفتاب را حجاب آب زلال اسرار کمان کند و بیرون نغمه الله هم نگر و نھا
 گردد با وجود مبتدین مخصوص بعض قاطع مخالفت نماید و خود سرانه تاویل
 تشابهات و القاء شبهات بردارد البتہ از اوج عرفان بخصیص خبر ان
 افتد و در اقل غفلت و ذہول متفر باید استجاب باید ضعفار احتیاط نماید
 که مبادا بالقاء رضف قول از هر روز نزدیک پریشان کردند و کوشش باقی

بمخردان و مہذع ع

هو الالهی

ایده هوس صہبای الهی و پرچوس در آتش محبت ربانی درش و روزی نمیکند و

مگر آنکه در خواص شتاقان کدزی و سیادیران آیه با وجود این چگونه می‌کنی
 که محرومی و محجور منی دستروک و حال آنکه مخصوص آنجا در قرآن ارسال شد
 همچو بدان که آنکه فراموش شوی و یاد دقیقه از فکر بروی همیشه مذکور بوده و
 در مجامع قلوب حاضر و موجود بوده و خواهی بود این در ابط سخنیه چهل
 ستین الهی است درین وقت و دستوری و تصویری در آن ممکن نیستین بدین
 بدان که اجبای با وفای عن در این محضر ذکرشان چون شرح ساطع است
 و یادشان چون سلاطین از فضل عظم جمال قدم امید و اریح که در ابطیه
 ایشان یو ما فیو نامشاید تر گردد و آنجا بابت روحیه شان عظیمه شود از
 مواهب این قرن مبارک مطلع عنایات حضرت احدیت کردند و از
 الطاف عظیمه ایام مشرق کواکب افق رحمانیت شوند کور عظیم است
 و صاحب کور جمال منین همایش شریعت تقدیس است و فائض برزغنه
 هرگز برود سیم و سیم حقیقت ذات الوهیت است که جمیع نظائر
 در سایر احوال بمقام عبودیت بودند از نفس ارضی خالی و کلمه ستمت فیضه
 ائمه طهارت از سیر عظم است و بحر محیط کبریت حد نقش جهان فرجیه است
 و نقاشی سطر نجات قدسی چشمه اش عین سیم است و کورش ما بحین
 فیه شففاء للسان بین آثارش صال الاوان و عین و لا اله الا الله

ولا خطر على قلب بشر ولما شس ابحان بطيورته است وهو اس
حامره وفا نعمه اس حقائق ومعالجات ورشه اس بدايح آيات رحمت

بجرش عذب فرات است نهرش زال آبيات قطره اش حرم بر باد
جوش وخرش است وزره اش چون آفتاب شهر و معروف مقصده
اين ادكارا كه سمن تنظيم كه نشاء الله مؤيد مجد است امر الله كرمي و موفت
بر اعلاء كلمه الله در نهيوت چگونه فراموش شوي استغفر الله عن ذلكت
مطمن تجليات نام واليه اعليك مع

هو الالهى

ايشعل با محبت الهى انچه از قلم ان نفس كه تخرير يافته بود بحال است
فرايت شد دستايش حضرت پروردگار زبان كنشوديم كه فضل و موهبت
خوش عبادى تربيت فرمود كه بعد محمود جمال قدم روح الوجود لسراب
مقدم اجزاء الفدا چون اشجار حلقه رحمن اصلها ثابت في الارض و فرعها
في السماء ثابت و ثابت گشتند نفعات محبت الله در رياض قلوبشان
مشر با فان است و انوار عرفان از وجودشان ساطع در سبع طباق منظر
سپاقتند و مطالع عنيات نجوم سماه بدانند و زهور گلزار محبت
در لوح منشور كائنات آيات توحيدند و بين وجود وجود رايات محبت

یا جوج شجاعت را سدی از زبرجدیند و با جوج تر زلزله مضطرب را شهبان
 مین بر عهد و پیمان آئین ثابت در اسخند و بر حکم و میثاق رحمانه استقیم
 و قائم و لهما علیک ع ع
 هُوَ الْاَلَهٰی

ای سترن بانوار بدی شکر کن حضرت توفیق راکه در وادی طوبی
 سیای خدا طور بقا انوار بدی مشاهده نمودی و تجلیات شبنم افوت
 تقدیس شرف کشتی در برتیه قدس دودیدی و آثار قدرت حضرت سلطنت
 احدیت از در عالم جان و دل مشاهده کردی تا باین فضل فائز شدی و باین
 موهبت واصل و لهما علیک ع ع
 هُوَ الْاَلَهٰی

ای بیک محبت الله جبرئیل در بارگاه رحمت جلیل ملک مقرب است و بنده
 معظم ز یاد واسطه وصول وحی رب مجید عظم است و قلوب ابرار بانوار
 فیض الهی روشن کند پس تو کار همانم خود گیر و سر رشته از رفتار او بیاموز
 او وحی الهی رساند تو نفعات وحی را به شام ابرار برسان و دماغ روانیا را
 معطر کن ع ع
 هُوَ الْاَلَهٰی

ای طالع مجرب ستایش پروردگار در این مختصر احمدش یعنی ستایش حسین که
 مشغول شود و ثبای پروردگار در آن بارگن تا آنکه و لکن شکرتم از آن بزرگوار
 مشهور گردد و من جای بجهت نده عشر اشها معلوم شود ای احمد اگر بخواهد
 باید و شاید ایوم قیام نامه قسم برت وجود که در ملکوت الهی ممدوح و مسود کردی
 و ابجا علیک ع ع

هو الاهی

ای ناظر ملکوت ابھی در این عالم طلایه شهبان نورانی ذکر خدایت و در این
 ترایه فیسی روحا و وسعت وجدان عرفان محبوب کجا که مونس جان طیبی
 با ذکرش حمد شود و کفر سخت جان و وجدان خواهی قلب را نسیع عرفان مشیرت
 گوک ابیان فی نامه و ابجا علیک ع ع

هو الاهی

ای مطلع عبودیت صرفه که سلطنت دو جهان خواهی حلقه نبی که در گوش کن
 و اگر حشمت آسمان جوئے عاشقیه برد بردش افکن و اگر اشراون انوار
 احدیت خواهی در مقام عبودیت ثابت و مستقیم شو و اگر شمول عنایت حضرت
 ربوبیت جوئے در مقام محبت استقرار یاب در مان بجهت در دست است
 و وصل محبوب بجهت مستند ابجا علیک ع ع

سؤال آجھی

ای شرع انوار ایمان و طلع آثار ایمان قلب نمبر لہ شکاہت و ایمان
مصباح و ارکان نمبر لہ زجبات این انوار چون در این شکاہ روشن گردد
کاشش بند و انوار فیوضات از این زجبات ظاهر و ساطع شود پس جان
و دل کوشش و جوشش و بجزشش کہ کشون رحمت از حقیقت نورانی
ظاهر و با شونہ عمیک بھالہ شعاع

سؤال آجھی

ای مومن بظہور الہی حضرت نیدل شہد آء روح العالمین فدائے در شہد فدائے
صحرا می کرد بلا جان بازی فرمود و جان و دل و اہل و اولاد و مال و منال کل را
انروح مجر و از ان در ایجان در سبیل حسن فد فرمود تا دوستان الہی را ہم
عشق الہی امور د و یاران بجنونی را اسرار محبت الہی عینی خذوا و السمعوا
و بی فتد و اوالہا عمیک شعاع

سؤال آجھی

ای سرست بادہ ایمان کہ سلطنت جہان باقی خواہی چون شی بزرگوارت
جانفشانی کن و کہ اکھیل جمیل شہر یاری جو سسر در سبیل پروردگار شمار کن
اگر عزت باید از سطلیبی دلت در راه حضرت نبی ارباب اختیار نما و کہ حیات

حیات الهی وزندگانه سیردی خوایی جان و دل را فدای کن ع

هو الایهی

بابر الجبار اگر چه طفلی شاهانه در ملکوت الهی بالقی اگر چه صغیری در این ^ط
 بفضل کبری چه با بالین که محروم شدند و مرگ شدند و چه با
 طفل ضعیف که از شدی عرفان الهی لب معرفت الهی نوشید تو شاهانه
 کوی بلوغ را از میدان رشد و هدی بر باش ع

هو الایهی

ایمهدی بانوار هدایت نارهدی در شجره مبارکه نابت در حور سیاه شستل
 و نور بقادر افغان طالع متکبر و شمسیت در ملکوت الهی فاضل و تیر
 عظم از خبروت اعدای ساطع و لامع افاضات چون غیث کاسل نازل تجلیات
 جمال الهی از مطیع غیب مترادف و متابع پس افسرده مباحث هر دره مشا
 و لهما علیک ع

هو الایهی

ای زیج الهی در قرابگاه عشق شه فدا در سبیل جمال الهی سجان چون باید و بد
 سعی و اقامت شاید تا محبت و فدایانه بدیع عظیم رخ کشت
 و عنایت رب جلیل در حق اسمعیل در سخن عالم جلوه نماید پس طایب دنیا جا

جمال مخار آیت خلت حضرت خلیل شو و جان باز و جان بنا چون حضرت
اسمعیل تا ابواب مہجبت را از مہجبت کشوده یالہ و لطاف سلطان احمدا
چون نور خشنود نبی و لہبہا علیک ع

هو الایہی

ای غلہ نورانی در این باطن را تکتی جو در این جنب لہبہا لغتھی و در این سحر
صمد لغتھی و در این کیوی شکوی دلبر کیا تعلقی و در این مسجد قصی تجوی
و در این عین و شور و شید لغتھی و تنگی در نامہ مجنونان از نام من آغازند
زین پیش کہ بودم سر دستر دانان و لہبہا علیک و علیہ احوالہ لغتھی ع

هو الایہی

ای تمناک بحل تین لہی جو ہر ہدی تقوای ربانیت خست لہی
و این وقتی در حقیقت انسانیت تحقق باید کہ یکیل وجود در جمیع شئون بطرز تری
و تقدیس مزین کردد پس یکہ قلب مطلع آیات توحید شود و روح شوق
انوار تجرید و جہزات نصرۃ الرحمن کردد و ارکان صدر ز ظهور و بروز صفات
حضرت یزدان و لہبہا علیک ع

هو الایہی

بہ نظر تسلیم و رضا کہ منظر تین این صفت محدودہ و دو حقیقت مجموعہ در انجا
مہا

طلبی درین حیات روحا همیشه و محمود صنبای الهی باش و از عالم خود
 و حیرت شهود خبری مجبور شمری طلب بقدر بدان که آنچه وقع خیرست
 ساطع حکمتش نجات و بسبب غیرین چون طایفه کفره از غیرت بقیع
 و ابھاء علیک ع

هو الاهی

ایطیب روحا جسم ضعیف عالم بصد هزار امراض مزمنه مشککه گرفتار
 و وجود علیل آدم در معرض خطرهای عظیمه بر حث و مبتلا اگر همچون دریات
 فاروغی تدبیر نممودی همتی فرموده بودی و جانهار از این مضاجع بیماری
 نجات میدادی و چون خوب کردی شهود کردی که این عت شدیدا
 علاجی جز محبت طیب حقیقی نه و این عوارض و اوجاع عظیمه را ضامادی
 جز عرفان جمال رحمن نه و این جبر و خطره را مرهمی جز اخلاق محبوب
 آفاق نیست پس بگیریم وقت مساجبه و مداواست و حکام ضما و مرهم
 است تا تو فیون الهی بکنند و تروح و ابھاء علیک ع
 ع ع
 هو الاهی

ای زنده بنفحات محبت الله زبان بذر الهی باز کن و در فیضی جان فانی
 عرفان پرواز کن بیاد حق دمساز باش و بانفحات اسرارش همراز غت

عنقریب جانیان را در زیر خیمه کز نکت یابد و جمیع این شئون ز صرفیه
 از حشمت و دولت و ثروت و مکنت را هباً و نبشاً مشاهده کنی پس
 انی طیر ایشان ایقان توجه عالم دیگر کن و در دریای بیکران معرفت
 آبی سیر و سفر نما اگر جماله جوئے جمال باقی جو و اگر کمال خدای اخلاق حیرت
 رحمانه طلب تا از مطلع امکان بانوار حشمت به پایان ظاهر کردی و از مطلع
 عالم شعاع عظیم لایح شوی طوبه لثابتین طوبه لثابتین و لهما و لهما
 علی احباً الرحمن فی جمیع شئون و الاحوال ع ع
 هو الایبھی

ایدستان الاهی و مطلع انوار عرفان جمال حلالی در جمیع اوقات بر گاه
 حضرت پروردگار تضرع و استعجال سیرود که این طریقه حدائق توحید را در
 قدس تحریر پرورازد و در ایشان ثبوت و تمامت منزل و ماوی عنایت
 فرماید و در فردوس عبودیت بمقتضای حقیقت ایمان و عرفان بر فو نماید
 اید پوستان خمر الطاف و ای سرستان صحبای عنایت حضرت رحمن
 وقت اشتعال و استعجال است و هنگام موج و فیضان دلت وجود
 در حرکت و قطرات بحر شهود در موج و برکت و شما که جوهر عالم نمانید
 باید چون روح در جسد مکان بهتر و متحرک باشید تا این جسم بجای زنده

و این عالم امکان مطلع انوار عوالم لاسکان گردد که بعنایت حضرت
 دست پد بردید نسیم بحال قدم که از شدت لطافت و بشارت اجسام حکم
 جان یابد و قلوب مطلع انوار حرمین گردد و هینما لکم من هذا الفضل
 الذی احاطوا شرافه ملکوت السموات و الارضین ع ع

ای کشته صحرائی عشق چون نسیم صبحگاهی در ریش قلوب احبابی الهی
 مرد در نما دلهما بمشابه جان بیا دجانان زنده کن و بسیمهار نهنجه حیات
 ذکر ملک اسما و صفات روان بخش نغمه بزین و فریادی از دل برآر
 چو کانه بگیر اسبی تبار کوی بزین نغمه آغاز کن و روانه ساز ما نهنجه حیات
 شو و آوازی در آفاق در افکن جوشی بزین شور می سنجین سپهر جان کن
 و چون گل صد برگ خندان در این کاستان جلوه نما نهنجه حیات
 وقت را غنیمت شمر و جان در راه جانان سپهر عمره کسب آید و جانها
 بلب آید جز زبان و خسران چیزی نماند و حکمت ترا از دست مده زیر زبانت
 ع ع

سؤال الاهی

ای کجای بوستان عرفان در این اوقات که امم عالم متقاوت با امم عظیم

عظیم خواهند و اضراب ممالک و ملل متغایله باجمال قدم جویند صعود و
 عروج آفتاب فلک توحید را وسیله نمودند و کجایان و طنون لاشین بھای نخبند
 غباری از او نام بر نخبند و بند و عهد و پیمان سنجند و ابروی آن
 و عدل را بر نخبند و با حق در او نخبند و با غافل از آنکه شمع آبی را باد های
 مخالف خاموش نمایند و آفتاب فلک سی غبار های او نام مخفی و پنهان
 کردند و بجز شمشیر حق از امواج باز نماند و ابرویان را با از فیضان ممنوع
 نشود نیام خود از غمت غنایت مقطوع کردند و روح موج موهب
 از کار رحمت نقطاع نیابد بریدون ان الطیف و انور لته با فوجهم و یا لاله
 الا ان تم نوره و لو کره الکافرون اید و استان شهاب ثابت باشد
 و سین قاطع کردید انوار لاسح شامید و نجوم ساطع کردید اشجار
 توحید شوید و اثمار تفرید بار آورید تمک عبودة الوثقی جوید و تولی
 بذیل مظهر جمال ابھی نماید و لھجاء علیکم یا احباب اللہ و اودانہ فی کل کور و دیل

عبده عیش

هو الالهی

جناب عزیز اللہ عبیدہ جہا اللہ الہی کتو میکہ بجناب سیدہ امہ مرقوم
 نموده بودید و لظن شد حمد حضرت نمونید حقیقی را کہ ان کشتہ بود اجمال

الهی در سبیل الله و اعلاء کلمه الله اواره دشت و کامون و سرگردان
 در کوه و بیابان شسته و منظر آیه مبارکه من یدع الناس باسمی فانته
 صبحی گردیده امید از لطف بجهایت حضرت احدیت چنان است
 که موفق و مؤید کردی یونید من شیاً علیاً و انشاء الله قوی قیدر خوبی محراب
 جناب شاهویر دیر ایه بکیر ابدخ بھی از قبل این طیر شیایان محبت الله مبلغ
 گردید و بگوید از لطف بپایان حضرت منان مطهر من باش که بخت همین
 رحمانیش موعظی و در کف حفظ و تحمیش محفوظ بکرم حرم شغول شور و ثنائیک
 مألوف که باین فضل عظیم فائز شدی و در این جسر عظم در ظل شمس حقیقت
 محسوس طوبی لامه الله التي ولدناک و رضعتک و طیب الله ترابها صیبت
 رحمته و غفرانه فیما بشری لهما الصعوده فی هذه الايام التي اجلت الامکان
 لمصیبه کبری و الرزیه العظمی و تقبل الله منها خدما تها لاجل الله و اودا
 فی سبیل حبه و نجات الله تمر علی مشام و قلوب ضلوعک و صلح حاکم الثانی
 و جهاء الله علی انیک خلیل و حبیب و ابناء اخیاک ذیح و فیض و نصرة و ان سئل
 ان یؤیدهم و یشتمهم علی امره و یدفع عنهم شر عداءه و یفیض علیهم من رحمته
 و یسانه و یعلمهم انار فضله و عنایه بین خلقه انه هو المقدر القدر و یبلغ
 و تحمیتی و کبری لاجل الله جمیعاً هناك و اروح نیکایع

سُؤاله

ای نهالهای بارور بوستان محبت الهی در جمیع احوال مستغرق در ایمان و علمت
 و خوی حضرت نزدان گردید و مشغوف در محبت جمال رحمن حالت سرمدی
 جوئید و استعال و استعال ابدی خواهید چون قطره در امواج بحر فانی گردید
 و چون ذره در علوم انوار شمس در پارکنید چون پروانه حول شمع بال و پر سوزید
 و چون صحرای حیران افتاب گردید اگر زبان بکشاید از خلن و خوی حق بیاید
 و اگر بنالید از در عشق و حتران فراوان جهاش نیاید و بزاید و اگر بکشید
 بسر کیش شتابید و اگر بنوازید بناخار عرشش بسزاید و اگر بسوزید بنار
 محبتش برافروزید و اگر بنالید بغایت حضرت احدش بیایید اگر توت
 بیان خواهید رسان برنش کشاید و اگر حقیقت تبیان جوئید بسط
 حقائق عرفانش دهید و اگر الهام رحمن طلبید از جوهر ایقان دم زندگان
 حکمت اشراق آرزو دارید توجه بملکوت الهی نمائید که صبح هدی جوئید نظر بفتن
 اعلیٰ کشید و اگر دریای بیابان مشاهده همسید در زبر و انوارش بگریید
 و اگر انوار سراسر جوئید در کلماتش تفکر نمائید ذلك من فضل الله یؤتیه
 من یشاء والله ذو فضل عظیم والبیضاء علیٰ احبباء الله

هُوَ الْأَهْبَى

آلهی انت الذی سبقت رحمتک وسبقت نعمتک ومنت خجبتک
 وکل برهانک وظهر سلطانک وبرزق قدرتک واکملت لعبادک دینک المبین
 وددت صراطک المستقیم وظهرت منجیجک للقدیم فاخفظه یا اَهْبَى
 عن تجرید الغالین وبدع ملت بدعین وخط حصن امرک عن المارقین
 بقدرتک یا ارحم الراحمین وبلط انک الذی فی ملکوت السموات والارضین
 واهبنا واهلوج علی عبدک الذی جعلته ثابتا علی امرک العظیم وراسخا علی رحمتک

بین العالمین ع ع

هُوَ الْأَكْبَرُ

بجلیل خلیل اختار رحمتی
 نفیحه معطر می که از حد آئن قلوب آجایی از بجا
 منتشر شد چنان آفری سبحان عاشقان جمال جانان زد که کل ولاده از حجاب
 شکفته گشت مهنی القلوب اصحبت ریاض محبت الله ولارواح عند
 مستبشرة بنفحات الله ولصدور شریعت بذكر الله ونفوس منتعشة
 بنمات الله وقدم مثبت عدیمان الله وظهر استتد فی اعلا کلمة الله
 والبصائر توجبت ال ملکوت الله ولسن طقت بذكر الله واذان بهمت نداء الله
 صرارت نار عشق الهی که در دل و جان آن شفته روی محبوب یعنی ظاهر آمد

امید است که چنان در نفوس اهل آن خطه و دیار تاثیر نماید که شعله نافرمانی
 آهسته در شهر شجری و مدری و حجری تاثیر نماید و جبال و تلال و دیار بانوار کتاب
 وحی رحمن روشن و منور گردد ای باران الهی و دوستان بروحانی و شمعان
 جمال یزدنی وقت بچش و ضرورت است و بهنگام استماع غنیمت شری
 خود را بکلی فراموش نماید و محو و فانی شود از برای خویش و جودی بخزاید
 در سبیل الهی ظهور و بطن چون نخل فانی گردید اجای آن بلاد را قبل این
 فانی فزده فانی عند شراش مس حال رنگ الهی تجیر ابلاغ فرماید و گویند
 که شام این شتاقان بر صد و ستمتر که بوی خوش یزدان از آن صفت
 آذربایجان بسیمع آفاق بوزد و اریح لوتج بهار جمال از آن شطربا
 قطار مرور کند تا شجار بی اکل انسانه بجمعت بختش الهی مزین گردد و بر
 و ضرتم شود ذلك من فضل الله یوقد به من لیشاء والله ذو فضل
 عظیم و الهیاء و الروح علیک و علی عبادته المخلصین

هو الایکھی

ای منجذب عبدالمعالی در این ایام که اریح و شتاقان از جمع جات آن فراق
 احاطه نموده است و شد اندیشه شداد من فی البلاد را در تزلزل و اضطراب
 اندخته و بحر اعزان در موج است و سبیل اشجان در جریان ترسرت که

و پروانه های شمع جمال دوست بال پر سوخته ارکان وجود در زلزله
 و ارتجاجت و قواطم و عاتم امکان در مضطرب ابدا حاجای الهی بر
 استقامت و ثبوت چنان قیام نمایند که جمیع من علی الارض را حیران نمایند
 ای شعل مبارک حجت الله در این وقت که جمودت و خمودت ارکان وجود
 اهل عالم را اخذ نموده است بیا تو آتش عشقی در قلب امکان روشن کن و شعله
 سبحان عالم زن که شاید در این خاکدان فانی آثار روحی جمال باقی شهود نماید
 گردد و بلکه نورانیت الهیه ظلمات حاکمه مدلهمه آفاق را برودنی جمال محبوب
 زایل نماید و صبح احدیت طلوع و لایح شود و ابروح و لهما عینک و علی احباب است

ع ع

هو الاهی

ایکوش بر پیشونیا اگر خواهی که خروش سر و شش نوی یک سر سیم
 در مرکز صد و اضرب و سر دیگر را بکوت ایچی و زلف اندیشه وصل تا نیایی
 فیض نامدم رسد دراز و سر از حضرت بی نیاز جلوه گر گردد محرم لاهوت
 و مؤید بالهامات حتی قیوم لایموت کاشف اسرار شوی و هاتف ابرار
 کھی بطی بین لاهوت و ناموت دی و دو ایضه بین برکان و لامکان کردی
 کثیف صرف استغنی از لطیف سجت تا تفصیل که از استغنی از لطیف استغنی

آسمان کنی جسم مرده را در روح عالم جان دہی و جان تارکین را
 رشک نوار آسمان عالم سبحان الذین چه موہبت است کہ حضرت احد
 در این کور عظیم شدہ و چہ عنایت کہ از جمال قدم بنظر محبت شدہ کہ
 چنین قوہ قدسیہ در خیز حصول است حرارت معانی قلم و مداد و صابج
 و نواد کل را مضمحل نمودہ دیگر چگونه توانست نگاہت و خط امرت بنظم
 نکاشت و البجا و عبادک شاع

هو الالہی

ای سبت شہادت اللہ و مطمئن بفضل و موہبت سلطان احدیت زکرت
 در سخن عظیم در انجمن بروحانیان مذکور و در حلقہ آزادگان شہور اگر نظر باہر
 غائبی باطن در حضور حاضر جسم عبیدی سبحان قریب بن محرمی بدل محرم
 سترصون در محفل بارخ و در محضر شتافان نوسن بذیل اطہر جوہر و توجہ حکیم
 انور کن مجھور شو و مجھول بشاس محبوب شین برده بر انداز تو معنی کن
 روی نور آنما و چہرہ رحمان بکشا شہرہ آفاق شو و شہید اجمالی مالک
 یوم میثان بازار عارفان شکیں و دکان شکران بکشا رو بکلزار کن ویر
 مرغزار ما غلبہ باز شو و آغاز ساز کن و نغمہ آواز ساز شو چنک
 و چنانہ بزین و نغمہ و ترانہ برار مجلس انس در کلاش محبت اللہ ترتیب

صهباى عرفان نبوشان و اسكان ابقان نواز تشش مومى بين انكل عرفنا
 بين كيشه سينا بين آن پيشا بين تا فضل تايم محروم كردى سع
 هو الالبهى

ايشان بگوت انه علم همكان مطلع انوار جمال رحمتيد و حيز جهان
 مركز طور حضرت يزدان گشت فيوضات غير تناهيه اعاطه نمود و بگيت
 مستابعه رخ كوشد انوار شرف و غر بياشون كرد و كهاى معان
 در بجان الهى كوه و دشت را كزار گشت نمود جهان رشك فرود خواند
 و كيهان غيبه آسمان گشت غدايب تخمين در حدائق تقديس با همان بيج
 تقنى كو و در قاء بيان بر فنان تب بيان بفضون اسكان ترانه نمود بسبب فنا
 بر غصان سده رسته همى كلباكت پارسى نغمه سازى نمود و حمانه فرسوسن بهى
 بر شجره طوبى بطن ججازى بسرود فرس سلطن كل نمودارشد و بار خى افزوده
 و شافى جان خسته عرض ديدار كرد و هر كوفه و كياى را چمن ازاله خست
 با وجود اين موهب غظيمه كه چشم اسكان نديده مردم مرده و پرمرده بودند
 و چشم دوخته و فسرده مشهور شدند زى انوس حسرت كه چنين محروم
 شدند و هزار ندمت كه چنين مجبور شدند و لهجا على اهل الهجا با فاورا
 بجه الفضل العظيم سع

هو الالبھی الالبھی

اسراء رحمن باد نامی مخالف شمع با پیرا احاطه کرده و طیور غرور
 عنایب گلشن مثاقیرا احاطه نموده ستمکاران دست تقاول کرده
 و جفاکاران چون غراب کین در کمین نشسته کشتی با پیرا امواج غنای
 هجوم نموده و میکمل عهد را صبیان محمد از هر جهت رسان بلین کشوده تیرگی
 افتراست که از هر سو پران و لشکر عتاف است که از هر جهت در ظلم عهد
 کار بجای رسیده که پیر گفتار رسان افترا کشوده و اوران شجاعت
 نشر نموده نسبت با سبب اقوال افترا زده که اگر نفسی زده شود شسته
 باشد فریاد برآورد سبهاک مذاهبتان عظیم از نفس گفتار معصومت
 که هیچد بریز از این اقوال است بیان عبد لهبا و صبح است و ظن طیر
 ملاء اعلی شارح هرگز بدیر و زرقا و بخین غراب نجاشته تبه نکرد و امکان
 طیور قدس با صوات زانغ و زغن متمال کرد و صغیر با رواج غرت
 بشهین و ز فیروز خندان جفا مشا به نشود تهلیل و تکبیر ملاء اعلی بندگان
 عریده جویمان خیز اوله مطابین نیاید با نچه از قلم عبد لهبا جاری حشر نماید
 دبدقت ملاحظه کنید به سببیه جویم این اقوال اوله مشابتهی با همان این طیر فی
 داشته و دارد لا والله این مغرور را همان چنانست که اگر ظلم را بنور

گوید بخیزدان اذعان نمایند و اگر صرف نور را میل دیگر نماید بیرون
 باور کنند شخص واحد را که درمی بالو هیت است باید کل قبول کنند
 و در نفسی دیگر نسبت زندقه در جمیع عترت کند نفسی را اگر در زندقه
 و محرومی از فیض آسمان مذمت کند عموم بدانها هو الحق لم یسبکونید و اگر در
 روز دیگر همان شخص را بجهت رحمان زبان ستایش کند کل پذیرفته ندای
 بدانها هو الحق الصیح برآید چنانچه بر کف نقض خط خویش نوشته و الا ان موجود
 که یک سجده کن و خود را عالمی را رحمت نماید هم چنین در حق مرکز نقض
 در مکتوب دیگر نوشته و الا ان موجود که ده سال قبل از صعود من بجای
 حاجی محمد حسین کاشی گفته ام این شخص سراب است آب با چیزی نیست
 و این قبل از نقض عهدش بود دیگر حال معلومست که چه سان است این
 گفتار آن سیر گفتار است از پیش حال زبان ستایش کرده و بی پرستش بر
 خواسته و او را کوکب لاسع دانسته و سرایش را با بار دو شراب دانسته
 و شعله میا قرا یله ظلم کفته و سه تابان پیمان را تاریکی دو جهان دانسته
 و حال آنکه خطش موجود که قرار بالو هیت کرده و بصفت ربوبیت ستایش
 نموده ز چه رو است بر کجمن زلزله بزنی که بلبل کفته و لکن پیمان
 انخطاب و گفتار او را قبول نموده و امر نموده که بعنوان عبودیت مخاطب

کردد سبحان الله این چه تون است و این چه ترزد این چه ضعف است
 و این چه ذمن این چه حرکت سرطانت و این چه تون حرمانی این شخص
 هر چند تا بحال رداعی مرکز لهی شان رساله چند نشر نموده و له سنجید
 تا بحال کلمه در حق او نه نگاشته اما چون این ایام او را ان فترتیه از او
 مطبوع باین ارض رسیده بظلمه شد اگر سکوت شود شاید بعضی نادانان
 کمان صدق کنند و در داستان شدید بقتنه شائل ان بجا را که در
 فتوغرنت بدقت ملاحظه کنید که در این چشم دریده ابد اثر حیات
 لا والله تا واضح شود لغرف المجر صون بسیا هم و زمرین و جو هم غیره علیها
 قره الهی الهی ترا که اسیر اینیدی مهولاً اظالمین و ذلیلاً تحت
 سیاط المعانیدن و مظلوماً تا بعت علیه استهام و ترادف علیه وقع
 انسان من اول الغفل و الطغیان الذین بقضوا میثاقک و اکثروا عهدک
 و استخفوا بوصیتک و محر و امن صفواتک و جاهدوا بایاتک و حاجبوا
 برهاتک و اهدوا کلک و اکثروا حجتک و بدلوا نعمتک ایت نکتس
 بقدرتک الکاتمه اعلا هم و اشف استقامهم و حج ارقا هم و سکت انفا هم
 و کشف غشا ابصارهم و افح خام قلوبهم و اسما هم و اهدهم الاصرط
 میثاقک و جعل لهم ضیابا من اشرافک انک انت المقدر الغریر القویم

سوالله

اسلایل خیل جلیل ناهات ملاحظه کردید معاش فرخ و شریک
 زیرا ذکر باران آبی بود و وصف خلوص و صفاء و وفاء جای جمال اجمالی
 البته نفوسیکه در ظل هم غنمند باید چنین باشند و امید چنین که این
 هر یک چون نام صحیحکاهی در نهایت لطافت سبب بداری و آگاهی
 دیگران گردد زیرا ایوم مدد ملکوتی همی متابع بر مخلصین است
 زیرا این سپاه روح در میدان حربند و منظور نظر پادشاهی لهذا در نگاه
 جمال اجمالی و نیاز نمایم که اجابای آن ایم کریم را در جمیع شئون
 و مؤید فرماید الحمد لله رایت تقدیس در جمیع آفاق بلند است و صفت حق
 مستحضر در شرف و غرب ای اجابا وقت بهت است و تکام جانی
 و قیام برو فای محبوب رحله و اما تصور عبد البها در تحریر و رسال انوار
 غوامل و مشاغل و شدت فتنه و فساد و غرور اهل فتنه خدایدت فرماید
 که فرصت دقیقه آسایش ندهند جمعی هستند بکار و استیج و آورده
 نه تبلیغی نه تربیله نه بیسی نه تقدیسی نه تعبی نه مشتی نه زحمتی نه تجاردهی
 نه فلاحی شب و روز در فکر فتنه و فساد هر روز از این انبان باری
 در فساد بیرون آید و عبد البها فردا و حید با امام شریف و غرب در نقشه

در کیر و دار کھی در محوره امریک صفت خنک بیاراید و کھی در مطبوخه
 افریک در میدان حرب در آید کھی در نقطه ایران بهجوم و هجوم اهل
 پردازد و کھی بد فتنه اهل میان خیزد کھی در هند و سیاه راه
 گردد و کھی در کنون و سواحل حیون شکر قشون کشد و شب و روز
 بمحاربات و مجابوات و حل مسائل و فتح غزاهم و جواب معضلات پردازد
 و دائماً استمرار نهار اش فساد اهل غرور در نقطه بنامند و دفع
 شبهات کند و جواب تشبهات دهد روزی در حکومت محلی فساد
 کند و روزی دیگر در مرکز ولایت بوطه عنوان اش مغربیات افروزند
 و فساد های ستریه که اسباب تبعید و نفی و سرکوبی مرکز ثبات محمی
 دارند یومی گفتار بر وجودی را بفشارت حملت ابدت ایران نمانند
 و انواع مغربیات و ترنات بر زبان رانند و حال آن بنمود در سفارت
 علیه در طهران با انواع فتن و فساد اسباب قتل و بلایاء هم مطبوع گوشت
 و با سر نقض بخار فزی در مخصوص بخار به بنیاید و شب و روز در این قضیه
 میگوشتند تا خدا چه مقدر فرماید و قضایه ضحاک که انان در فساد و
 آنچه که عبد لجهاد در صلاح و فلاح و برز مشغول که انان دم این نظام را در
 نمودند این بسرو سامان در فکر خلاص و نجات کل و راحت و آسایش عموم

آنها نشربهات را اسباب حیات ثمرند هیچ ترویج آیات نبیاست را
 وسیله نجات داند آنان ضعیف و رسولا امر الله و سرست اعدا را غلت
 مغضت بکارند هیچ نشرفحات و اعلا کلمه الله را در عبودیت داند الله
 لا یصلح عمل لعنیدین جمله فرماید که اهل فتور و صجاج و در مجال
 مقدار خردا ثمری داشتند و این شخص غافل را همیشه یار نمودند و هاسته
 بیدار کردند اقلای کفر را تبلیغ نمودند لا والله جز آنکه در مستهای کبر
 و غرور بولطای غیر شروع در اغوای نفوس کوشیدند و اوراق شهبان
 تنظیم نمودند و باطراف انتشار دادند تا بنیان میان الهی را ویران نمایند
 و شتیت و تفریق در میان احبای رحمن باندازند اینست همت و غیرت
 و شجاعت و شهامت اصحاب غرور و چون در جمیع نقاط عالم خاوندان
 کشند و علم میان موج برافان زد بر فساد و فتنه و فتراد نزد او یک
 امور سیکسیه قیام نمودند تا بعد لهبار از میان بردارند و سید انزلی
 خویش همیارسازند و باطل را محمیون اگر بجز عذاب فرات مفعود کردد ان الله
 الهیة کرد و حجاج کردند و حمله نورانیه را جانش کرد پر دانه حول طواف
 این تدبیر اخیر حضرت باری با وجود این شاغل و بلا باد و متاع عیب لها چگونه
 بمجاوزه مستمره با هر یک از احباب در نقطه پردازد که در هر چه که پیشانند و هاسته

سؤال الالبھی

ایستاد حضرت یزدان در این کور عظیم که شمس قدم از افان مهم صلح
 و لایح کردید و بغیضات غیر تناسلی شرف و عزت یکبار از اوش و نورانی
 فرمود و بسایم حدائق ملکوت جمیع جهات را روح حیات
 سبذول فرمود و بیوی خوش از بار ریاض معانی شام اعلیٰ فخر اعظم
 نمود قیامتی بر پا فرمود و رایت حمایتی بر فراخت قطاس سقیم
 نصب کرد و صراط قوم محمد و د نمود ارض محشر بسط کشت و خورشید
 مشهور کردید انواج ملائکه مقربین چون امواج پایا رسید و چون
 ملائکین چون صفوف طیور اوج بسین ستابع پدید آس کور جدید
 در این دور مجید نهاد و بنیان عظیم در ایچمان بدیع و عالم مقیم نیاید کرد
 ابواب ملکوت گشود و راه نجات و حیات نمود کشتن بسبب
 نامتناهی بیاریت و محفل تجلی مزین کرد دست بخشایش گشود و بیضا
 بنمود جمیع را بر موافق محمد و ده دعوت فرمود و کل را بر خوانان معصوم
 خواند هر ذره را استعداد افاضه عنایت کرد و هر قطره را اوش و خورشید
 سجور عظیمه حیان فرمود تا کل شفق شده و در ظل کلمه واحده بجهت و
 میان آهی تو شانجیه در کمال قوت و قدرت با عباد کلمه الله قیام نمایم

و نشر نفعات الهی برداریم و در سبیلش جان بسفیشیم و بجان و دل خود
 و بچشمیم تا نفعات قدس عالم را محضر نماید و جذبات انس قلوب و فئده
 اعم را سحر بار الهی در قطب امکان تجلی برسد و در و شعله طور
 قلب کواکب بسوزد تا اعم روح بخش اشجار وجود را تسبیح و خرم کند
 و نعمات نر امیر جعفر اسامح ملاء اعلا را امتد نماید حال قلوب ساکن تقوی
 صامت و وجود محبوب و صد و غیر شرح این شئون خجاست فزون
 وفا آثار خود است نه بشارت و بود پس ای اجبای الهی بیاید
 سرز بالین دیرین برداریم و دیده را بنور مبین روشن کنیم و چنانچه باید
 و شاید بوفای بجهت قیام نایم و در این سبیل جان بایزم و بسوزیم و بایزم
 تا افس عالم روشن گردد و کلخن جهان کاشش شود و آیات اعم نظم قطب
 عالم استقرار یابد رخ

هو در محفل شور هو الله مستخرج کرد
 رب و مؤید کل سبع العقول علاء کلمه رحمانیک و مؤمن کل عصبة
 اتفقت علی خدمته عقبه فردایتک اسلمک بحاکم المتشرع و علوم
 عنیبک الاهی ان تشمل هؤلاء سحنت صحن رحمانیک و تؤیدهم
 بشدی القوی تشدد از رحم بقوتک النافذة اجماریه فی کل الایام انک

آنکانت سبوح الذمّاء و آنک لعنک شیطان ابوممحل شور را
 اهمیت عظیمه و لزومیت قویته بوده و بر جمیع اطاعت فرض و حجاب
 علی الخصوص که ارکان ایادی امر هستند و لایه باید نبوی مذاکره و
 کرد که اسباب که در اختلاف فریاد میاید و آن اینست حسین عقده
 مجلس هر یک بحال حضرت رانی خویش را بیان و کشتن بر آن نماید
 اگر دیکری مقاومت میکند ابتدا او کند نشود زیرا تا بحث در مسائل
 کردند و رای موافق معلوم نشود و باره تحقیقت شعاع ساطع از تصادم
 افکار است در نهایت مذاکره اگر اتفاق آراء حاصل کرد و فسخ هر اد
 و اگر معاذ الله اختلاف حاصل شود با اکثریت آراء قرار دهند و چون قوی
 از قرارهای شور را اجابا بعضی استکفاف نمایند جزا، کسی معاتبه
 مجادله نمایند سکوت کنند و با نسیبه مرقوم دارند و دیگر آنکه مذاکره در
 محل شور را کسی نباید نقل کند و در بدایت اجتماع باید طلب توفیق خاص
 بجهت اعلی حضرت شهر یاری نمایند و آنهاست تا بعد تمام بجهت حضرت
 صدارت نیامی کنند و ابتدا در مجلس شور از امور سیاستیه دم زنند
 بلکه جمیع مذاکرات در مصاحبه کلیه و جزئیة اصلاح احوال و تحمیل اخلاق
 و تربیت اطفال و محافظه عموم از جمیع جهات باشد و اگر چنانچه تقصیری بخوابد

کلیه از تصرفات حکومت و اعتراض بر اولیاء امور نماید دیگران فقط
 نه نمایند زیرا امر الله را قطعاً تعلیم با امور سیاسی نبوده نیست
 امور سیاسی را به راجع با اولیای امور است چه تعلقی بنفسی دارد که باید
 در تنظیم حال و اخلاق و تشوین بر کمالات کوشند باری هیچ نفسی نباید
 که از تکلیف خود خارج شود

بهوالت اول فرضیه اصحاب شور خلوص نیست و نورانیت حقیقت
 و انقطاع از ماسوی الله و انجذاب بنجات الله و خضوع و خشوع بدین جنب
 و صبر و تحمل بر آلاء و نیکو تعبیه سامیه الهیه است و چون این صفات موقوت
 و مؤید کردند نصرت ملکوت غیب الهی حاصل نماید ثانی فرضیه
 اثبات وحدانیت جمال غیب الهی و مظهریت کامله ربانیه حضرت نقطه
 اول و عبودیت محضه صرفه ذاتیه کینونیه باطنه حقیقیه صحیحیه
 عبد الهیاء بدون شائبه ذکر و دون آن و بده غایتی انقصومی و سستی
 معارجی اعلیاء و حقیقی الماوی و حی نور و جمعی و فیه قلبی و شفاء صدی
 و قره عینی و رواء غلغلی و برد لوغتی و بر و غلغتی و من اعتقه بغیر ذلک فقد خالف
 عبد الهیاء ثالث فرضیه ترویج احکام الهیه در بین اجبار صلوة
 و پیام و حج و حقوق و سایر احکام الهیه با تمام و هم چنین در آنجا

تشویق و تخریب کل اجبا بموجب نصوص قاطعه الهیه بر اطاعت و محبت
 سریر سلطنت عادلانه شهر یاری و صداقت و امانت در خدمات علمیه
 داد پرور ناجداری و تکلیف از اولیاء امور حکمرانی رابع و نصیه
 حفظ و صیانت عموم اجبا در جمیع موارد و مواقع و تمسیت امور عمومی
 از قبیل تربیت اطفال و تهذیب اخلاق و تعلیم علوم نافه از جمیع جهات
 و تأسیس مدارس و مکاتب بجهت ذکور و اناث و تکمیل فقراء و ضعفا
 و صغار و ایام و ارازل و ایامی و تدبیر وسائل صنعت و کسب و توسع
 احوال عموم خامشاً منع عموم از آنچه سبب فتنه و نسیب
 و عدم مداخله در امور سیاسی بالکلیه و عدم مداخله در این خصوص و لوث
 نشه و دلالت بر تکلیف در جمیع احوال و سکون و محبت دوستی با عموم
 سادگان مازا با اهل فتنه و شتت جمیع وسائل در اجراع آن نشون
 بر بیان حضرت زین العابدین

حوالاً بچی اجماعی در امور جزئی و کلی انسان باید مشورت نماید تا
 بآنچه موافق است اطلاع یابد شور سبب تشبیر در امورات و عمومی مسائل
 مجهول انوار حقیقت از رخ اهل مشورت طالع گردد و معین جیات
 در چمنان حقیقت انسان جاری گردد انوار عزت قندیه تباید و سده بچو

با ثمار بدیهه مزین شود و لابد اعضای مشورت در نهایت محبت و لطف
و صداقت با یکدیگر باشند اصول شور از عظم اس‌الهی و باید افراد
ملت را مورد عادی نیز شور نمایند ع ع

هو الله

ایجاد ميثاق از بدو دخول در ظل سدره مقصود در حدیث است
اهم عظم در کمال خلوص بجان و دل کوشیدی حال باید اشک الله این
کبری تا ختم مکرر گردد تا فاشد الا لطاف با حائمه
الاعطف دست در آغوش بگیرد نموده کل آیام بجانفشانی در سبیل
جمال قدیم بگذرد در فکر گوشه نشینی و لود عقبیه سامیه باشد مباحس زیرا
وقت میداست و در بودن کوی و زدن چوکان در قوش جمیع از روز
حاصل میشود و بهستان مقدس میرسد در امر تبلیغ همت نماید که استعد
شدید است این فرصت را نباید از دست داد و هم چنین در منع جل و حد
مترزلین در مجلس در کمال تعین و تدبر مذاکره فرمایند و اصول مشورت را
مجری دارید یعنی هر یک در خصوص دلائل و براین بیان نماید و اگر طرف
دیگر معارضت کند و معترض نماید صاحب رأی اول نباید مکرر گردد و محزون
شود بلکه ممنون گردد و بیان نماید تا قناعت حاصل گردد و اگر چه خط

ملاحظه نمود که رای دیگری موافقست تسلیم کند زیرا احوال حقیقت
یعنی رای صحیح و موافق از تصادم افکار و متقاومت آراء ساطع گردد
و الامتحنات و مضرات هیچ امری معلوم و مشهود نشود باری مقصود
نیت که در امور تعمیم و بحث دقیق مجرب گردد تا افکار و آراء ترقی نماید
و الهیاء علیک سخا مسئله و تبلیغ را بسیار اتمم نماید زیرا
این آیام و نقش است در مدت قلیله مشارکتی در ایران خواهد شد و جمیع را
فردا فردا بعد از تبلیغ عهد اطاعت و انقیاد و صداقت و امانت و وحدت
بدولت ابدیت بکیرید ع

هو الالهی

یا من بتک بحل ایشان تامله بحق ان بحان الریفین الالهی و لم تصدق
فی دسوت الملاء الله لفی شعف و انجذاب و تخف و اشتیاق الالاوله الثبوت
و الروحیه و یسئان الله و یسئل و یجهم عند ذکرهم و نشرح صد و رحم
بنفحات تعین حقیقه قلوب مولای فیاشری لهم من بذالفضل الالهی تلیلا
کالسرّاج فی بزاج العوالم کلها و انک انت ایتها السراج الوهاج بنور محبت الاله
استبشر بهذه البشارة الالهی تطییرها قلوب اصفیاء الله و ثبت الاقدام علی صراط
هدایة الاله الالهی اخذته الاله تحت شجرة نیا یوم ظهوره و اسرته فی ذالقیام

ثم تجسم وتمثل في ملكوت الأعيان على صورة لوح منقوش بالقلم الأعلى
 سبحان ربنا الألهي تالله الحي القسيم يؤيدك في ذلك جنود ربك
 ويضرك في ذلك ملائكة مقربون ع ع جميع سحستان جمال الهي روه
 لأجباء الفدار الحماك استيان بنفانيم چه كه نفحات نجاش ملكوش
 ارخه الن قلوب ابن بياكل لقيس مرور شب و زباد رخ و جوشان
 در شرف و سروريم وارغون و غنايت الهى اميد يد كه سر بر كچن سته
 حديد و مقابل باجوج نقض و باجوج ترزل و ضطراب در امر قيام بايند
 تا قوت تا بيد مشاهده نمايند و سطوت نصرت پروردگار تا شاكنند
 لعمر الله اليوم فخر ثابت مقادير من على الأرض فايد تا چهره باير الطفال
 مهد و جنود صبيان نقض عمد و الهباء عليكم في كل آن و حين ع
 هو الله سبحانه اذن طواف مطاف و اعلى دارند و استجاب با حصول
 اسباب باروح وريحان كه سهولت قطع مسافت شود من استطاع
 اليه سبيلا شرطت و الهباء عليكم يا اهل الجاه ع
 هو الاكبهى

ايد وستان ايد وستان اين دور كور خداوند جليل است و اين قرآن
 حتى تقدير عالم وجود در حرکت و جنبش است و جهان انزيس انزيس في خدا

خداوند پر بخشایش مشرق امکان به صلیح هدی روشن و نور است
 و مطلع اکنون بنور موهبت کبری مزین بحر فضل وجود پر موج و خروش
 است و کوشش پوشش عاشقان جمال الهی همراز تاق و سرشس جنود
 تأیید ملکوت الهی پد در پد می رسد و صبح هدی از لاله اعدا دام می دهد
 نیسان رحمت پر فیضانت و سرچ غنایت چون مه تابان آسمان
 ابواب ملکوت مفتوحیت و صلاهی عام کوشش زده هر نزدیک و دور
 ظل ممد و دست و مقام محمود و کل در صون حمایت رب دود شکر است
 این فضل وجود نیست که چون آتش فروخته باشید و چون صبح پر خنده
 و سوخته چون برون سر لعل و روشن باشید و چون شهد حلاوت بهر گز
 و لهما علیکم یا احبا، الله ع ع

الله اکبر

یا ابن دخیل خلیل ایل میان باش و سر در جهان اشراق حمد خدا را که
 در آستان تقدس الیوم که صبح صعود است نکوری و در پنجم روحانیان
 یا محمد پر مجید رب فرید شاه است که حجتش دیدالالت بر این تجرید بنویسد
 مقصود نیست که بدان که خاطر در این لباط چه قدر عزیز است
 ای محیی الدین از فضل بهار وحی لاقدام احبانه لافدا امید است که حیات

بجهان و جهانیان نجشی و روح نجات مبدول داری
 ای کاشم کظم و مضم از صفات مخلصین است آنچه که تو کاشم غلط
 قلوب و مضم نالایات اهل قنور مویذی و موفقی
 امی عطار نامه اسرار مردم شارکن و صدهزار شام حطرا و افکار
 مغنبر کن عطر محبت شام شتافا ترا تو تازه نموی
 رب تنهیل الیک امه من الیک ان لاتذره فردا و ازرقها قره عین

در تیه طیبته انک انت ای کاشم ای علم
 امی آه سر کر عشق نفوسی چون آهن سردند در آتش میان انداز
 چون بر سر روزد هر یک را تیغ بران نما چون خادم مشرن الادکار
 پادشاه و شهر یاری رب ای خط عباد کن المخلصین فی سیان من
 اعدائک و از قهلم الامن و الامان بفضاک وجود کن صونک و حفظک
 انک انت القوی العزیز اربضن عبادک الثابتین علی ميثاقک فی ظل
 سده رحمانیک انک انت ای کاشم ع

یا ابن ابن الدخیل جد بزرگوارت چون خیل ذاکرین بود و در جمیع شمار
 و ادکار مقصودش حال قدم حضرت علی بود لهذا خوش دارم و ترا ابن
 ابن خیل خطاب کنم تا ذکر جدت را بر زبان تو سلم برانم از طرف عین

این عصر عظیم و موافق این قرن جلیل امید دارم که چون نجم نیر افروز

ایشان طالع و لایح کردی

ای عبد الحمید حمد کن خداوند مجید را که در آستان حق محمود و محمود

و حمیدی این بوسه است چون انگلیل سلطنت بر بزغون تو با بابت طوبی بک

بشرکات

ای محمد محمود محمد معینی ستوده است و خداوند چنین فرموده این قلم

عبد بهاء استایش تو بنماید و تعریف تو صیغ تو میکند و لهما علیک

ای محمد جعفر جعفر در لغت نهر جاری بود نشاء الله حسین صافی

و عین جاری استی چشمه محبت الله کردی و عین باغ معرفت الله

ای صمد صمد بنیاد را گویند از جن مطیبه که از مادرش بی نیاز کردی

و از بسبب من فی الوجود تنغی و ازاد و لهما علیک

حسین در راه جمال حسین بومعود بعد از قائم جانفشانه نما و در سبیل

آن مظلوم خدا و قرآن طلب حسینی شرب اول بر جان ایچون خوف

رجاد کن فضای کربلای عشقه وار مردانه در پناه حق قدیم باس

و در ظل رب عظیم

ای علی کبر عهوت کبری در خلوص و استقامت برابر جمال ابھی است

از این عین سیم نبوش
 در این بحر پر خورشید شامنا
 یا اسم الله جناب سلیل جلیل آنحضرت که سیدین را بکبر ایدع می
 کتبر و در کمال اشتیاقم خوب از برای او اسباب فراهم آید است که در
 سعیت است از تأیید الهی ساعلمیم که چنانچه از زوی آنجناب است
 موفق شود و لهما علیک و علی جمیع اجدادک مناک ع
 هو الله

ایسلامه و دودمان حضرت خلیل جلیل آن نورسین حضرت ابراهیم
 دعا در حق ذریه نبوش فرمود که اینخداوند مهربان سلامه را عزیز گردان
 و پیشوایان علیان کن در در که یزدان این دعا مقبول قبول گردید
 این بود که ارض کنعان چشمت و دیانت یعقوب مسرت قلوب شد
 و معمور بمواهب رب و دودگشت و حضرت ماه کنعان هر چند در بد
 در چاه حسودان افتاد و بدر اهرم معدود از شر خود فروخته گشت و در
 زندان بکجایان افتاد و له در نهایت باوج ماه رسید و مجا و پناه برادران
 ستمکار گردید و حضرت کلیم در وادی رحمانه نوره ناله برافروخت
 و در قله طور لعله نور روشن کرد و حضرت داود سلطنت وجود سائیس
 نمود و حضرت سلیمان جنت بی پایان بنا نهاد و حضرت روح بنوح سجا

سیاه چهار محظر کرد و حضرت رسول آفاق شرب بطهارت کرد
 و حضرت اعلیٰ روحی له الفدا چهار جهان تازه و نفی حیات در میکمل کائنات
 دمید تا باین دور غم رسید صبح رحمانیت دمید و فجر احدیت
 روشن کردید و شمس حقیقت درخشد غلق جدید پیشید و فصل
 بریح کور بدیع رسید نائم بهاری وزید سحاب رحمت فریضت پیشید
 و باران شدید کرد شمس حقیقت آفتاب بلکوت چنان بر تو و حرارت آفتاب
 کرد که جمیع آسمان خلعت جدید و تکلیل بدیع جلوه نمود یوم سرور آمد
 و شرف و شورش خمیه الهی بلند شد و سریر رحمانی مستقر گردید جنبی
 در کمال عظمت در جهان مگر گاه مرتفع نمود لهذا وقت آن آمد که خداوند
 مهران آنچه حضرت ابراهیم وعده نموده و فایز نماید و سلاله و دودمان
 جلیل را عزیز فرماید و در نظر بزرگوار کند اینست که ایشان را این شریفی
 تقدیر داخل فرمود و در نخل شجره یشان منزل داد و در قصر شیشه منزل
 عنایت فرمود و در مدینه عهد ماوی داد ایچکمه تیره روح آن بزرگوار در ملکوت
 ابھی از ایمان و ایقان و سبوت به پیمان ایفاء و دودمان سرور و شادمانت
 و نفوسیکه در سبیل الهی در صدمه مصیبت افتادند و جام بلا نوشیدند
 آن شخص خاص در ساحت مقدس از خواهر وجود معده و دزد و مظالم لطائف

نامحدود خواهند گشت ع ع
هو اللہ

بمظهر عرفان حقیقت محبت الله چون قمیص لوبیة رحمانت
که رایحه طیبہ اش آفاقر معطر نماید و چون نسیم سجایای حجاب مودہ را
زنده فرماید چون نفخ صور میت بر فوژ را حیات بخشد و چون جلوه
طور و لمعه نور ساحت سبأ صد دررار روشن کند لهذا ابوی احسن
کاشن آن دل پاک تا با ساحت افلاک و اصل است و غصه سحر نور
بر آن صد و ترا این بقعه مبارکه متواصل ای خوشا مجال تو ای فرزند
طالع ای مبارک دل ای پاک طینت و گل بمظهر لایستنی
ارضی و الاسمانی و لکن بسعنی قلب عبدی المؤمن
ایطالع لا زال یقرب الی العبد بالنوافل طوبیة ثم
طوبیة ک و لهما علیک ع ع
هو الالهی

ای منجذب نجات ملکوت ابھی شرح لہ صدرک بغیض طافح
من حجاب غنایہ لہجاء، آنجا کتاب مرقوم نموده و بنام یکے از اجابای
آبھی فرستاده بودید در نهایت شوق و اشتغال تلاوت شد حال این

این کم گشته بادیه محبت الهی بخش و حردش آمده بهتسیا به جواب مرقوم
 بنماید نوشته مخصوص بجهت اجابای مرغه و بناب شیشوان و محبت
 مرقوم شد بجهت ایشان بنماید و تکلیفشان الیوم اینکه به کتاب عهد الهی
 که عروه و تقایم عالم ایجاد و سفینه نجات و جبل محدود و بین الوری و ملکوت
 الاهی است متمک شوند این عهد و شین الهی و میان شدید رحمانه سلاح
 هدایت ملکوت وجود است و باید بنصاح الهی که در آن کتاب میبین که
 محض خود سلطان وجود است عمل نمود و چون باران بباری فیض نیاید
 برکت زار نفوس انسا را بارید تا از این بدل و بارش آثار بخش بر دل
 از افق حنائن انسا طلح و لایح گردد ان فی الفضل عظیم و آنجناب
 اذن زیارت روضه منظره دارند و حکمران آن ارض چون حضرت مظلومان
 نموده اند بر کل لازم که پادشاه این عدالت بصدق و راستی احترام سازد
 بکندارند و از ملکوت عزت از برای او نماید طلبند و زحمات شما و
 شقت و زمان مرضیه تو معلوم و شهود اجر خیریش تو مین
 و نمایند است که نشاء الله عنقریب میرسد فرمان و فدائیکه بدرگاه الهی
 تقدیم نمودید مقبول و محبوب واقع شد فیض و بخشش و انعام و نفاق
 باید عام باشد البته این خوشتر و دلگشتر است الهی ماین بسط رحمت

اقتضا بسهام الهیاء علی نفوس الأجاء بعد الزیة الكبرى لمصیبة العظمی
 ارب هولاء تسع نفوس من اجزاء اجزاءک ففهم الیک فادورتم علیک
 واکنتهم فی جوار حرکت الكبرى وادخلتم فی فرد وریک الاعلی ارب
 اررقهم من مادة القاء فی جبر وریک الاعلی وادخلتم فی فضل سدرک المنتهی
 انک انت العافر لمعطى الرحیم ع

سؤاله

ای کلمه کشته بادیه بیجا اگر چه چون باد بادیه بیجا و لا از انجام غایت سیرت
 و باده بیجا بیانه پیمان آهی بدست کبر و عهدالت بخاطر آرمی پرت
 چشم از دو جهان بپوش و جان در ره جانان بنار کن خوشتر می اندم
 که هم غایت بپوش و خروش آید و شبنمی از فیض در بای کبر با بجان این
 مشتاقان رسد و دل غمگوی دوست کند و روح اینک صعود
 بلاء اعلی و ملکوت انجلی نماید و بمیدان فدا اشتابد و بقبر بانگاه جن فرستاید
 شوق و اشتیاق بدود ای ذبیح نه زرقر بانگاه عشق بر کرد و جان بدو
 در راه عشق چه مبارک دم است اندم و چه همایون ساعتی است غنا
 که خیال جان همی هست بل اینجایا و ز شارجان و دل دار می یار و هم
 رسم ره نیست که وصل بجا داری طلب و زبانشی مرد این ره دور و ز جبر

رحمت مبار باری حضرت همچون این بندگان درگاه احتشام رحمت
 عیش و عشرت و ناز و نعمت و آسایش و راحت نیافرید جام می و
 خون دل هر یک کبھی دادند در دایره فتنه اوضاع چنین افتاد یکبار
 هدم کل لاله و سافرو پیا له نمودند و یکبار امونس آه و ناله بگیر ایامه
 سرشار بخشیدند و دیگری راجتم شکار لیدر عمره دسور دادند
 و مجبور آه جگر سوز پس معلوم شد که نصیب عاشقان رومی دوست تیر
 جفاست نه در عطا جام بلاست نه جامی صفا رختن است نه آلودن
 آتش است نه آسایش جان باختن است نه علم افراختن است منظوم
 است نه سرور است نیز آفا قرا مدت حیات در زندان و نفی بود بدین
 دوا داره که وارزده که منقضی شد و بر رخسار سخن بویخی بود و در این غربت
 در نهایت کسرت با فون عزت صعود نمود دمی نیاسود و ساعتی نیامید
 در آتش سوزان چون گل خندان به هم میفرمود و در سبیل غم حباب آسا
 در حرکت دوریه شوقیه عیش و طرب نممود حال این آواره کان نیز باید بکلی
 طمع آسایش و راحت را قطع نمایم و از دنیا و آنچه در اوست در گذریم
 چشم از غیر دوست بپوشیم و از آنچه غیر از اوست بپوشیم و با او میونیم صد
 حسرت و افوس اگر بعد از آن بروی نور و جمال رحمان جبره از جام صفا

نوشیم یا از کسی آرزوی وفا کنیم و یاد می بخوریم که بیاییم و باراحت جویم
 و یاناز و نعمت طلیم چونکه کل رفت و گستان در گذشت نشی
 دیگر زبیل سر گذشت باری شهار امانجا بگذرانید و روزگار ^{تغیر}
 و اتمال در حالی باشید که از این عالم بکلی سنجیر کردید جزاوندانید و غیر از او
 شناسید و غیر از او بخوئید و نپرسید و الا افریقت من انخذ
 الله هوید این جهان تراب در بای سربست نه آب و شراب عالم
 خیال است نه جهان اال مجازات حقیقت رحمت نه حمت ^{نقصیت}
 نه نعمت عنقریب اهل این باط منطوی شود و این اختران متواری ^{مختص} از
 حیات فانی باوج رحمت جاودا پرواز نمائیم و از جهان و جهانیان بی نیاز
 کردیم ای جهان در زرد جا بدان که طیور ترابیند دشت و صحراست و گلگشت و دریا
 اما در نظر مرغان چستان آلهی سیرتنگ و اشیا از خاک و سنگ
 تا چند این جانهای پاک سیرتایان خاک و تا که این طیور قدس درین
 کلخن زندان مبتلای حرمان و محروم از فیض و حاله و فوز و جده ای برورد
 ای پناه آوارگان تو آگاه فغان و آه صبحگاهی عیاتی فرما و رحمتی کن
 تا جانهای شتاقان بکوت احدیت بشتابند و ارواح آوارگان
 در سایه رحمت بیایند فرقت پر حقیقت جانرا بگذارد و حرمان ^{چون}

و همجران روزگار مرده و پرموده نماید پس اینجندای مهربان تأییدی بخش
 و توفیقی ده تا از این دام و دانه برهمیم و باستانه رحمت بر پریم و در شاخار
 وحدت در حدیقه غنایت با انواع احسان مجاهد و نعوت تو مشغول گردیم
 باری اجابای الهی باید بعون و غنایت غیر تنهایی بحالت و انجذاب و نقطای
 مبعوث شوند که شمع روشن بچرخ عالم انسا را گردند مظاہر اخوان رحمانه
 باشند مطالع انوار و جلال در صدق و صفای آیات کبری گردند و در مظهر
 و وفا آیات عظمی سبب راحت و آسایش جهان آفرینش باشند و عقلت
 عمران و آبادی کشور و تسلیم گردند در اطاعت و خدمت حکومت مشار
 بابیان باشند و در صداقت و حسن نیت مشهور و معروف نزد سروران
 و بایندگان خدا از بهر همت و مهمی دوست و مهربان و در صنایع و بدایع
 استاد ماہران گردند و در زرعت و تجارت قانون برهم گنسان مختصر اند
 باید حضرت احدیت و سروران حکومت و ائمه محکمات کل از اجابای الهی
 رضی باشند نه شاکه ممنون باشند نه دشمن چه اسباب امر الهی
 اخوان رحمانه است و بنیاد بنیان برود شمیم و روش و روح دستان
 چون باین موهبت عظمی موفیق گردند شاخ هستی بارور گردد و ایوان ^{کهن}
 جهان نور شود و الاظلمت اندر ظلمت است و نکبت اندر نکبت و غفلت

اندر غفلت اگر از علوم هنر که خدای حرکت اعتنا فرماید مشاهده نماید بر آن
 بگیرد و خجالت آنهارا پسندید چه که نمیداند و مطلع نیستند که در هر
 عصری از ستمکاران چه جور بی برابری الهی واقع و از نادانان چه چنان
 جفا بر او ایلی بر باز دارد لکن ستم روا دارند و جور و جحام جبری دارند
 جفا بر باز ستم میکنند پروباش کنای می کنند که چه اتو یاد آری
 ز آن دیار باز قصر و ساعت شهر یار جرم او نیست که باز است و بس
 غیر خود جرم یوسف چیست پس دشمن طایف و کس آید پراو ای بارش را
 بسته فراد حضرت روح الهی بن مریم را اسرار ایلیمان آنچه کسفر
 و تخرمی نمودند و اذیت و جفا میکردند و ستم و لعن و ضرب روا
 میداشتند آن جان پاک دعا و مناجات میفرمود که ای خداوند این
 نفس نادانند و از حقیقت مقصود جاهلان چون ندانند پسین کنند اگر
 بدانند نکنند پس ای خداوند آمرزنده گناهشان بیا میرز و ای بزدان مهربان
 از قصورشان در گذر نیست صفت مخلصین در شش مقطوعین از خدا
 بخواه که این اوارگان نیز تاهی با برون مقدس روحی له الفدا انما تم مظلومیت
 موهبت الهیه است و صفت مظهر الهیت حضرت نور حدقه مضطفی
 و نور حدقیه مرفعی جناب سید شهید اویجی ابن ذکریا و کثر انبیا و اولیا

و اولیاء روحی لهم الفداء در کمال منطوقیت جام شهادت نوشیدند
 و زهر بلاکت چشیدند و مقصود خویش رسیدند حال ملاحظه فرمایند
 چه زیاده دیدند جمیع از این عالم بجهان دیگر حلت نمودند نه صدای خاصان
 حق باقی و نه راحت تکبرناحق نه سرشاک چشم مظلومان برقرار و نه سوز
 قلب جاهلان نه انشده و شراب و سر و کباب و شام و شمع جهات باقی
 و نه آن شام مظلومان و آه استمیدگان و حسرت دارگان و حسرت
 یتیمان باقی جمیع مستحی شد و لا ملاحظه تا که چون نام رسید الشهدا روحی
 له الفداء بر زبان آید دل زنده گردد و جان بشارت آید روح را وجد
 و ولد حاصل گردد و روزی صد هزار کس از میمنت نام مبارکش
 سیر گردد و صد هزار تنه سیر آب شود این آثار بزرگواری او در جهان
 ترا بابت دیگر ملاحظه فرمایند که در عوالم الهی و ملائعه چه خبر است باری
 این سکه مطول شد حقیقت حال شهود و وصحت حال مابعولم کا انعام
 کاری بجز دعا ندارد غم و آه امید و ابریم که سروران حکومت و ارکان سلطنت
 قاهره منع تعذبی و تقرض علمای سوء و مردم بیهشور را بفرمایند زیرا اینها
 کم کم حبارت را فرود نمایند و بر تهور بفرمایند و رعایای صدادقه شهر بار را
 دست از ظواهر بکشایند عاقبت بنفس حکومت بشورند و ترخه در میان

سلطنت افکند تعرض علما باین طایفه منح تحصیل نفوذ است و قوت
 و شهرت در شهر سئون نادیکران بجز آنند و اطاعت و انقیاد نمایند
 و بدین سبب زبام امور را در کف اقتدار گیرند و هر چه بخواهند بکنند
 ملاحظه نمایند که روش و طریق این علما، سواد مسلک دینی و طریق ترویج شریعت
 نیست و سید حکومت و عظمت و حصول ثروت و عزت است
 و از این روش و حرکت خبر حضرت حاصل نگردد آیا این سلوک موافق
 مسلک اولیا است یا مطابق مشرب انبیا حضرت سید الشهدا
 و ائمه هدی و سایر صفیاء عزت دنیا سیرار و از هر چه غیر رضائیت پروردگار
 در کنار بودند حال این علما هر آمله دارند جز رضای حضرت ذوالجلال
 کرکان درنده اند شبان اغنام شده اند و پلنگان خونخوارند ادیب
 دبستان ادیان کشته اند زاعان جو سوزند ببلان حدیقه وجود را ظلم
 و ستم نمایند و کلاب عموزند آهوان بر وحدت احد کونه تعدی می شود
 کنند پس ارکان حکومت علیحضرت شهر باری گذشته از عدالت بین رعیت
 محض مکلدرمی باید رعایت علمای عالمین فرمایند و ممانعت روشی
 جاهلین دست اینگونه نفوس چون ذاب ضاریه را از لظاول باز دارند
 و هجوم پسین فیه یاغیه را منع فرمایند و الا روز بروز جارت افزاید و

و در امور مملکت مداخله نمایند و ملکن کشور برعم زنند مثلاً ملاحظه فرمایید
 چون اینست و سلامت از مملکت بیسبب که در وقت و قوه محافظه مغلوب رعیت
 هجرت به ممالک خارجه نمایند و اهل اطاعت راه غربت گیرند چنانچه از وقت
 خراسان جمع کشمیری هجرت به کرستان نمودند و حکومت آن زمان در نهایت
 رعایت و حمایت بندهگان یزدان این یک ضرر از ضررهای عملی نادان
 زیرا عالم متدین بکار دین و دولت خورد و سبب عزت و راحت آنالی
 ممالکت کرده نه جا بلان در حدیث است اما من کان من الفقهاء
 ضالئنا الفقه حافظ الدینه مخالفاً لمولیه مطیعاً للأمر
 مولاه فالعوام ان یفقدوه باری تضرع و نیت که ملازمان درگاه
 علیحضرت شهر یاری باید حکمران بر کشور بشیر باشند نه هر که کن خودخواهی
 و مردم آزاری اما ستایش که در حق شخص خاص فرموده بودید صحیح
 و مقبول و بجایکه اندات محترم و بجایکه در دانه صدف حکومت استحقاق
 ستایش است ایده الله و شیده و اید عثره و اقباله فی الدنیا و الاخره
 اگر حسن تدبیر آن ببرد یوان عدل و انصاف نبود آن فاجسه لعن الله
 من از کجها غبارش بدامن بکنان میرسد و ظلمش روی معصومان را
 تیره ناک میکرد شورش بان مجهول و محفوظ و سزاوارست و همانند و منطلوب

باین شکل شیخ و ظلم صریح و بدبختی عظیم متهم و بدنام شهسور میگشتند و تا
 روز رستخیز از این بھمت شدید و فصاحت عظیم نجات نمیدیدند لهذا
 خدمت غایبان بدیوان الہی فرمودند و پادشاه اشہر استقرار در ایوان
 بلند برداشت . ای پروردگار شهر یار جدید راج عزت سمردی بر سر
 و بر تخت کمانہ مستقر فرما و شخص ظمیر پرتدبیر را بر سر عدالت
 و عزت و مہمبت استقرار بخش توفیقی مملکت روادار و تأییدی لایحوتی
 از ان سہ ما حکمش را بمشایبہ روح در چشم شورا نماند کن و حکمت حکمش را
 در سبک تسلیم چون عروق شرابان باض فرما محفوظ و مصون بدار و مؤمن
 و مومن کن خلاصہ این اوارکان قدر این بھمت را میدنیم و این عنایت را
 فراموش ننماییم جمال مبارک ہفت سال پیش از این بعد از ظهور تہمت
 در حق بے گناہان عنایت فرمودند و دعای خیر نمودند این دعا تأثیرات
 عظیمہ خواہد بخشید و بتاییدات عجیبہ مویذ خواہند گشت و لهذا
 وعدہ غیبر میکند و بحتی پیش از صعود باد و شخص از اجابہ در حق آت
 محترم مکالمہ فرمودند و با یکی پیغام دادند کہ با بالذات برساند و یا خود
 بنکار دگر از آن دو شخص آقا سید علی کبر بود و اگر فیض حضورش از ادرک
 فرمودید عرض کنید کہ در مدت ہزار و سصد سال ہجری و خطبہ فرمائید کہ

که چه قدر وزرآ، و مرآ، و عظام، و رؤسآ در دنیا آمده اند به هیچوجه اثری
 و خبری از هیچیک نیت که سرور آن که حفظ و حمایت انعام الهی نموند
 و بباد مظلومان رسیدند و دادرسی ستمدیکان نمودند خاصه وزرآیکه
 باستان احدیت خدمتی نمودند آن سروران رویشان چون بدرخور
 و خویشان چون عطر معطر و نامشان در جهان ملک و ملکوت شکر در مان
 که حضرت اعلیٰ روحی له العزاد در صفهان تشریف داشتند حضرت علیآ
 علم طغیان برافراشتند مرحوم مغفور معتقد اوله منوچهر خان چند روز
 محافظه آنحضرت فرمود و بخدمت پرداخت در بعضی از رسائل فکر
 خیر از او فرمودند و ستایش کردند حال بدقت و حظه نماند که آن
 وزارت و دولت و مکن و ثروت و شکوه کل مبادرت و زحمات ^{تشیقات}
 بجه در داده شد و اثری باقی نماند مگر این بخت و خدمت نخبه چون باستان
 احدیت بود در دیوان الهی ثبت شد و آثار نورانیش در افق عتق سیر می
 واضح و روشن در عیان در جهان ملکوت مستقر بر سیر برز کواری است
 و در عالم ناسوت نام مبارکش در جهان بویکیمان برقرار و باقی براری
 ماثب و روز دعاینها میگویم که تأییدات الهیه که هر چند شده تا بج شهر ماری کرد
 و توفیقات صمدانیه ختم خورشنده مرکز خیرخواهی و بغایت آن با جبار

و این بهت این بزرگوار کشور و تسلیم رشک ممالک روی زمین کرد
 و کوکب غیر اسن و امان طالع و لایح از افریق آن ملک عظیم شود تا بوم و بر
 مسعود گردد و بنیان ظلم و تعدی مسموم آنحضرت باید در هر موقع و محل
 ناس را نصیحت نماید و نادانان را بصیرت بخشید که جمیع اهل عالم لایوم
 در خدمت دولت خویش جانفشانه نمایند و شب و روز در نهایت بهت
 و خیرخواهی عزت دولت را سعادت عموم دانند و بر شوکت سیر
 سلطنت را عظیم و سید مسعودت برز و بوم شمرند لهذا نیز عظمت
 و اقتدار در افریق آنملک روز بروز روشن تر گردد و سعادت اهل ایوب
 فیوما بیشتر شود از غصیان و طغیان بعضی بجزدان در مملکت اهل عثمان
 و بدخواهی دولت و خیانت بسر سلطنت ملاحظه کنید که اهل مملکت
 چه قدر دلیل شدند و در نظر جمیع اهل عالم چگونه حقیر گشتند عزت
 اهل امجد شد و ثروتشان بر باد رفت دلشان بد شد بگشتان
 پدید گشت پس ای دانایان قدر این شهر بار ابدانید چه که مهربان
 و محبت اسن و امان عادل و داد پرور است عاقل و معدلت سیر در
 دیده حکومت از بیجان چون پدر مهربان رفتار فرمود و بر مملکت
 نوشیروان حرکت نمود این همان سرور رعیت پرور است بر ازل و لا

ولایت بود حال عبون الهی شهر بارکشورکشت خلق همان خلعت
 و خوی همان خوی می همان می سبوحان سبو اکبر شمر از در جلوس
 شهر یاری آثار بزرگواری در غربت پروری ظاهر و عیان دیگر چه گوید
 پس ای اهل کیدل و کجبت کردید و خیر خواه و در امانت کوشید
 و نوایای خیریه علیحضرت شهر یاری اخذت نمائید تا در جمیع مراتب
 نمائید و از جمیع حضرات توفیق قسم بآستان مقدس حضرت دوست
 که این عبد زیارت عقبه مبارکه بحال عجز و نیاز دعای کنیم و سیر تاجدار را
 تأیید و توفیق می طلبیم و الهما عیادت و عدل کل مرتبت علی الیقین

ع خ
 هو الالهی

نغمه جانسوز با نغمه سبل کویای حق	نوبهار اولدی اولدی نوح غنای حق
کل کور اغلار و مادرم دیده بینای حق	مسطربنیم آهی خجسته نمی باراید و
چونکه روشن الیدی نور صد سینای حق	وادی ایمن سر اسر کلر توجیب الو
کل کبی صد جلوه ایرد لبر زیای حق	اولدی کلر کورستان محض روحان
چونکه کوکلنده طوطی شکله موسای حق	آشنم و دیان اولدی کلستان خلیل
هم عظم فیضی در هر نغمه عیسیای حق	نغمه روح القدس اولدی جهان شمشیر

پرده ستر و حجاب پاره پاره تهادان قنقی دلداده اولور رولورای ششیدای حق
 ایدل و چاره بین باره یکا کیکل تا که دوره بالادی جام می و صهبا حق
 جناب میرزا علی سنگ شکاری او قنوب جلاوت معناسی قلبه بر بخند ایش
 آتیه سید بوغزل تنظیم اولورن اکخان مرغان چمنستان حقیقتله قنقی قنزیل

اولند ع ع
هو الاهی

طوغندی کون آفاق عالم مشرق انوار در صبحه دوندی شام فرقت نوبت دیدار در
 لوحه دلدن سیلون نقش منوم بودی با شعله نور حقیقت لمحه اسرار در
 دلبر غنا قلوب حسنه سار نه پیدای بزه خواب غفلت دن او یاندی کو کلمه سیدار در
 شکر غم صالدر رسمه زمان بو قدر چونکه سالار کو کل اول حیدر کردار در
 حسرت دانع در دن قنقی کوی آه ایله چونکه یار دیشین باغ مهربان غمخوار در
 بزم وحدت کلشن آسار و نون باغ ام ساتی کل چهره تک الده امانه سزار در
 آتش کوی بون نایه پار لاندی بوش صبح نورانی اچلدی طور اش بار در

هو الاهی

رنجیر سخن بو سنی چون کردنه صان اولور مصر حقیقه عزیز نه کشوره سلطان اولور
 ملک سلیمان منجر توبوده غمخواره در ملک الحیدر کوش سید و پدایان اولور

فیض قدم بان صبحدم که موج علمه جام	بر قطره جگ اندان کجمن بر حلقه ستان اولور
فیض خداد فاند در عشقی بود ککر ماند در	تا آنغرضه اندر هر در زنده در مان اولور
عالم تبون اغیار در سخن کجا حق یار در	دل عاشق دیدار در یارم کجا مھمان اولور
مغشوق چون غمخوار در جام عظم شاز در	عشقک دلجو خوار در قالم تبون لبران اولور
سپاره دل مالان اولور پراه و پرعان اولور	پر درد و دلبران اولور هر دم کجا قربان اولور
ایدلیر مھسپاره ایم فسادہ سپاره ایم	بو غریبه آواره ایم کو کلمھ جان بریان اولور

هو المقصود

نور مدی تمان شده طور تقی ران شده	موسی بجان بویان شده کھسار نیامده
صبح حسین نور مبین و نفاض کلذون	بال ننگینی جنین نغره غمرا آمده
هر دم نسیمی سوزد بوی عیبری پر	صبح سیدی سید مد غمبراه نور آمده
دریای حوس پر موج شد هر موج جزان موج	و الفوجها بر اوج شد هر پت مال آمده
صوت اما کجمن بر زمانه اندر اوج آسمان	نمی شنود خبر لوش جان اذان صما آمده
ابر کھر بار است این فیض فر بار است این	نور شرر بار است این انوار کھر آه آمده
آفاق غمبار شد مکان پر از انوار شد	بس خفته بیدار شد تعبیر رویا آمده

عشق خدا خوزیر شد عالم شکر بریزند
جام عطا لبریز شد چون دور صھبا آند

هو الأیچی

میستان کلوت بھی نواختن شده دریاى جن جوشان شده و جدیدی بن
 خاشهها پنجان شده ابروم گریان برن قدم خندان شده کله فضاى
 جان شده پراز کل و ریجان شده میل صد اکان شده دروی کل حیران شده
 مد هوش و سرگردان شده مسترخ جانان شده محمود و هم سکران شده برآه
 پرفغان شده سوی خدا مالان شده که مالک و رحمن بن غفار بن زین
 من ایروح ایریجان بن امی از روی جان بن ایوقش پنجان بن ای
 درد و ایدرمان بن این جمع یاران تواند محو پیشان تواند سرگرم حیران
 تواند خسته ز حیران تواند مرده ز صحران تواند یک پرتوی از روی خود
 یک نفخه از کوی خود بر تانوا آید بکن از جود در حله بکن و فضل را بکن
 رحمی زیزد آید بکن تازند که یا هم ز نو

باز آمدان سخن با خنک ساز کرده دروازه بازار ابروشن باز کرده
 بازار یوسفانرا از سن شکسته دکان شکر از یک یک فرار کرده
 شمشیر بجهاده سر تاجی سرور را و آنگاه شان بمعنی بس فرار کرده
 خود شکسته شفقانرا بر خونشان بسته و آنگاه بر جنازه یک یک نماز کرده
 تا حلقه نای از نفس حلق که تر روزی ای مابرون حلقه کردن آرزو کرده

بوجام الهی عهد پیمان الهیده ثابت و راسخ اولانله مخصوصدر

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای ابن ابن دخیل جلیل دخیل نبیل ساهما در ذکر خداوند جلیل چون طبع صبر
توحید در کاشتن تجدید نعمه سرانگ نمود و با انواع امکان بر شاخار تسبیح
بسرو در غیاب از شمشیر سخن بودند و شراز از قفاش لایق جگر خسته
دشت و شمع افروخته اهل زار بهشت دمساز بودند و اهل ناز در طمان
اسرار همراز و انبار تو که نهال آن غنمی و ضحایه آن چراغ پرتوی سفیر نور بود
بسوز از این رویا که دیده دلیل بر این است و غنم بر اسرار تاویل از این
در جهان کبریا، و افق اعدا تا افق ادره ظاهر و بیان کردد و پرتو توست
آن دوستان جمال احدیت را احاطه کند و ابهت علیک شایخ

هُوَ اللَّهُ

یا حیدر الدخیل سوسیل ذکات جل جلیل وقت آنست که چون ایما
تابه و چون بشیر با تمیص بوسنی شتابه و یقین بان شتان را دیده
روشن نمائد و در مصر الهی چون طوطیان هند سگر کشن کردی و از بار
عشق آرزو جان در دل آرزو بجان زنی ثابت و محقق کردد که نشعب از غنصه جان
و دل آن دخیل حیدر نه منفصل از غنصه آب و گل و جان بر قطب وجود نغمه

حقی علیستان زنی تا ملکوت اعلیٰ رسد و بهجا علیک و علی کل ثابت
 علی عهد ع

بِسْمِ اللَّهِ

ای مهالته جناب امیرزحیدر علی علیه بجا، آله الاهی طیب نموده و ذکر
 آن درقه را در تحریر بخش کمال توفیر فرموده است تا غای رفیم این رقم کرده
 با وجود آنکه این سلم شب و روز در جولان و مداد استمر در جریان و میان
 بار مسکاتیب طرف چون غزنی پادشاه مغفور بیت را محمود فرموده از هر طرف
 مسکاتیب بخیمه و شمشیده و جواب تاخیر افتاده با نظر کن که چه تو صبحی در حق
 تو گردیده با وجود آنکه کتب به از شما رسیده جواب مرقوم میشود که ای زلفه
 نوزانیه از حق بجواد که جبهه نیل حضرت خلیل جلین بانی و چون جامه
 ای که تقدیس در ریاض توحید با انواع نعمات سبرائے ع

بِسْمِ اللَّهِ

ای ایران جن و دودستان اعلیٰ در کل احوال بسبب احیان در محسن رحمن که کور
 و شهورید و محمود و محمود و تاجی از غنای جمال قدیم بر سر دارید و خلقی
 از لطاف اعم اعظم بر نفوس ملکبار زمین ملکوت اعلیٰ در شام دارید و در آن
 کلشن بلاء اعلیٰ در دماغ رخ ز نور بدی روشن بارید و دل از هر حسیست

جنت ابھی کلزار و چمن مذاک از شہد محبت اللہ شکرین دارید و کامی از
 حلاوت ذکر اللہ پرانگین کمان برید کہ آئے بگذرد قلب ستاقان از پادمان
 فارغ باشد و دقیقه منقضی شود و از خاطر روحانیان فراموشی بد از فصل
 جمال قدم سائل و اعلیم کہ آن باریان جانے را در کل احیان بنامم بخش رحمان
 مہتر فرماید و پنجات قدس را بے زندہ و تر و تازہ دارد ای باریان حقینی
 دست بذیل کبر بازید و شبت بعروۃ الیقینی نماید و بعبودیت حال قدم
 و اسم عظیم روحی و ذالہ و کسینوتی لأجاء الفدا اقام نمایند و بندہ کہ
 استانش حاضر ایشارت دمید قسم بحال مقصود کہ ایوم متعامی اعظم
 از عبودیت اکلین مصحح الہاء اعلاست و تاج اوج کمان ملکوت

ابھی مع ع

هو الالہی

ای حسابی الہی اگرچہ از سنمان و سهام تضار این سبتہ کبری باریا
 خون در قلب و روح حوش باوج اعلا رسیدہ و لکن فیوضات نامتناہیہ
 و شہوات رحمانیہ از ملکوت ابھی و عبرت اعلا متابع و مترادف است
 آن شمس حقیقت و غیر اعظم جهان الہی را اقول و عز و جود و زلو و مہبوط و
 عروجی و غیب و شہودی در ذات اقدسش نمودہ این ظهور و کون و طلوع

و غروب نظر عوالم است آفتاب نور در جمیع اوقات در مرکز خویش نقطه
 احترامت این شب در نور و مهران و نور و در بهار و خمران و کانون
 و حریران بنسبت بکره ارض است نه مهران تابان فی تحقیق یزدان پاک را
 طلوعی خرد افق ابھی و ملکوت اعلا نه چون غم غیبت زائل گردد خورشید
 تابان در مرکز تقدیس شکار شود پس ای عاشقان جمال جانان زبان شیرین
 کشاید که بغیضات چنین آفتاب فایزید و باطل ضلیم بریاید وارد طولی کم
 نم طلبی لکم ع ع
 هو الایاهی

ان النیر الا غیظ التمام علی آفاق الامم قد غاب عن مشرق العالم ویلوح و یضئ
 من انفسه الایھی و ملکوتہ الاعلی علی الالکوان و فیض الانوار علی الاحیار
 و فی شرفات بحیات علی القلوب و الارواح کما خبر به من قبل فی لوح الرؤیاء
 المستقر فی السبیل الخیراء قال و قوله الحق عند ذلك صاحت
 و قالت کل الوجود لبلاک الفداء یا سلطان الارض و السماء الامم او عدت
 نفسك من بؤلاء فی زندقه عما قصد ممالک الاخری لمقامات التي ما
 وقعت علیها عیون الالاسماء عند ذلك سمناعر فوانه الالاکر الی
 و ما اردناه من المراسر الاضنی انھی یا حباء الله ایاکم و تسرزل الالانظر

والاضطراب والفرع والاضطرار والنحول والكمود من هذا اليوم المشهور
 اليوم يوم الاستقامة الكبرى اليوم يوم المشبوت والريخ بين ما الا
 حينئذ النفس الثابتة الراسخة كالسبنيان لخصوص من هذا العاصفة انما
 القاصم للاصلاط والظهور فانهم المؤيدون وانهم الموقنون وانهم المنصورون
 بجنود الملائكة وتلكا ووجههم في افق العالم بانوار نيا بارك صباحا اهل سرادق
 الكبرياء وانهم المحاطبون من ملكوت الاله في كتاب المقدس المنزل من جبروت
 الاسماء قال وقوله الحق قل يا قوم لا ياخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت
 ظهوري وسكنت امواج بحر سائ ان في ظهوري الحكمة وفي غيبتي حكمة اخرى
 ما تطلع بها الاله الفرد الخبير وزيركم من افق الالهى تنصرون قام على الصرة
 امرى بسنود من الملائكة والفتسبيل من الملائكة المقربين انتهى ثمس
 حقيقتي تترعظ ارا فون مكان عزوب وار مشرن لا مكان طلوع منسود
 وبان هذا الهى مخاطبا لاجابة الثابتين الراسخين بظن من غير ما يد من الكتاب الا ان
 يا اهل الارض اذا غربت شمست جمال وسرت سما حيكلا تضطربوا قوموا غل
 نضرة مري وعللا كلمتي بين العالمين شع
 هو الالهى

ان شمست نور السموات العللى مصباح الملائكة قد صعد من قوة ابن سوت

يو قد يصح في رجا حة ملكوتة الابهي و اوج افقة الاعلى و لفيض النواره على الاربار
 و نطهر القديس من الاخييار يا احباء الله لا تضطربوا ولا تسرعنوا فاقبستوا
 و اسخو في امره و حبه و هذا ما خبر به في الواح قدسه و صحائف كنوزيه قبل
 و منة ما نزل في لوح الرويا شاعة الذائقة في افان الدنيا ان العروج يكون
 من سجن عكا و لا تبديل لكلمات الله قال و قوله الحق عند ذلك صححت
 و قالت كل الوجود لسلطانك الفدا يا سلطان الارض اسماء الام اودعت
 نفسك بين هؤلاء في مدينة عكا قصد مما لكك الاخرى المقامات التي
 ما وقعت عليها عيون المل اسماء عند ذلك تسميها فوايذا الذكر الا
 و ما اردناه من اسم الله الاضحي انتهى و الذي ثبت على امره بشره
 بشارات كبرى و تاييد شديد لقوى و لهو بته العظمى قال و قوله الحق
 قل يا قوم لا ياخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهوري و كنت امواج بحر
 بيانه ان في ظهوري حكمه و في غيبته حكمه اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد
 الخبير و زكيم من افهي الابهي منصر من قام على نصرته امرى يجوز من المل الا على
 و تسيل من الملائكة المقربين انتهى و لما شرب هذه الكأس منظره
 و سطرحة النواره و مشارق آياته و محابط و حيمه من قبل لم يفتر و المخلصون من بعد
 عروجهم و لم يهنوا في الاستقامة على امر الله بل ثبتوا فنبتوا و اسخو افان

فانصرفوا واولاد احبابه مناهة و صغیراً
 فکلیف یلمین لیسوس انجذبت بنفحات قدسه و اقبست الانوار من حبله
 و استفاضت من غمام حوده فی یوم ظهوره و تجلیه کسود و فیضه انشأته
 الکبری فطوبی لکر اسخین و طوبی لثابتین و طوبی للمخلصین فی یوم ذالفرع
 العظیم ع ع
 هو الالهی

بهدی بنور هدی نامه اسید و بر اقبال و توجع اطلاع حاصل شه
 لایحظه کن که سائون غیبت تو را در بادیه ناد دریا کاسیر و حرکت داد تا با تمام
 رسیدی و منته به آخری قیوم شتی از ظلمات غیوم نجات یافتی
 و شاهده انوار کوکب معلوم نمودی از سراب او نام کشتی و شاطی
 بحر اقیان و عرفان وارد شدی دیده بمشاهده آیات کبری روشن
 کردی و دل را بنفحات رحمن رشک کلزار و چمن نمودی این بود سی است
 که جمیع ما فی الارض بان معادله نماید ذلک من فضل الیه عطیه من شیه
 و الله ذو فضل عظیم باری چون شعله طور و لعله نور اشراق بان قلب
 مشتاق کرد باید چون حضرت کلیم الی احد علیه السلام بدهی کبوتی و روز
 بروز بان نار سوزده را بنیه شیشه تقریب نیاید تا از شجره وجود محمد ظهور

کردد و از قلب نورانی سخوات رحمانی ظاهر و بکار شود و بظاهر در
 همان سبب که مشغول بودید باشید و لای تبلیغ امر منظر نظر دارید
 و به حکمت بالغه در ترویج دین الله بکوشید مکتب شما مدتی گذشت
 تا که رسید و بوصول حجاب مرقوم شد و علیک الصلوات
 هو الاهی

ای حسبی آذربایجان لا یدلنا من اذربایجان آذری سجان
 ناقضان زینید و تبریز را جام لبریز میا کنید بسیار اکاسر سجان نماید
 و ممقار از مکر فاقان عهد کنید بسیار استیان بر تنمستان نماید
 و اسکور انبوی الطاف طلعت بزندان اردیل را معین بسبیل نماید
 و سلما سر امعدن اکاسر رحمن نماید مراغه را باغ و رابع معروف الله کنید
 و خومی را آینه خومی دجومی آن دلبر بخیا ان اسیم از قدیم مخطوط الحیا و سخا
 بوده مخطوط نظر حضرت احدیت جمال قدم نظر الطاف شدند و احبابی
 آن دیار شمول عیون حضرت مختار و هم چنین حضرت اعجازی له لفظا
 مدله در قلاع و حصون آن دیار سجون بودند و در میدان فدا معانی کشند و آن سلسله
 چون آینه بدف هزار صا کشت و آن جبهه مطهر باره باره بر روی فدا
 و همچنین شهدای دیگر در آن کثور جانفانی نمودند و کاش سعادت را از یاد

ساقی غایت نوشیدند آن نثار آهی چنان در آرزین سجود آید که سرفراز
 رنگین و رشک ننگین سلیمان کند با وجود این وقایع جان سوز و آهراغ سمع
 شب افروز و این رخسار در برز باید شور انگیز شد و با طرف و آن شکست
 کشت تا حرات محبت الهی آباد و در ایام محبت الهی شامها معطر کند ای
 یاران می نیایید نفسی میاورد و شب در و شب تابید و بکشید و بگریزید
 تا در ایام حیات آرزین انبات کند و آن دست و صحرا اشجار بارور بسیار کند
 و سر حقیقت طلوع کند و آفتاب مشرق احدیت از ملکوت غیب تابد این لبر
 جان پرور یعنی هدایت القیه لایب روزی در آن حجاب جلوه نماید و این نور و
 در غم طرب در آن خطه زیب و آرایش باید و تفاوت اینجاست در ایام عبودیت
 این بندگان شاید مطلوب هدایت در آن سخن شهو و جلوه نماید یا آنکه بعد از غروب
 و صبح این نغمه بر آید و این سمع در رجا جمع بر افروزد پس ای یاران
 دلشین من ای برزنان قرین من ایخواجده تاشان عیبهای و امی قرانی امیر
 هر محبت بها بنیایدادت بیکه کرداده همه شومیم و هم نفس کردیم و مستقیم شومیم
 و متحد کردیم و جانمان را کنیم و بر جهان و جهانیان استنیم بنفشایم تا کرم و فنا
 در این عالم پر چنجا بکاریم و بار و لرزون و بشارت بر آیات از این جهان فانی
 آهنگ آنجهان باقی کنیم و چون که مظهر شکست بصفتوف اهدا داده باطل

و دهل و خبر و علم تا دامنه ملکوت الهی بگویم و برویم الهی الهی مولاه عباد
 تو جو الالکوت رحمانیتک و شتمو بیدیل فر دانتیک و قطعوا عن نورک
 و تبرؤ و عن غیرک و اخلصوا و جو هم لوجهک الکریم و سلکوا فی المنهج القویم
 و اضرطوا مستقیم و ثبوا علی المیمان و قمنوا الانوار من نور الافان و استجدوا
 الالکوب الاشران و تقدت فی قلوبهم نار الاشران الالکوت قدرک و لا اله
 انک و انزخروا من الملاء الاده و استجدوا الالملاء الاله شوقا الیک و توکلوا
 علیک ارباب از مصباحهم و نور صبا جهم و قدر سجا جهم و فلا جهم انک انت
 الکریم انک انت الرحیم انک انت الفضال القویم غ
 هو الله

ای ثابت بر پیمان قصیده شعرا خطه کردید فی سجدت و تعدیل شد
 و ارسال شد و تحقیقه بر لاحت و سبب ثبات اجا کردید و فی تحقیقه
 در این سفر بسیار رحمت اقامید ضرر ندارد میگذرد بقول خواجہ بکیر دین
 روزگار تلخ تر از زهر قدر عافیت را من بعد خواهی دانست زیرا صحبت
 و معاشرت غذریه و طاموس بعد از ابتلا می بمعاشرت راغ منحوس هلاک است
 دیگر دهنه غقر خبیلاصی خواهی ولی اگر خدا بد فرماید چاره خبر فرزنداری
 باری اینها مزاج بود جو هر منصوص و انشاء الله در این سفر پیشش موقوف

به تبلیغ امر الله میگردی و تشنگان بادیه حمران را چشمه حیات لالیت میسپاری
 و آذان طالبان را بنغمه جان بخش مایه جاهد الهی مابهره و نصیب نیامی
 آنچنان همیشان آن عنایت و مهر نایب با وجود صد هزار بلا می بلای پیمان ایام
 مبارکش را در تربیت این بیوایان بگذراند حال باید مردم صد هزار نفسانی
 نایم و ایام را در خدمت استان مقدسش بگذرانیم تا آسایدات ملکوت
 غیبش را مشاهده نایم و علیک الجهاد ع هو الله بعضی از حجاب
 در شتر مذمت یاران دیگر نماید و اس غیب را در نهایت تمنا
 وضع نماید و همش را در سوزی امر الله گذراند البته بحال مرطوبت را در آشته
 بهشید و جمیع رمنع صریح نماید زیرا هیچ حاصلی متضرر از این صفت نیست
 نه عدل مخصوص بامر الله ابدان باید نفسی کلمه اشاره غیر لایین نسبت با حمدی از
 اجزاء الله اظهار دارد عجب تممن اشتغال بصیوب الناس و هو غافل عن عیوب
 نفس مسک روحانیان است نهایت دقت را در منع از این حاصلت ننماید
 و ابدان گذارید احدی جز ستایش از زبانش جاری کردد

هو الالبهی الالهی

صبح است و نوزادیت از مطلع غیب رحمانیت ساطع و لامع فوض حلیل
 ملک فردانیت از جهان پنجهان تهناتل و تهرکم ثارات ملکوت از

جمیع جهات میرسد و صیغ اشارات علو امر و اشارات تنویر کلمه آیه صیغ
 اطراف میدد کلمه توحید در ترویج است و آیت تفسیر در تریل در ایلی فضل
 وجود متلاطم است و سیل فیض شهود متداون الوارا میاید رب غفور جمیع
 اقالیم وجود را احاطه کرده و وجود ملاطفت با عانت اجبا و نصرت صفا هجوم
 نموده صیت جمال قدم روحی لأجابه الفداء چنانکه گشته و آوازه امر اله
 در شرق و غرب عالم منتشر شده این امور کل اسباب سرور ولی عبد اله
 در بحر اعتراف ستغریق و الآلام و محن جهان تأثیر در اعضا و جوارح نموده که فتور
 کلی در بدن حاصل گشته ملاحظه نمایند که فردا و حید اسمن دون ناصر و محسن
 در قطب عالم ندای حق را بلند نموده حسیب علی و هم معارض و منافع و
 مجادل از جهتی است سالفه معلوم و واضح که چه قدر در جمیع اطراف متعرض
 و معارضند و از جهتی اخبارات است نبره کاذبه میرسد که چگونه در صد
 قطع و قمع شجره مبارکه آیه میستند و چه نسبت و افترا با جمال قدم روحی
 لأجابه الفداء آمیزند و مشغول بنشر رسال رذیة بر اسم غنمند و در تشریح در بنها
 سعی و کوشش که اذیت شدیدی وارد دارند و از جهتی ایل غر و بکل دستان
 متمسک که و من کفی بر امر اله وارد دارند و اسم عبد اله چهار از لروح وجود محمود
 با این همه بلا یا و اینهمه زاریا و هجوم اعدا در میان اجانب نیز غبار موجود با وجود اله

آنکه امر حمال قدیم روحی لأجابه العدا عبارت از حقیقت محبت است و سبب
 اتحاد و الفت تا کل امواج یک بحر کردند و نجوم باهره اوج ناقصهای کفک
 لالی اصداق توحید کردند و جواهر سئله معدن تفرید بنده یکدیگر کردند و تپش
 و ستایش و پرستش همه یکرکنند زبان موح و ستایش هر یک از اجناسند
 و نهایت شکرانه را از یکدیگر نمایند نظر با حق عزت کنند و باقی استان
 مقدس خضر یکدیگر نمینند و جز غفت یکدیگر نشنوند و بجز مدح و
 ستایش یکدیگر کلمه برسان برانند بعضی بر این منہج فویم سالک احمدی
 بعون و عنایت الهیه موفق و مؤید در جمیع ممالک ولی بعضی بر این مقام عز
 اعلیٰ چنانچه باید و شاید قائم نه و این بسیار سبب احزان عبد البهات
 چنان خرنه که بتصور نیاید زیرا طوفان عظیم از این از برای امر الله نه و دومی آنست
 از این بر کلمه الهیه نیست باید اجابای الهی کل متحد و متفق شوند در ظل علم واحد
 محور شوند و برای واحد مخصوص کردند و مشی واحد سلوک نمایند و تفکر واحد
 تشبث کنند آراء مختلفه را فراموش نمایند و افکار متفاوته را سیان
 فرمایند زیرا الحمد لله مقصد واحد است و مطلوب مطلوب واحد کل بنده
 یک استانیم و شیر خوار یک پستان در ظل یک شجره مبارکه ایم و در سایه یک
 خیمه مرتفعه ای باران الهی اگر نفسی غیب نفسی نماید این واضح و آشکار است

که ثمری بجز خودت و جمودت نیارد اسباب تفریق و عظم و عسلیه
 تثبیت اگر چنانچه نفسی غیبت و کبری کند سه متممین باید در حال غایت
 و بشارت اورا منع کند که از این غایت چه ثمری و چه فائده ای سبب
 رضایت جمال مبارکت یا علت عزت ابدیه اجابمی الهی ای سبب
 ترویج دین الله است و یا علت تثبیت میان الله نفسی مستغنی گردد
 و یا شخصی مستفیض لا اله الا الله چنان عبارت بر قلوب بشیند که دیگر نه گوش شوند
 و چشم حقیقت را بیند ولی اگر نفسی بتماشش و کبری پروازد و بروج و ثناء
 لسان بجاید متممین بروج و سبحان آیند و بنفحات الله مهتر گردند قلوب را
 فرح و سرور آید و ارواح را بشارت احاطه کند که الحمد لله در خصل کلمه الهی نفسی
 پیدا شده که مرکز خصال و فضائل علم انسا است و مظهر عواطف و الطاف
 حضرت رحمانی رحیمی روشن دارد و زبانی ناطق در هر آنجمن روحی پر فرح
 دارد و جای نمونید بنفحات حضرت رحمن حال کدام یک شست و دل کثر
 قسم سجال الهی که چون خیر یاران شوم قلب نهایت روح و سبحان آید
 و چون اشارت از کدورت مستمان بنیم در نهایت اخراستغفر که درم
 نیست حالت عبد لهجا دیگر خطه فرماید که چه باید و چه شاید جمال قیم
 روحی لأحبابه الفدا الحمد لله ابواب غایت را از جمیع جهات گشوده و بشارت

و بشاژ نماید و توین را واضح و شهود نموده و لهما ای اجبار محبت بر بوده
 و حسب ملامت را بنصرت اصفا موقوف فرموده حال باید بایران بادی چون
 آفتاب و نفسی شکار و ساله ناطق مذکور حق و بیایه و هیچ و حسین لایح و همی
 بلند و قوت و کلوت و تائیدی لاموت و صفی روحا و انجانا له و جد ا درین ملامت
 ارض معجوت شوند تا هر یک افق زمین را نور پذیر شوند و فلک شیر را کوبی بدیع
 پستان آبی را درخت بارور شوند و گلشن جهان را گل حشر گردند کتاب
 ایجاد آیات باهره شوند و صفحه کائنات را کلمات جامع عصر اول است
 اولای دور زیر عظم پس تحصیل فضائل باید درین قرن شود و تعدیل خصائل
 در این عصر گردد حجت ابھی در دست و محرم در این ایام باید خصمه برافزارد و انوار
 حقیقت چهره کشاید و اسرار موبست رخ نماید و فیض قدم جلوه نماید و افات
 ریاض احدیت گردد و اقلیم حجت فردوس شود و جمیع شئون و کمالات و
 اوصاف و لغوت الهیه از حقایق صافی و سوحات رحمانیه بکار و واضح شود
 عبد البهار حسینج احیان در آستان حضرت یزدان متضرع و متهل است که بگوید
 مهربان بنده درگاه تویم و ملجی باستان مقتدر تو خزر کن شدید پناهی شویم
 و غیر کرم حمایت التجا کنیم حفظ و صیانت فرما و عنایت و حمایت کن ما را
 موفون نما تا رضای تو جویم و نهای تو گوئیم و در راه حقیقت تویم مستغنی

از غیر تو کردیم و ستفیض از بحر کرم تو شویم در اعلا و امرت کوشیم و در نشر
 نجات سعی بلوغ نمائیم از خود غافل گشته به مشغول شویم و از نادون بیزار
 شده گرفتار تو کردیم ای پروردگار ای آمرزگار فضل و غنای تو فیض مژگنی
 تا بر این موقوف شویم و باین بنوید کردیم توئی مقدر و توانا و تولد و افض و دنیا
 انک انت الکریم انک انت الرحیم انک انت العفور العفو العاقب التوبه و غافر
 الذنوب شدید المحال و البها علیکم یا احباب الله

هو الله

ای یاران روحا احمد سه علی حضرت شهریار ایران با قلبی چون آفتاب
 و مرتعی چون فیض بحاب و عدالتی چون روح در بیچ ایران ظاهر و آشکارانه حضرت
 صدارت پناه در نهایت مروت و غنایت بجمع طوائف رعیت پس باید که
 بدرگاه احدیت نمود و در کمال اطاعت و صداقت و امانت بخدمت سریر
 سلطنت پرداخت ریز خدمت بخدمت حکومت از جمله فرائض مخصوصه همیشه
 نسبت بهین بود و ای در این ارض احمد سه در کمال تقدیر از تو باشم
 در ظل کلمه الله محفوظ و مصونم ع
 هو الاهی

ای منجذب نجات قدس تا مجال دوره کتب مفصل مختصر ارسال کردید

و خواهد رسید در خصوص جناب صفی مرتوم نموده بودید این عباد و آفته
 که باطن نایفه و نفسی کلفتی نداشته خواهد حکیم خواهد تقسیم خواهد عارف خواه غایت
 خواه متحرف خواهد متصوف نه سیر حرم معنی استیم که بخون ازادگان رقم نیم
 و نه سیرم فاضلی که حکم شرع الهی را از زبان براندازیم و نه پیمروت محبت که ابروی
 عارفان بریزیم و نه حجب و تکبر حکیم که با بهر زلفی در ستیریم و نه مدعی
 ساکونیم که علم شوک بر فراریم و نه عارف کالیتم که از ذرات کائنات
 ندای حق را استماع کنیم و در سدره انان انکار نماییم و نه شیخی با مال و پولیم
 که دو هزار حدیث مسل روایت کنیم بلکه اسیریم و غیریم و ساده و حقیر
 و ذلیل در گاه رتبه قیم بسیر و سامان او هستیم و چاره و بیدرمان از هر سر
 سزا و جویم و در هر افقی نور او بسیم با جمیع ادیان بحال روح و روحیم و با
 کل تمام انسیم نه کلفت - و با جمیع در فکر محبت و در تنیم نه حجت نامور بود
 و اسیریم نه قدرت و وحشت اگر ایشان در ایمان باشه دارند مادر کمال
 عرفان ایشان مقرر و معترفیم چه کنیم قیمت خن بود و ضعیف حسین
 عذیب جزین راه و زاری آمیختند و مرغ زنگین را ناز و طنازی خانه
 جان سوخته را باه و این قرین نمودند و طاس باغ برین با جلوه نازین شمع را
 فروختن آمیختند و پروانه را بر بوختن مقصود نیست که مادر این فضا حصار

نمودیم بلکه تعجب کردیم با وجود این براتب عرفان و ایتقان و حقیقت
 و عیان چگونه معنی و منعم حدیث استوار و بچنان باند باز ملاحظه بنماییم
 احوالات مختلف است و مقامات بسیار عارفان و اقطاب را حالات مختلف
 شیخ سعدی میگوید کلهی بر طارم اعلا نشینم کلهی تابست با غی و بنیم
 باری بهیچ وجه پالی ایشان نشوید ان الا انسان علی نفسه بصیرة و ان
 الفی علی معاذم پرده ان رساله را یکی از اجزاء الهی مرقوم نموده بودید تا اولی
 سبب روح در میان باش و منظر رحمت به حمن از برای انفس مرآت
 امید داریم کل از معین نضاف بنوشند ابد اجل خایزنه و لهما علیک شاک
 هو الالهی

ای سرشته کوی الهی ترا که گفت که در زمره آوارگان درای و در سخن
 دلدادگان درافتی و در حلقه بیسویان داخل شوی و در مجمع عاشقان وارد
 کردی دلی آسوده داستی و جگر بهر مصیبتی آزاده آسایش و جلدان در
 و باراحت جان بهم بودی جمعیت خاطر را به پیشانی مبدل کردی و آنگاه
 دل را با لود که محنت مبادله نمودی چون این آوارگان بسیر و ساکن شدی
 و چون بر دل باخته کان کم گشته صحرا و بیابان شدی خانه بتالان و تالاب
 دادی و بشاهدای شیراز باج و خراج باری نمیدستی که در این مصائب

شدیده خواهی فساد و در این بلا بای غلیمه گرفتار خواهی گشت آخر سنجواستی
 که از آوارگی این منوایان عبرت گیری و از آسیری این ستمدیکان بند نصیحت
 یاب باری این سبیل الهی است و این طریق حضرت زبده راه جانباری
 و فداکاری و گذشتن از هر راحت و کامکاری است این قمیص مطهر پنج
 رنگ آرایش قبول نماید و این جمال انوری هیچ زینت و زیوری نپذیرد از هر جا
 عریان بمیدان آید و از هر قیدی آزاد عیان گردد اگر چنان نبود هر اسیر
 شهنوئی علم محبت الهی بر سر سختی و هر قتلای خوئی و شردنی خمینه جذیب
 بند نمودی عشق از اول کسش و خونی بود تا کر زهر کبر سیرونی بود
 و فی الحقیقه اگر بلا بای سبیل الهی نبود کام عاشقان جمال بچشم شیرین گشتی
 و اگر جبر علیه جام محن و آلام در محبت رحمن نبود ذائقه شتافان بچشم بند گشتی
 حضرت اعجاز روحی در روح الوجود لاحق فدا در مناجات سفیر یابد که خدایا
 اگر بلا بای سبیل تو نبود من بر کز قبول نمینمودم که از عوالم قدس تو با بیعتات
 شهود آیم نشانیز از این بحر عظیم منبری داداید و از این کوشش منمروج بکار
 حق سهم و بهره گرفتید و لای این قدر کفایت است امید از فضل حق
 چنانست که من بعد تأییدات غنیمتیه برسد و بانچه آمال و ارزوی دل و جانت
 واصل گردید در جمیع اوقات که در عتبه بظاهره فارغیم باد شما ستمیم

از خدا می طلبیم که آنجا بر ابراهیمستی موفیق فرماید که انوارش تا بد در افق

عالم روشن و طالع و ساطع باشد ع

هو الالهی

ای ابراهیم ستمی خلیل رحیم منام تو چون ستاره آسمان نمود
 بجهت تنبیه قوم خویش که عقیدت تا سیر ابراهیم سوادید داشتند لهذا
 دینی فرمود و چون انول کرد لا احب الالفین گفت پس طلوع ماه بابا
 شد بار بجهت ایضا غافلان لهذا دینی فرمود و چشم غرور کف لا احب الظالمین
 گفت پس ظهور نور سید رخشان گشت باز تنبیهما للتحجین لهذا دینی
 فرمود و چشم افروخته باز لا احب الالفین فرمود پس چون گل خزان
 امکانیه را در ظهور تجلیات شمس تقدیس نمود فلان شاد و کرد توجه بطن کبر
 فرمود و گفت ان و حجت و حجتی لکن فطر السموات والارض خنیفا سلما
 و ما نافع للشرکین حال تو نیز مبارک که منامی آن بزرگوار چشم از حجیم که آب
 یل و نهار پیش و بر افسار مستقیم کلمه التیه که از افق توجه شرک و است
 توجه فرما و آن کلمه جمعه لیوم امر جمال قدم است که محیط بر جهان آفرینش است
 و نور است وجود طلوع و ظهور و بر در است ایوم جمع خزان و صایه
 و کینوات محبده بمنزلت بد و است که باید قیاس انوار از سر امر الهی و

و کوکب لایح شمع عیانته نماید و آنچه تقابل بیشتر واقع انوار بیشتر لایح
 این فضل و مویبت که از افق توحید ظاهر و باهرت قدرش را باید دانست
 و درش باید نمود هر سوئی بجز آنه و هر صحنی بوی نسیم گلزاره پستان جانان
 و جانان با هموستی عظیمه مدد و معین باید تمبلی نمود تا نصیب او فرورد و بجز
 اعظم گرفت عجب لهماوع

نامه های زود شنای جناب شهباز علیه السلام الله الالهی ملاحظه فرمایند
 هو الالهی

ای شهباز یزدان باک یار بوده که با این دربار بار یافتی و با یوان جهانیا
 جهان آسمان پی بردی با دوه دانائی را از غر و سینا می خدایه نوشیدی
 و آب زندگانه را از چشمه شناسا آشامیدی خوشی کن و شادمانه تا که در این جم
 در آمدی و در این جشن بجزه بردی بپادشاه این سخاوتش ستایش یزدان
 سپهر برین کن و سپاس بخیا خداوند همان در زمین که چنین پیش
 فرستار شدنی و چنین بخشش دمنار و همگرا کشتی بزودی بر تو
 آفتاب جهان یزدان بر تو افتد در رویت راه جهان بالا روشن کند ع

جناب ملاحظه فرماد علیه السلام الله الالهی ملاحظه فرمایند

هُوَ الْأَبْجِي

ای داد خدا بزرگتر و دشوارتر شناساے پروردگار و آفرینگار است سپاس
 اور سزاست که دلت را بان پروردگارش نمود و نخستین بخشش استایش
 و نیایش کردگار است که در روز درخشش مهر تابان او پیشش کردد. درود او را
 که جانان بان بپره مند و سرتراجمند شد پس بخت مهرش بزدان
 در این کلشن شوری و درود و سرودی بزن آوازت را با آواز بیازد ساز
 کن تا در جهان چون جان و مانند رون زنده گنجد و از ازل و پاکه آرد پر تو
 آفتاب خاور خدای رویت روشن کند و رخت را چراغ انجمن نماید عبده عبس
 جناب ملاحضرو علیه بجا الله الالهی

هُوَ الْأَبْجِي

این خسر و کشور شناساے خسروان کبھی استان سالهای سال بپوشند
 و بپوشند و بخرشند و جان فشانها نمایند تا کشور خاک را سالار شوند
 و قوه مسیاه را فرمانروا کردند و پایان در زیران سامان باید و در
 سر نکلون کوه و دیمیم و ایشان و از کون شود پر تو شان تا پاکه
 و بزرگوار ایشان خواری شود تو بخشایش خدای خسر و کشور دانای شوی و شهریار
 جهان شناساے بزرگوار است جاودان است و در سکار است با بان دیمیم

دیهیمت پایدارت و است کجوبه آیدار تا بدار سرت چه بلند است
 و سر فرازیت در هر دو جهان را بچند رخت بر تو آسمان ایمان بزیان و بدین شمع
 نامه های زود شنیدنیان هندوستان علیهم بآء الله الاهی

خسر دمان هو الاهی جانش روشن باد

ستایش پاک بیزد از آنکه بیستایش آسمان جهان دل و جان آدمی را روشن و
 کیهان جاودان را روشن فرمود پس نکو و فرخنده کسی است که در پیش
 با موش و پیشگشته بجز ارجمند برد و پای بلند یابد و از خاور بزرگواری

چون مهر مهر پر در صرخ برین خورشید صد آفرین بر جان تو باد ع

جمشید اردشیر علیه بجا آید هو الاهی رویش سفید باد

اوست بگرام از بخشش بزرگواری پروردگار و دشمنش پرورش کردگار

جانانه بگذر تا زده شده اند که آینه دار آفتاب جهان بزرگ گشتند و از در بی

بی پایان بجز برونند و اکنون از باد خنجر آینه آسمان جهان گشتند که فریاد

ستی و بخودی ایشان بگوشش سر و سرش سپهر برین میرد ع

شاپور جانش روشن باد

اوست خسر و کشور بالا

شاپور پور شاه بود امیدوارم که تو بر تو آسمان شوی که او تا جابر کشور

خاک بود تو شهر بار جهان تا بناک کردی اگر او یار و دیویم و اسیر
 شاهشاهی دشت تو نشانه بنده و آزادی در گاه خدای در کوشش کن
 این بندگی از هنر پادشاهی بر ترغیب

هنر اوست دانا و تولد یار
 ای سفیدار گویند سفیدار روئین تن بود و همچک تهن تن و تبر
 بر او کارگر نبود و سیم خندان که زنده و له چشم را که در شناسان و زور اوست
 به تیری آهسته خسته و آزرده نمود پس تو روئین شهر یار دیرین و پناه
 از هر سبسی آسوده باشی و از هر سستی جاوید ترغیب

جهانگیر اوست دانا و دنیا نودوز
 ای جهانگیر نور و زور زیت که آفتاب جهان جاوید در آسمان
 بزرگوار می خشد و زور و شانه فرون بخشید و هممون شد این بهار
 جان بخش بود که در خان پر مرده را تازه و زنده نمود کل و شکسته شکفته شد
 و زکس و منقشه آشفته گشت نور و زور خدای این بود ترغیب

هرلم اوست دوست آسمان دوزده
 ای هرلم روز تو به باد که در این روز در جهان سستی با پناهدی کلستان
 راستی شتافتی نخستین روز نور زیت که جان نبخشد و راه پروردگار

پروردگار نموده گردد اگر بداند که در چه روز پر شکوه جامه هستی پوشیدی
و باده راستی نوشیدی از شادمانه جامه بدرستی ویداشته شوی
مهربان ع ع خدا بخش

اورست مهربان خدا بخشیده

ایمهربان خدا بخش مهر و بخش جهان افروزین برادر سپهر برین بنکر این
نشانه نجاشیل در جهان این کار و هوید است اندیشه ناکه در جهان بچنان
چه نهانت این خم و شنبه است وان در یابی زرف و شکر ف
زیور و روشنای این بر تویی از خسته که انت پس ستایش پاک یزدان را
که آن کشور روشن بر آستان داو ع ع

دستم اولاد اوست دانا و تولد

ای رستم تیغ پولاد کشور خاک کشاید و شهر و آبادی اند و بناک ستا
پولادگان خنده از بافت که ستایش بر زبان کشاید و کم شتکار راه مانده
این شیر کشور جان و دل کشاید نه آن و کل و این تیغ جان بخشه و مرده
زنده نماید و ناتوان از اتولا کند ع ع

مهربان اورست با مهربان فرود
ای مهربان فرود فرود آنچه مهر مانده نمود طوس شفت
دیکه ع ع کوه

و در بجز نمود چشم و بیباک دید چکه با خاکیان در فناد مهربانی بر تو
 یزدانت و خوشحالی روشنی آسمان و دل در دلهای پاک روشنی است
 و در جانهای اند و هناک تاریکی نگاه باین آن مگر مهربان باش شع
 نامند بنام خنده پروردگار دلش روشن باد

ای نام دار نامداران در جهان بسی بدیدار شدند و پر تو شکویشان بوی
 و در بای خروش شان بنی چراغشان خاموش شد و خاکشان روپوش
 مگر نامداران که ساغر دانای به پیوند و میانان بزرگوار می پیوند چشم
 بیباک کشوند و رخ بدرگاه خدای سودند پس تو کوش که چنین با کوشی
 دستم مهربان ع ع دواش روشن باد

بنام ایزدانا

ایستم مهربان یزدانت که اویش تا مان و چشمش روشن
 و ابرش پر باران و خوشک سترده و بخشش آاد است بجز نایز انپا
 دهد و بسیر و سامان از انجیمه و محرگاه درش را تو اگر می بخند و دستم ذرا
 از جنبدی استوران بجز بهره شوند و در همان پرورده و بگریزه درگاه خدا
 فریدون بنام خداوند بیمانه همه اش فریدون باد

ای فریدون همانم تو بنیاد استم بر اندخت و کشور از دستم خرد
 خست

سپردخت درفش کاویان بر فرخت و بنیاد داد بجواد موبدان
بود و دهقان سرور چهار کا ز اناه بود و در ماند کا ز امهر بان ^{عش} غوار
تو نیز ماند ازده خوش شیوه نیاکان پیش کی عده عباس

مهر بان اوست مهر بر مهر بان مهرش پادشاه
ای مهربان مهر پر توی از مهر سپهر زینت و جنبش از در ای می گران
ایزد مهربان این پر تو روشنی چون بجان زندگانش کرد و بدل زند
کلزار و چمن شود نیز وی فرزندک و بوس کرد و دسار فرشته و سرور
چراغ راز خوانه دل کرد و باده خمخانه نرم کل و بل غ
شاه سباوش همراهِ سر و ش باد

اوست دهنده فرزندک و بوس

ایشاه سبایش همانم تو دهنی پاک دشت و رخی آنباک از جهان خاک
ازاد بود و در راه شهبازی چالاک بیایان به سیر تم از زده شد و تیغ
دشمن سر بریده و لایزانه چه که در سخن ستمیدگان سرافرازد و سخنین

خون چهار کان انبار نکش عبد الجبار
فریدون پادشاه اوست تو فلک و کوی دنیا جانش خوش باد

فریدون پرورنده سپهرش دانایان انفرنگ و دشت

تو زین جهان نمای آن که بر تابناک شو
 آرد شیر بر پر خشم زرمگاه بود تو شیر
 دشت مهربان شو تا دیر زرمگاه با دیوان و اهرن بیان کردی و تا ز فردا
 تو جهان در پناه خداوند دریناید در خانه آسایش با مندر ع

بهرام اوست بهرام روشن مهربان

ای بهرام بهرام بزدان چون پدر مهربان پرده بر انداخته دلجو با بران
 و خوش خوی و خوش روی دوستان از آخت کیهان آزه را بر پر تویی بی اندازه
 ز یور بخشید و چون خورد تابان بخشید ابر بهمن شد و بارید و در گزار
 و چون سرو آزاد بیالید و چون مرغ باشد با بنالید گوش با ز کن و با آواز

انبار کردن ع

اوست خسر و کشور خدا

ای که خیر و هم نام تو جهان هستی را از منش نمود و جهان هستی را بست
 آخرتستی جاودانیز آینه پسندید از خاور هستی بزدان ز خرد سازندگان
 آسمان کشید و شیرینی دیدار پروردگار کشید تو که همه نامی کوشش که از این

نوشردن در یا بهره بری ع

اوست پادشاه جهان آنگاه

ای نوشردن نوشردان دادگستر منوچهر پروردگار بنیادی بر پانمود که جاودان

جاودان استوار و برپاست شهر مایان بایاره و اسیرم بتر خاک شدند
 و او چون ختر تابناک از خاور جهان باز در کیهان جاودانم روشن نور تابست
 فریدون اگر بنیادی نمی چنین نبه جانت شاد باد و ع
 فریدون ارد شیر شاد پیش فرون باد

اوست دانا می هم بیان

ایست باده هوشیاری هوشیار و بزرگوار نیاکانند که چون دریای شاد
 و چون سپهر بر آیش چون مهر و در جهان تابان زدند و چون آفران
 آسمان یزدان کیهان را زیور بخشند پس تو گوش که از آن بزرگواران کردی شع
 جشد و دلش چون خورشید باد
 اوست روشنی جهان آسمان بزرگوار

ای اهلکرتو خسته پیکر جسمه اگر چه چون خورشید خیزد لکن باه و همی بر سپهر
 پروردگار در این روزگار بر تویی دیگر است و تابش درخشش تیر که آن روشنی
 چرخ بود و این آفتاب جهان با بالا بگوشش تار دشمن کردی شع
 بهرام همیشه بکام باد

اوست یکانه دوست

ای ختر خاوری بهرام ختر است که از خاور میدد و ختر میدود اگر چه

تابانست و لکه‌های نگار و کهی نچانست تو از زین نگاه که تازه در خشنده
 همان بالا کردی و همیشه نگار و هویدا و پر تو نشان جان تو شو بلوغ
 دستم جاننش خوش باد
 اوست توانای بی همتا

ایستم تخمین بی تن چون دیو بند تو لای بو مردان در لیران بنیاد بر انداخت
 تو بیز روی بزندان اهر میا ز اچون نسیره ز میان بر انداز تا تخمین شهریار شکر
 شکن کردی و شهسوار زرنگاه با اهرین آن جان یکوفت تو جانش ادر پامیاید تو
 بلند کن جهانیش جملش در عشق و عشق باد
 اوست خشنده جان در جهان

ای جهان بخش خشنده جهان پاک ز بدست در خشنده جهان آسمان جلی همی با
 جهان خاک تنگ و تاریکیت در جهان تابانک همین نزدیک اگر تو آن
 روش نیایک کیر تا پرورش بزندان بینی و جهان جاوید آن شبی ز یاد
 چون رو بنام دره بی پیمانه جهانش و جانش شوی و زندگانه روانی علی بن عباس
 هجرام سر و شش کامش پر نوشت باد

اوست روشنی راه نما

ای هجرام بانگ شروست که از جهان بالا نیند و آنرا که پر شروست که به

که کبوش پشوس مسید بیدار شویدار شو وار دیوان و اهرمیان نیزار شو میرار شو
وار نادانان و دستوران خود پرت در کنار شو در کنار شو تا جوین و خردوش در شایان

بمیثی متره بر مز دیار جاننش شاد باد بخزند

اوست خداوند مهربان اوست شهیدر تهمان

ای شو یار آنچه کاشتی و دستی سخن راستان بجز و دستان نبدگان
بزرگوار مهربانان همیشه در جهان بزدان قباب سپهر روشن بود که از ش
بکاش کجیمان داد و بهرام پس از او چهره بر فرزند درخ بکشاید و جهان جان
و در لاله زری نکین آرد و دیم شهنشاهی گیتی بزدانه کند و اس فرخنده بر
آسمانه بر سر خند ائین زکین در روش دشمن بزرگوار همیشه در فرنگ
آسمانه را در روی زمین برکنند و این جهان تاریک را بر تو آن کهر سپهر برین
روش در خنده نماید بهار نجش از آن آئین همین جهان را بر هرمنی از کل
و حسن و نغمه و سرین در بر گو و پو شاند جانت شاد باد ع
مصطفی نوش که خوش روشن باد

اوست روشن

بای نوش لب هر لبی که در ستایش و نیایش خداوند آفرینش برین آید
سخنش چون آب زندگانه بزدانه همه نوش است بخود ازش آواز سردش

اگر فرشته پدیدار نه نشانه اش کسارت آنچه گفتی در دست تو بزرگی
 دنیا را از بر آوردی در درگاه بزدان پسندیده آمد ای روی تو خوش خلق
 خوش گفتگوی لاجوش یک بزدانت که پیای از آنست سپاه سپهر
 برین است که پشت دوستان دگر برده نشین است زین برش
 خداوند مهربانست که چون باران به بابانت پس امید دار باش در چشم
 دار برودی نشانه خوش در روز کار دلکش بدیدار کردد چه مهارت تو
 و دلها گلشن بود نغمه خوشبو کردد سخن نغمه گفتگو بر تو آفتاب عالم
 دروشنی باه خشنده در نگره بارگاه هر بار درین کامی شیرین کند و در کای پزاین
 ایندم که تو مشکین دمی در یک بخش چون باران و بنم جان تر و شاد رو است
 گلشن دولت گلزار و چمن همه برادران پاریان که از باده خوش استند
 و از بر تو آفتاب بزدان تابان و روشن یاد منیا هم و بسیار آرزوی دیدار
 رخ فرخشان بر منیا هم در دو پیام برسانید ع
 اوست روشنائی خلیفه

ای ایران سبزه هر چند شما در کشور خاورید و ما در بوم روم درین اختر
 وای در بوم ایچانکه باور و یاریم و از یک کای سیرار یکدیگر را بدیده دل گرانیم
 و ازاده از بند دران بر تو بزدان جویم و راه خداوند مهربان بگویم و بگویم

و جستجوی روی نیاکان کنیم و دانش و هوش خواهیم و بانک سروش شومیم
 او از اسمای کبوتر سائیم و چون دریا بچوش آئیم و چون مرغ چمن بچوش
 و فریاد بر آیم که ای دوستان بزدان خورشید سپهر جاودانم خوشی از پرتوی روانم
 بر خاور و بخت زرد و بردشت و کسار مرغ بیدرنج ببارید و باداردی بهشت
 روی زمین راهبش برین نمود و چمن آیش از داد آفرینش یافت بکام
 بیداریت و سرو از هوشیاری آنک کلاستان بزدان نماید و بانک
 پاری بسزاید چون سرو ازاد در این چو بیار ببالید و چون مرغان شاخسار
 در کشتن و گلزار ببالید و چون ابر بگرزید و چون گل بچنید و چون نس
 دیده نکران بکشاید و چون نغمه از آداه مهر بار مهربانست بدشوش کجید
 خوان بجایش است که گسترده در همین دست آفرینش است و ابر
 چشم و پرستایش است که در پرورش دریش است پس خداوند را
 پیش نرسید که چنین بخشش بهره مند شدید و در چنین کجمنی ارجمند
 کشید و در چنین زمی سرت و خشن شدید ساعزی است
 گیرید و باده هوش بنوشاید و هر مد هوش ابر هوش نماید روز
 فیروزی است و هنگام برده سوزی و دم دم رخ فردوزی بنده نگاه
 روشنی جهان

هُوَ الْإِبْرَاهِيمُ

ای کشته دشت صحرا در سبیل الهی نفسی در بادیه سرگردان پریشان
 افغان و خیران یکی در صحرای آمال و آرزوی جهان تراب کشته حیران
 و دیگری در تیره نفس و هوای پریشان و سرگردان و دیگری در بادیه جبل و غوی
 بیسرو سامان و دیگری در دشت احتجاب به جمال جن ساغی و پویان
 حال آن ناظر الاله در راه خدا سرشته کوه و دشتند پس شکر کن که در این
 بیابان و اله و حیران و در این کوه و دشت سرست باد و محبت اللهی هیندنا
 لك مرتباً لك تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان اسمعین در حجاز
 رسید وقتی که این لقب باوغایت شد معلوم شد که در این سبیل

بیابانی عظیمه تصادم خواهد نمود مدتی در این صحرای پرشور چو بان بود
 و غمام متعلقه بمبادیه الله را شبان از صبح تا شبام در عالم خود سجاست
 خوش در این بیابانها بسر میرد و بنوای حسیفی خفیی در شوق جمال قدم
 غرکخوان می نمود و ترانه سازی میکرد البته صد هزار مرتبه جانم بصد است
 گفته این همه کردی نمردی زنده مان بمر بار بار جان بازنده خنده
 و لبان قلب آفتاب استوفی بافتات ان فی قلبی حیات فی حقیقه
 خرمای کرده و ای مبارکه احسن القصص تلاوت نموده تا الله که بخورید و

دلتهی البهآء فی قصر من الباقوت الرطبة اکھراء وانى و من فی الفجر
 لستان الی نفس قتل فی سبیلہ باری اللطاف من عنایتش
 و تأییدش اسید و اریم کہ ہم نشاء آئندہ از این کائنات نصیب بریم و بھرہ
 برداریم و البهآء علیک و علی آجاتہ تعریع

هو الایہی

ایجادم در کاه جن این خادمی تو از شہنشاہی عالم برترت و این
 تو از سلطنت جهان بہتر زیر این شہر ماری جهان سراب بقیع است بلکہ
 ستم بقیع و لکن خادمی تو سلطنت باقیع است حکومت سموات علیہ
 فتم ما قال عبید و لکن الملوک عبید ہم و عبد ہم ضعیف الکلون ما
 باری ابن جابر عبودیت رد او غرت قدیمہ است و این خاک سبب تاج و تفسر
 شہنشاہی جہان باقی این است کہ اکلین جلیل عبید دلیل در در کاه جمال البہا
 مقام عبودیت و اعظم مہابت قیام بر نیکہ این عبید علیا است
 اللہم و نفسی علی ذلک و حقنی بذلک انک انت اللہ القدر برع

هو الایہی

ای ماطن بذکر الہی قرآن کتاب الہی از خصائص التوحید کظ غیظ
 بیان فرمودہ چنانچہ فرماید کاظمین الغیظ و العافین عن الناس

والله يحب الحسین هر چند این مقام عظیم است خصوصاً در
 اما اهل بهار ارواحی لهم فداشان دیگر است و مقام دیگر مستهای آمال
 و آرزویشان فدای جمیع شئون است جهت حیات عالم و جای شوق
 و قبایل و امم چون سالک با این مقام بلند اعلا رسد اولاً غیظی از برای او
 حاصل نشود که نظم نماید و خودی خود موجود نماید که عقوبت کند لکن بخواهد
 و لای خزان است و دود هنوز در پس پرده غیرت حق بچنانند غریب
 کشف نقاب و روضه حجاب نماید و لهما علیک عبد الیها عباس

هو الیها

اسی دل است عالم بالا و علم آنچه بیستم هر چه موجود از علم است
 و سفلی است آنچه درک و سهود چشم جان و دیده بصیرت بالا و علوی
 در عالم است و جهانه انقلابات و کون و فساد متابعا جاری و حکم تغیر
 من تشاء و نذل من تشاء و یحیی من تشاء و یمیت من تشاء
 ساری لهذا بلندش پستی است و ستیزستی نورش ظلمت
 و کشف حجاب غرض ذلت و درخشش است دارا بر خست
 و سودش زبان و کجش خزان چکه قماشش محرم است و پشش
 مجوری پس اگر عالم بالا ظلمی و ملکوت غیا جوی با فانی همی نظر کن و علم

عقل تعلق نبیا تا علویه پایان نبی و بلا و استو بیکران مشاهده کنی ع ع
 درقه سطرته والده را تنگبیر ایدع ابھی کبر شوید و از قبل این عبدتلی حسب
 سنن الیه بان یفرغ عینها با اضرانه کریم رحیم ع ع

سوالله

ای انبیا آن ب رحیم چون نمرود نمود و قوم عاشوران سرور وجود
 و جمال محمود را از وطن مالوف اخراج نمودند کمان کردند که آن شمع نور را
 خاموش نمودند و آن کوکب جماله را با نول و غروب متلا کردند و حال
 تیره بر ریش خود زدند و بنیان خویش را ویران نمودند آن تل و دول
 در خاک نذلت مطهر شدند و آن نجم بازغ از مشرق نور با بصیرت سهور
 طلوع و لایح گشت اگر این اخراج و طرد بود که حضرت خلیل شخص جلیل
 هم از کجا از زمین مقدس موطی قدم آن نور بسین میکشت و از کجا بقعه مبارکه
 موموب اسرائیل میشد و از چه چهل اسمعیل پیدا میکشت و بچه و سینه
 یوسف کبک از قهر چاه با وج ماه میرسید حضرت کیم چگونه شاهده
 نار موقده سده سینا می نمود و چگونه با شعبان بسین و بیضا می بوشت
 می گشت و چگونه قوم اسرائیل تو بر یهودیه و فلسطین و حیل میشد
 سباط سلیمان از کجا گسترده می گشت و سلطنت داودی کجا می گشت

نجات قدس حضرت روح الهی در مرد میآید و روح سیم جان کجا قوت اسم
 اعظم منمود صیت حضرت خلیل چگونه شرف و غربت بگرفت قوت یاری
 حضرت رسول چگونه نمودار میشد و وحی حبیب از کجا نازل گشت جلال
 نقطه اول از کجا کشف عطا میفرمود این قدر عظمت سلطنت و موهبت
 در سلاله خلیل چگونه ظاهر میگردد انوار شرف آفاق و شمس حقیقت عالم شرف
 چگونه بر فالیم عالم میافت و در مطالع کون دوسریزد و در ارض منهد
 استقرار میفرمود و سبح و عده های انبیا چگونه ظاهر میگردد و وعده ها
 آینده اسرائیل چگونه ظاهر میگردد و جماع انبیا خلیل در ارض سعیا در جواب
 وعده الهی چگونه تیسر میشد این موهبت جمیع ارفیوضات آن اضرار از کجا
 ملاحظه فرمائید که این غربت پر کربت چه کرامتها در زیر سر داشت پس انبیا
 خلیل مستغرق ظهور جمیع این وعده های الهی شوید و کل نطفه کعبه توحید آید
 تا آن وعده های شیرین که از لجه های شیرین انبیا صادر گشت هر شجر مرغ

هو الاهی

ای شبنده ها ابراهیم علیه السلام در جواب الکت حلاجدا امنا
 الیک فلا فرمود و شربت تسلیم از دست یاقی بجا نوشید تو سیر توکل
 بجمال قدم واسم اعظم کن و در نهایت تضرع و تسلیم در مقام تسلیم قدم گذار تا

تا مهبوط نور و فاگردی و منبج زلال صناع ع
هو الالهی

ایده و استمان الهی و منجد بان ملکوت رحمت از عادات الهی و حکمت‌های الهی
آنکه چون فصل ربیع آید و صولت خریف کشد و بهار جان بخش برسد
و آفتاب نور بر سجده حمل بخراشد و ابر نیاله کوفه نشاند و لواتج اردی بهشت
بوزد و نیام تجسس آرزوی بگذرد و درخت سبز شود و شاخسار کوفه نماید
و دشت و صحرا کوه و تها چون زمره خضر اغبطه کندس و ابرین کردد
کلهما و لاله باچمن بیاراید و مرغزار و گلزار رشک باغ جان شود و
در بوستان ببالد و بلبل بناله و عنده بناله و فغان نماید و غنچه نکتد زرد با
بگرد و جمیع این مواهب حضرت همچون رخ بکشد و لکن هنگام فرموده
و نتیجه این از فضل صیفات و موسم حرارت و ضبط در شدت تابستان
پس حال که بهار الهی ستمی شد و بساط ربیع معنوی منطوقی گشت لطافت
کل و سبیل جمال حقیقی مخفی شد و حسن جمال محبوب الهی در ملکوت اعلیٰ و
بقا ممالک اخروی جاوه فرمود باید از اشجار حقائق اجزاء آیه در حدائق الهیه
اشمار لطیفه طبیعه و فواکه بدیعه رطبه روحانیه ظاهر و هویدا گردد و آواز آن
بهار الهی نصیب شدیم و بهره برده و از فضل نیان فیوض خضر

۲ حدیث تابستان در حدیث تابستان

یزدان محروم مانده و از نسایم نجش ریاض احدیت مایوس گردیده و لایق
 سوختن و فرو رفتن کهنج است چه که باغبان الهی را مقصد در غرس
 این اشجار نشاندها می سیاهالی در این مرغزار و فیض بهار الهی
 و بخشایش غیر مستجابی ربانیه و شران و تربیت حقیقت و محبوب
 لوح عنایت و موهبت جمال احدیت ظهور آثار و بروز فواید طیبیه شکبار است
 و موسم بهار اگر چه طراوت و لطافت اشجار و شاخار بیشتر و شکوهِ جلوه
 و زینت و زیور کلها و ریاحین و ازهار باهر تر و دشت و صحرا سبز تر و خرم
 تر است و موسم استفاضه از فیض الهی است لکن ظهور تاج و تیر و قوا
 مالا اذرت عین و لا سمعت اذن و لا انظر قلب لیسر در موسم تابستان
 طوبی الشجرة ظهرت منها النبیجة و انما العظیم ع

هو الله

ای رفیق افلاس وقتی که طبل افلاس کوبنی من بجهت سر و طر فاق
 و عهد و مودت شیپورش را بنواختم حال تو که جشن و سرور کوفتی و زخم سرور
 بیارستی هیچ از ما یاد نمودی و رسم رفاقت محفوظ داشتی نه بری نه بری
 نه بنایه و نه کینسی نه استماع نعمه و سازی و نه صوت او از و نه نازی نه شاهد
 آئین سوری و نه حضور طرب و جوری این انصاف و مروت نیست باز بودی

یا بزودی قیمت ما از شیر خجسته و شور نوبرت و یا رفاقت افلاس هر نعم
 اینها فرحت از الطاف سبحانیه سائل و ائیم که آیت وصلت پر مهینت باشد
 و بموجب التیة تمویذ و رقه طیبه والده را بنگیر ایدع ای کتب شود خوشا
 مجال او که به چنین عنایتی موقوف گشت که از معین بهر آیه است نشاید اصل جشن
 و سور بزوم سرور اوست این مبارک و متمیز است و سحود و سجود و فرج شود

ولهجاء عندک ع

هو الالهی

ای باغ عرفانک نهال سبزه استخیر زوح بخیزد قیامت پر گهرت
 ترک قریب اولور عرب غریب اولور فرس عجیب اولور روزان بقین اولور
 ناقص کامل اولور علم جاهل اولور فقیر غنی اولور توانا فقیر اولور عزیز
 ذلیل اولور ذلیل عزیز اولور خراب بطلیل قرآن مجید به بیورش
 و زودان تمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه
 و نجعلهم الوارثین سن و اینند سن ع

هو الالهی الالهی

ای ثابت برهان تحریرت وصل و تقریر در نهایت حلاوت اربعیا
 جمال قدم شمیم که در زبر در بر محبت و سرت تبیل و عبودیت

بدرگاه احیای بنفیراید و انا فانا در ترقی بلوغ حقیقی باشی هر چند مدت
 فرصت کتابت و تحریر بد استم لکن در ارسال مکاتبات قصور حاصل گشت
 و ای در جمیع اوقات در طلب تائید از ملکوت ابی در حق احباب و اقربای خود
 و همیشه از آن شطربوی خوش شام میسر شد را که رایحه شربت بود و نفع نفیحه
 روح ایوم اعظم امور آنجا است تا انسان بتواند که کمال طبع و شادمانی
 بعبودیت آستان بر دانه پردازد یعنی دل منجذب بانعام کرد و در واقع
 از دنیا حاصل شود و تعلق بملا اعلیٰ تحقیق نماید باری که همه شرفهاست
 و جمیع اوقات با اعلای کلمه الهی نالوف آیت الهی و سبب نوبت
 در آن بلاد و عباد از خدا بخواه که روز بروز بیشتر موفق شوی تا پیشترایی
 و نزدیکتر کردی و مظهر من تقرب الی شبرا التقرب الیه ذرا عا
 شوی تا یبایدات جمال حق بابت و توفیقات شیر اعظم بانو دیگر طیفی
 اعظم از این و عنایتی احمل از این نیت خاب استاد شیخه را که بر سر
 و کوه ای یار عبد لهما لسان ستایش بدرگاه کبریا کشا و بگو خدا یا شکر تو را
 که نعمت ابدی بخشیدی و موهبت سرمدی مبد و کن استی از شکر را
 بماء معین دلالت فرمودی و ماهی دل جنت در اربعین نسیم در آورد
 و گشته را حصن حصین دلالت کردی و کلماته را بر ابراه رسا موفق

موقوف فرمودی شکر تو را و حمد ترا جناب ک نعمت الله زانکه رحمت
 برسان و بگو امید دارم که نعمت الهی باشی و موهبت بهای در هر سری
 شوری افکنی و آتشی در دل انسانان زنی شعله بر فروزی و پرده پندار
 هر سیمقیدار را بسوزی جناب آقا کیشی علیه بهاء الله را بیان شتیاق نما
 و بگو امید دارم که به کیش کردی و از پیش انصافین محفوظ مانده و از نوش
 تابین محفوظ شوی ثبوت بر بیان اعظم موهبت رحمت است و سبک
 در شریعت الله منتهی امال مخلصان عبادت حق به بردار جلوه موهبت مبینی
 نماز آغاز کن تا بیض به نیاز مشاهده کنی روزه نوزده روزه کبیر تا هر روز
 فیروز شود و هر یوم یوم نوروز جناب استاد هاشم را کبیر برسان
 و بگو حضرت هاشم هشتم ترید فیروز نمود و مصلحان و ضیوف را اطعام نمود
 تو از نامه سمانه خوانده میا کن و جمیع نفوس را باین ضیافت دعوت فرما
 هشتم بر آتشی بر سفینه و نامه جدید سبب قوت روح گردد
 و علت نشر اخ نفوس جناب لایزاله رحمت و فیروز تبلیغ کن و بگو
 خیر رحمن هدایت خداست و شر شیطان تزلزل و فتور در بیان این
 باب فیوضات و آن سفلی در کات الحمد لله از این باب داخله و از این
 شراب مبارک مست نمانده استی و مدحوشن پمانه میان و پروردگار

جناب آقا حسن را کبیر برسان و کبود حدیث است که میفرماید روی الحسن
 عن ابی الحسن عن جد الحسن ان احسن الحسن الخلق الحسن همدوام
 که باین نسبت کبری که مخلوق با خلاق الله است موفوق و مؤید شوی جناب
 که محمد علی را کبیر ابدع ابی تسلیم کن و کبود این دم متضرع بگلوت قدم
 و متبذل باق اسم اعظم که تور امرفوق برضا فرماید و سالک در سبیل خیرت
 آیت موهبت شوی و سبب بلایت جناب زین العابدین را کبیر
 بلوغ برسان و کبود نشاء الله زین الشابین کردی و خیر الراشعین در زم
 پیمان است پیمان موهبت کردی و در محفل عرفان شمعی در شان درخت
 ابھی درخت بارور کردی و میوه تازه و تر بار آری و لهما علیهم حمین
 ای بنده بهانهایت آرزوی عهد لهما این بود که به هر یک از نه استان
 نامه علیجه مرقوم نمائیم و ارشدت مشغولیت مانع و حاصل است باید
 و لولکمه تحریر کرد در جناب ای آهی قناعت نمایند و علیا لجهاد ع

هو الله

ای بنده خدا مکتوب مختصرت معالیه منفضلت است یاران الهی را که
 در آن سامان ساکنند بگو باید شب و روز در ترویج پیمان کوشید
 و استقامت بر عهد حضرت رحمن زیرا اساس عهد است و کفایت

دیشبه طحال مهند مشغول بخدمت باید مردان میدان الهی بعبودت رحمان شبها
بیوفایا بزار فرغ نمایند و دسائس و وساوس ایشان را دفع کنند
تا اتفاق نبور و فاق بر روشن گردد اذن حضور در ایدرع

مسئله

ای صاحب ای الهی آثار قدرت تویی و مبدم از ملکوت الهی چنان جلوه
می نماید که عقول نفوس حیران مانند یک احدیت از مرکز امکان بعالم
امکان متابع و متصل و بشارت کلیه در نفسی وارد و منازل آیات
ملکوت در تریل است و ملائعه در کسیر و بتیل این چه عظمت است که آثار
باهره اش آفاق را احاطه نموده و این چه قدرت است که قوه قاهره اش
ارکان امکان را بجز حرکت آورده در جمیع اقالیم ایوم این آواز بلند است
و آوازه اش شرق و غرب را احاطه نموده نظار کل گفت و اذان کل
مترصد تا حکمت بالغه الهیه چه قضا نماید و شجره مبارکه فوراً نشود و نما
کند اگر صدقات ناقصین نبود و خیل و فساد و خداع ناکشین نه یعنی
این بطمه کبری بمیان نیاید ایوم امر آنست چون آفتاب در عالم کیهان
عیان و مشرین و نمایان بود قائلهم الله انی نبی فکون بل با وجود
این بعون و عنایت الهی شمس حقیقت از ملکوت غیب چنان شران نماید

که عنقریب این غمخوار کشته دابرهای تیره و تاریک بکلی ستایش گردد و شسته
 ساطع شرف و عزت بارش نماید و علیکم التحیة و التهادیة

هو الالهی الالهی

ای باران عبد لهما، هر چند بدست که بطاهر تحریر ارسال گشت این
 از تقصیر بود بلکه موانع سجد و خارج از حصر لذات و قوت و تصور حاصل گشت اما
 در آنچه باید و شاید نهایت موظبت محبری است یعنی در غمخوار و نیاز بدرگاه
 رب ب نیاز که آن ایران آهیرا همواره مستحکم است ای دارد و در کمال
 روح و ریجان در ظل شجره پیمان رحمن محشور نماید پر تو عنایت بر سر و لب
 موحبت در انجمن دوستان جلوه گر آنکه در فضل ب منتها را مظهرید و طاعت
 ب پایا زاد اصل و همبر نسیم جان پر در عنایت در وزیدنت و طوب
 نایبان پیمان سطل بنا محبت است افق امکان بغیوضات غیب لا مکان روشن
 و پر تو بکلی نور از دل بر پرده سین و صبح و شکار و بندای و نصرت صیام
 علی نصره امری مجبوند من الملائع الاعلی و قبیل من الملائع
 المقربین منادی پس ای باران الهی در حکمت امر قیام کند و طبق
 فصیح و بیان بلوغ و وجه صبح و فم یخ نشتر نفحات الله نماید تا رسید

روح القدس میند و نعمات روح الامین مشاهده کنید از توبه در وقت صلوة
سؤال نموده بودید در کتاب اقدس نص صریح است که میفرماید اذا
اردتم الصلوة ولوا وجودهکم الی شطری الأقدس تا آنکه میفرماید
وعند غروب شمس الحنیفة والنیان الشام الذی قد نفاها لکم
این مقام متصل است که با اثر قلم علی روح مخصوصی تصریح شده است و در
آن لوح حکام دیگر نیز موجود که جمیع با اثر قلم اعطی است و آن لوح در محفظه
مبارک بود و بعد از چهار پیش از صعود آن محفظه را تسلیم فرمودند و آن محفظه
حاضر اوران کثیره بود و لی سوفا بیان بجهانه از میان برزند و الا ان در نزد
ایشان است مقصود نیست که بمقام با اثر قلم اعطی است و آن
سطاف ملا و اعطی است و من دون آن در وقت صلوة کجبتی توبه جائزانه
بها میگویند معلوم است ع ع از صبیح محل توبه و سطاف ملا علی مرتضی نورانی

هو الابی الالهی

در ثابت بر بیان نامه روحی استجاب یا سحر حقا و صل منضم و معلوم شد
فیه الحقیقه از هر ارس نعمات سحر و نعمات از ما در مورد بود مشامر افسان روحانی
سبذول داشت سبحان الله این چه موهبت است که تا مراد حکام کل فواید

جوید و دماغها را سطر کند. و این نیت مکر مومبت بحال قدم و اسبم عظیم که حسین
 فضلی سبذول فرموده و چنین قوتی بگلک مشکین عطا کرده که نفوس را شسته
 صهبای سخنوی بخشد و صد در فرج و اشراح ابدی را یگان کند باری
 امیدوارم که در جمیع ایجان بخدمتستان حضرت بزبان موفون کردی
 و در عبودیت عقبت مقدره شریک و بهیم عبد البهاشوی و یقین است
 نموده بوده و خواهی شد زیرا فی الحقیقه قلب بسیار پاک است و ارجح نمید
 ازاد جبرضای الهی مقصدی نداری و خبر محویت و فنا از روی بداشسته و
 نداری این اخلاق و صفات که سبب حصول حیات و این روش
 و سلوکت که متفلسس تا مید لاک الملوک است از هیچ شغول محرومان شو
 و از هیچ حوادثی ملول کرد. انچه که آنچه باید و شاید و لازم است بان نمید و موفون
 روز بروز در این سیبوع مومبت در ترناید و بجان است و این غیبت کنج
 شایگان ای بار مهران اگر بدانی که الان در چه حالتی این نامه مرقوم می کرد
 البته چنان بشارت احاطه کند که از لطافت پر واز نمائی زیرا قلب عبد البها
 از نفحات حبت در استراحت و کمال تدلل و انکار تا میدت را از حضرت
 پروردگاری طلبیم و این دعا البته در آستان الهی مستجاب خواهد شد و بجهت
 آن نفسیکه نامه خوانسته بودید مرقوم شد و در طی این مکتوب است مسئله

سینه سید رستم را بسیار رحمت دهید که سراج مستحبه خواهد داشت
 نظر سجال کنید و لحظه استقبال داشته باشید در آینده ثمره کلی بخشد
 و جمع کثیری بختها قدس حیات ابدی یابند و در ظل شجره بریت یافته
 از اشجار ریاض تقدیس شوند زیرا اکثری از آن طایفه در نهایت صفای
 قلب و صدق طینت هستند و ایوم عظم و سیکه دخول در ملکوت الهی
 صدقات و صفای قلب و عیالک الهیجا
 ع ع

عنوا الله

ای ثابت بر بیان درین مسطور ملخو ط شد و محامو نور مغفوم احمد لته
 در این سفر سخبات فائمه موفین گشتی و بلایا و مصائب شدیده در محبت
 جمال قدم تحمل نمودی روایت کند که پوس و پطرس ببلدی وارد گشتند
 و اهل آن دیار از ضا تبین بودند و چون در سعبه وارد و بحال حکایت بصحبت
 حاضرین پرداختند و دلالت و هدایت کردند تا نفوسی چند اندک اندک
 اقبال نمودند فوراً ایهود استقام نفوذ کلمه حضرت را نمودند و بان لبه
 بشافتند و القاء شبها که دهند و نفوس را سترزال نمودند و از
 اندک اقبال که بحضرت روح نموده بودند منحرف ساختند و عاقبت آن جمع
 غفیر را تحریک بر اذیت آن دو بزرگوار کردند و چنان دست تظاول گشودند

که میبود ممنون گشتند و آن چهارده سبیل محبت الله را برزند بدرجه که
 تاب و توفیق باقی نماند و برین افتادند بعد قوم عنود باخواهی بود آن دو نور
 محمود در کسان کسان بخارج بلد انداختند آن شب را در بنایت عذاب
 کاتب عذاب فرات پوشیدند و ارشدت در دستخوان حرکت نمودند
 صبحی پولس رخواست گفت ای پطرس بر خیز و شب تاب لهدی نزدیک است
 در چنین روز هر سال در آن بلد بازار عمومی گردد و جمیع غنیمتی از هر طرف
 مجتمع گردند و باید بان بلد بستیم و آنرا نصیحت کنیم در بان بعبادت کبری
 بکشائیم شاید نفوس پرده اجتاب بردند و بهر بهی متور گردند چشم کشیدند
 و دل عبرت آنی بیاریند پطرس گفت یا پولس از خدا برکت استخوان من
 ارشدت در نزدیک است متلاشی گردد و ما تو ازین دستک چشم بدرجه که
 حرکت نتوان چگونه با بان سامان بستیم پولس در جواب گفت ای پطرس
 اگر چنانچه این ضرب و طعن و قتل در سبیل الهی نبود مذاق را چه حلاوت و دل در جان
 چه راحتی لذت و حلاوت در این است که مانع زهیم و آنان طعنه زنند تا بگوئیم
 ما بگوئیم و آنان بگویند بر خیز یا پطرس فرصت را از دست بده وقت غنیمت
 شمار تا جان و توان با جان بازی نمائیم و محل مصائب و بلا یاد الهی کنیم مختصر
 اینست که رفتند و گفتند و در محاسن گفتند آنان نیز با تقصیر کردند و دست

خدمت درستی با ایشان نمودند و در کفایت این خدمت بودند ازین جهت
 بودند ز خدمت عذب بودند عذاب سخت بودند محنت عطا بود عجا ربیرا
 ایام کل کجاست و آن بساط منطوی شد هر کامران با کام گشت و هر عزیز
 ذلیل و خسروان اسیر قهر بر فرس و حسیر و آن دوزخ کوار هر چند بدست
 تمسکار افتادند و جنای بشمار تحمل نمودند عاقبت این نعمت عظیم
 شد و آن رحمت رحمت حضرت احدیت گشت و الا لای چون مهر حکم
 بازغ از افق ملکوت سلطع و لاجند مقصود این است که هر چند به ادبان
 خدمت نماید او را نمودند و زبان بطین گشودند و لب لعین کردند و عاقبت
 با کمال به احترامی عذر شمار آخواستند و سر کون از لبه کردند عیبی ندارد باید
 شکر و حمد نمود که به حسن منحص عظیمی فائز شدید و به حسن فوزی موفوق گشتید
 ای بنده بهما جمال قدیم و هم اعظم روحی لاجناب الفدار ابکرات و مرآت
 سر کون کجند از ظمینی به ظمینی برزند و از کشوری به کشوری تا می جمال مبارک
 نمودی و از بحر بلا یابی اوقه می گوشید می نوبت بادشاهه باز ازین
 جام لبر فرخ نکیز نشسته خیز با شامید و ازین نقل لذت میل مائید
 هسین نامریا الهی الهی هدا عبدک الذی ترک اللذة المعاش و رضه
 العرش و العزرة و العلو و اکبر بایه و سا فری سبیک الاله یار و طوی الوهاد

قطع اجمال و القفار و جاس خصال الدیار و نادمی ہنسک میں الأبرار
 و دعا ہنوس کی ملکوت الأسرار و تحلل کل شئہ و بلیتہ و سبک
 من العجار اربت ایدہ بحب و الغیب و وقفہ علی عظم الأمال حتی تدل الأثار
 علی الأسرار و اظہر علی انہما و الأجرار علی الأسرار انک انت امتہ العزیز
 المتعالی القفار مکاتمی کہ چترہ ان ہنوس طلب نمودید مرقوم شد و جوف است

ارسال و ایدع

هو الله

ای مساد می شیطان مکتوبہ از انجانب وارد و نجات قاس از ان اسما
 زیرادر نہایت النطاق و خضوع و خشوع و محویت و فدا و توضع تا ہم نسبت
 با جبار تحریر یافته بود معالہ سبب فرج قلوب بود و مضامین ابدی الشرح
 نفوس گشت کہ اگر نہ جمال قدیم را بندگانی منظر خلق عظیم موجود متعقد
 و مجذب بتشریح و تبہل بکلی فالہ از مادوند و قائم بر عبودیت حتی استیم
 از خویشین بیکانہ اند و آشنای حضرت بیکانہ ای ثابت بر بیان جام بست
 لبرزیت و بادہ محبت الفرج الخیر انوار ہدی الامت و نجوم ملا علی
 ساطع ابواب ملکوت کشودہ است و کونوز محبت رب و دود آمادہ فی
 عطار اجام و فاد دست و نور ہدی بر سبب افان مبذول و نشر لطاف

الطاف حضرت چون چون رود همچون جاری و فیض قدیم مانند سیل سار
وقت شکرانه است و بکام نغمه و اینک ستانه حزب غرور بوساطت
و در سانس مشغول و در بادیه شبهات حیران و سرگردان چنان بجان
نمانند که باین مغتربات خسته در آمده نمانند هیهات هیهات حصین
به هجوم اهل بختین میخندم نکردد و بیت معمور بر تیشه اهل غرور مطمور نشود گلشن
الهی از نغمه رانغ و غیب کلاغ از طراوت و لطافت نغمه و نور هدای
بغمام طمبون و او نام ستور غاند آنچه کنند بجز پیش کند و تیشه بر تیشه
خوش ترزند غمگری بر نغمه نمانند که نغمات معطره محبت الله افان برارند
نموده و مایکل توحید در نهایت لطاف و صباحت و ملاحظت در عرصه
وجود محسوس نشد سبحان الله این چه او نام است چه تصور محال
ایا پیمان زخم فراموش شود و ندای حضرت بزدان از آذان معدوم گردد
باری مقصود نیست انجاب باید در جمیع اوقات بر طلبت نفوس اطراف
نمانند و کل بر بصریح الهیه و وصایای رحمانیه تربیت کند تا در های قلوب
پاران در اعنوش عهد و پیمان پرورش یافته هر یک زینت اکلیل حلیه گردند
و علیک التحیة هو الله و الشانوع
ای سادای بیابان دو ماه قبل مکتوبه مفصل بوسطه مفرین قزوین ارسال شد

حال نیز جناب خان خواش نکاش این نام نموند چه نویسم و چه گویم
 خود میداند که در این باب چه قدر غزری احتیاج به بیان مثل است مشهور
 الحال یعنی عن الفصال مختصر سایه میشود و آن است که در هر وقت
 بنحاطر عبد الجها خطور نمائے روح در جان حاصل میشود و بدون احتیاط
 است عاتی باید و توین میکرد و یقین است که نموند و موافق خواهی شد
 مطمئن باش بد او عهد غیر کند و چنان بایستی مشاهده خواهی نمود که خو
 حیران بازه ذلک من فضل الله بونی من شفاء و الله ذو فضل عظیم نفس
 خلوص و تقطع و انجذاب نامه متعظیم بایید و توین را جذب می نماید
 و سبب بر شناسه خست در دو جهان بگردد ای را میبهران در ایندم
 بیاد توپرد ختم بسیار سرد شدیم چرا که خلق و خویت در شناسه رویت
 در مقابل عبد الجها بستم فافرح بجزه البشاره التي ترسخ منها عطف
 الملا الأعد و عليك التحية و التناءع

هو الله

ای ایران عبد الجها حمد کنی خدارا که صبح صادق رویت در روزگار
 و محل با بقید بر میوه و برابر و شهد فائقه بر جلالت در کام برابر منظر
 فیوضات الهیه آید و مشمول لمجاو عن رحمانیه در ظل شجره ایسا آرید

آر سیده اید و در حبت ابھی مرزون با عظم نغماء ای ایران الہی شکر کنید
 خدا را کہ فسرری مریض از درد دانہ الہی بر سر دارید و رد الہ از خلعت ربانہ در
 جهان نکوت را رہبرید و آستان مقدس حضرت احدیت بانندہ کہتر
 اینت سلطنت تم جہان اینت بوہبت حضرت یردان یا الہی
 و محبوبہ و عزیز و مولیٰ مولیٰ عباد طابت سر از ہم نجات قدسک و نجات
 ضمائر ہم عن جنت دوزخ و ترسخت قلوب ہم بصہباً محبتک و استقامت
 لغو سہم علی امرک و ثبت اہدای ہم علی عہدک و مینا پاک و ناجو کسناجات
 الأبرار فی الأسحار و تذللوا لتدل الأسیر الی ملکوتک المنیر و توقدت
 انفسہم بنیران الاستیان الا شادہ جمالک یا نیر الأفان سبتہم علیہم
 الأحرار فی بادئ الفزان الہی ادر کہم نجات از ہار ریاض رحمانیک و نہما
 اسحار حدائق فردائیک و انور ہم فی سحار جنتک و جعلت قلبہم علیہم
 و دقا مطفناً لتوقد قلوبہم و سکننا للہیب زفر ہم و سلوہ فی جبر انہم الہی
 اجعلہم اشجاراً مانصرہ خضرة ربانہ لغیب باطل من سجات رحمانیک
 و فیض شامل من سماء ربانیک حتی تصبغ تک الأشجار دانیہ لقطوف مظللہ
 الفروع و خضرة الأوران بالغة الأثمار حلوا المذان انک انت اللوید المؤمن
 الکریم و انک انت الرحمن الرحیم ع ع

هو الله

ای بنده بجا بعد از عصر است خمسته که از گرمی هوا کوشش تحریر اورفت
 بحد و حصر با وجود این در مجال روح در بیان بذر شما شغولم و سایر شما مألوف
 و از حق می طلبم که در انجمن الهی چنان رخ بر فروری که ظلمات تقصیر را بوزی
 و با شران انوار شیان رخ منور نماید و غره یا بجا ^{الله} بگذرانی و چون سیر
 ریان در فضای پیمان غرضی زبانه که رو به جان بزلزل و فتور و خالان پر غرور
 ره بیابان عدم گیرند و کجایه مقطوع الامان مایوس از فضل که دند و علیک
 التجه و استثناء مه اتمصلح محترمه را تحت برسان و کجوشا بحال شما
 که از بدایت امر الله خادمان الهی بویب و در حال در گاه رحمان در امر الهی حجت
 کشیدید و شقت دیدید این از فضل وجود سلطان وجود است و محبت
 خداوند و دود و علیک التجه و استثناء مع

هو الله

ای ایران رحمن از آن تسلیم خبر انجذاب است تعالی در ثبوت بر صراط تقیم
 می آید که انچه که بایران در محبت جمال نیردان جانفشا میماند و تحمل پایا
 درزایا شادمانی و کاملی کشور آذربایجان همواره ملحوظ نظر رحمان لوح لهذا
 عبد البهار امید چنانست که در انچه و دیار نفوسی مبعوث شوند آیت حجت

رحمت پروردگار و مروج انار کردگار آذری از محبت اله سبحان از بیجان
زند تا مملکت تبریز نصیبای محبت اله جام لبر بر کردد و خوی منشاء شتر
نفحات خلق و خوی جمال ابھی شود و سیلان مرکز غطاف و میدان بکلیت
اعلیٰ مرغہ بارقه سو بہت روشن کردد و معقان از قاصدان بر حمان
ارمغان باید و این بعون و عنایت حضرت رحمن عنقریب حاصل کردد
و این دلبر شاید انجمن شود فاستبشر و ابشارات اللہ و امتر و ابھت اللہ
و تو کوا و اعلا اللہ و علیکم التحیة و التناء ع ع

لھو اللہ

ای سو کلا حسبای اللھی عالم امکان بظلمت ضلالتہ مقبل اولوب قرآن
ہر حقیقہ استیلاء و جن بولہ کر لہ و نامیدآ اولمعاہ خلق بہون بہون کہراہ و
ہموش و ہوا بہ رہنما اولشرایدی در بای رحمت طالقہ ثنوب امواج
موجب قرا و قیارہ تیشوب چار پوپ کو ہر کہ انھای ہدایت کبری شایر
اولمعدہ در شمس حقیقت مشرق رحمانیتدن طوغدی و شعاع و شوق آفاقہ
نور سحر کبی قاپلادی دون کیتدی کون طوغدی حرمان و بحر ان سستی
اولوب دیدار قاپولری آچلدی شجرہ حقیقتک اودی باندی و ندای
انھی شجرہ حقیقت نسانیدن ال ہدایت قلاقرنیہ دیمیکہ نعمہ اللہیہ دن امتر ازہ

کلوب نشسته لبوب مرغان چمن کمی آهنگ ملاء اعلى جهور در و روجد و طرب
 ایدرک و اطوبه و اطوبه در خیره یا بجهاد الأجهال عیونیه حقیقار دیر مسکره ادرک
 شاه جانله اجابى جانفشانه سکر جاب کبریا به دوست کرانه یه قاله
 بسنوحات رحمانیه و انجذابات ربانیه ایله مناجات تسلیم کر و بیور کبر
 که ای بجانیه پروردگار فرود شفق علیه آفرز کار فرود لب مھر بانم حضرت رحمان
 کوز لکر کرماندر و بیور ککر مانده شع سوزاندر و شعله سی داغ نمایاندر جانلر قربان
 اولسون کونکلر سوزان اولسون حسرتلر یه پایان اولسون استیاقم شعله فاران
 اولسون فضل و غیایمى مبدول الیه و رحمت و عاطفیه مشمول الیه و حضرت
 الوهیت تنک شان عظمتی اشکار الیه هر نه قدر چاره یز آواره یز افتاده یز
 سن کبریک رحمان و رحیمک فضل و موهبت الیه معامله الیه ای بار
 مھر بانم جانم و جانم رحمت و جدمم رحیم و رحمانم تریش فریاد مره یز
 رجومم بسن معشوق عیونم بسن محلی طورم بسن مالک لومم
 فرس بسن براسیز رفیقیر ز فقیر بسن ایسر بسن تیر اعظم فلک ایسر بسن
 نوز الیه ملک الملوک جبانم بسن انت الکریم انت الرحیم وانت العزیز القدیم
 هو الله
 ای دوبنده صادق حال اهی فضل یه پایانت و موهبت یه در پی اشکار و عیون
 ع خ ن

وعیان ابواب فلاح مشروح است و صد در اول سماج مشروح سپاه
 ملکوت اجب است که بقوه الهام متهاجم است و شکر باد اعد است که در
 نهایت سطوت بر اقایم قلوب صائل پس ای باران شکر این فضل نمایان کنید
 و بجان و وجدان وجد و طرب برانگیزید و جام لبریزی بدست گیرید
 رستخیزی برپا نماید شادمانه کنید و کامرا ترویج آئین رحمانه نماید و علیکم
 التحية و السلام مع

- نسو الله

اللهم ما ذا العظمة والكبرياء والعزة والعلو لغربن آء وتوید تشاء وتهدی
 من تشاء و تحرم من تشاء و تحیی من تشاء و تمیت من تشاء قد خست لفضلك
 عبادا خلصتهم لوجهك و وجههم الجمالك و استسهم بطلبتك و بعثتهم
 من مرقدهم منادین لا اذکر تعبدین الا کلماتک مر و عین لدینک و یحییین
 للقلوب الخالدة عن نار محبتک اولئک نجوم هدایتک و سراج موهبتک و معالم
 دینک و شعار شریعتک و اعلام هدایتک و مواج بحر موهبتک هم اشرف الارض
 و هم سیرت اجمال و بهم سمرت البحار و نسفت الراسیات و اتمزت البقاع
 در ویت السهول و انحر وان و الذیاب و بهم فاضت الشحاب و انبتت ساهرة
 الریاض صل اللهم علیهم و دام الوهبتک و لقاء ربوبیتک و ابدت لطلبتک

وسرمدية حكومتك اللهم ارفع اعلامهم و قدس اسمائهم و نزه نكارهم
 و طيب اسرارهم و فجر عيوبهم و كفر ذنوبهم و حسن شوخهم و تمم سرورهم
 و اجلبهم من ظاهرات توحيدك و مطالع اسرار تفريدك و مجامع خلاق
 تفتديك و منابع عاين عدلك و مصايد اسرار تعاليمك و منقطع عين الدنيا
 و ما فيها و متبھلين الاملوك انك الالهى طعنين بنا انك بين الملأنا شرين للو انك
 بين الورى سادين باسمك فى المحافل العليا بشرين انظورك فى الجمع التامة
 الاولى انك انت رب الملك و الملكوت و لك العزة و كبروت تعظي مرتشا
 و تمنع عن تشايعك و تدل من تشايعك انك انت الكريم الرؤوف الوهاب
 ثم انك يا الهى بموسبتك التى خصصت بها عباد امن الملأنا الاله على
 و انك منهم فى خبايا مجرك فظيل طلعة رحمتك فى الاخرة و الاول ان يكون
 ظهير العبدك الفقير الذى اتى بكل شير ارب انك شير جمالك و تسخير
 بايك و سمير ذررك رب اجلبت رحكيميا فى مقابلة اهل الحموى و حاجرا
 حصينا فى مقابلة كل من ضل و غوى و انجده بجمودك يا رب الاخرة
 و الاول و جعل كلمة هى اعيا و كلمة اهل الشىء هى تغلى رب انك فى وحشة
 و جالسه فى كربة و تحتن عنديك كل اشرون و الاحوال و البصره بلكمة التنصير يا
 ذا الجلال و الاكرام و قدر له كل خير و الملأنا الاله على انك انت مالك الاخرة و الاول

والاولی باری ای ثابت بر پیمان بفضل و معرفت حضرت احدیت مطهرین
 بهش و بعون و عنایت او موافق زبیرا عاقبت منصور می نظهر و نظوری و کرم
 چون مرغ سحر در این کستان آغا زخمه و آواز کن و بادیع احسان دسار شو
 اینگی بید کن که ساسع اهل ثناء اعدا کنند کردد و کلبا که بزبان مرغان جمین ابھی
 به پرواز آید به تبلیغ لسان بلبل و بکلمات نبوتی منسوب من کن سخن
 بتأییدات الهی باش و تسمیق بفضیلت غیر استنهای عنقریب ملاحظه نما
 که جزو حیات و جوش سخات فتوحات روحانیه نماید و کثرت قلوب و اقلیم
 روح بکشاید این نفوس سپاه آگاهنده تباہ جان بخشند مہم نمند
 شفای دل و جانند و هر درویدار در مان کردند سیفشان کلمه الله است
 و سرشان تقوی الله را ایشان کلمه توحید است و ایشان جہر تقدیس
 و تشریح توکل سخن کن و توسل با وجود و تقوی را بایه و قدر رحمان و غری روحانی
 و فیضی استمانی و توحی قافی و تشریح روحی و بیایه فضیح و بیایه بدیع و لسان
 بلبل در آتش مابوس و تبلیغ امر الله کن این نفوس معدوده غیر محسوسه
 از بحر خردان اهلمانند خود را محروم نمایند و جوش را بایوس کنند و فوف
 تر بچشم خسران بسین قوه میافرا که معاف و مست تواند و فیض تیر افاق ترا
 که تواند منع کند این نفوس در ظلمات و لکن افق ابدیع روشن و این زبان عاقل

مرغان کلنجارند و لحقیه پیمان کلشن جان را سکه از کفستان
 عهد نشکر کرد که در هر دم صد هزار نامه اسرار ایشار نماید کن مضمناً
 بذکر ربک و فضل مولاک ان ربک بک لوف رحیم غغ
 الله ابھی

ای شاه مینان سپاه ملکوت ای وجود جبروت اعلی متابع از
 عالم بالا در مجرم است صفوف و الوف مل عالم اوله متواله جو رو مدوم و
 افواج چون امواج متصل و جویش بر خروش مترادف با این سطوت قاهره
 و شوکت باهره و قوت غالبه و قدرت کانیه است غفیر خضعت الاعیان
 و دلت الرقاب و خفت الاصوات تخف باید قل سیر و فی الارض
 فانظر و کیف کان غبت المکذبین صد هدر مرتبه تجریده
 و شهود و واضح شده با وجود لیس با بنس هو خطایمانند و خبط و
 کمی کنند قدری باید ایل دستور قرآن تلاوت نمایند و دقت در قصص و
 اوله کنند و در آیه مبارکه جن در حالک مخرم من الاخراب
 فکر نمایند بنظر عقل متدکرا و بخشی کوه الحمد له ان شمع روشن
 محبت اله در شبستان منهد و ستان بانوار ثبوت و ریح چنان بر هر
 که انجم را ایشا بشمع شد غفیر باره تا مید را چون انوار شمس برنی دا

آیات نصرت جمال غیب را شرح و شکر شایسته کنی آنک ملوکت الهی
 شنوی و نعمه یاشیری بربری و مالک و حسنین نجیبین شنوی و نیاز
 الیوم ایها المجرمون ملاحظه کنی باری که رحمت را بر اعدا کما لیه برسد و عطر
 تقدیس امر الله را نشکر کن و مجمع روحانیان را در انسان جهان کرم کن
 که صوت کبیر و تهللش بمجامع ثا اعلا رسد و آنک تو حیرت بر سماع
 اهل ملکوت الهی و اصل گردد و لهما عبدک و عدل ثابت علی ایشان

بقوة نیر الآفات ع ع

سُو الْاَلْبُهِی

الهی الهی کین بلع لسان و کین تخرک بنایه و ان اجرت تموج موج العظم الام
 و سید ظلم کالجیظ الازهر المتفانم و شدت علی الامور و صافیت سینه
 کانهما بحر عظیم لیس لها شکر مقدر و ان تجزع فیها کادس السلا فیکمل ان
 و زمان و حترق نیران الباساء و الصرا و کل وقت و ان منها الهی
 هذه الکاس المحض التي سقيتها فبهذه الايام من يدقضاک المحترم
 و قدرک المقدر و رحمت دعوت عبدک سلمان العرفان الی ملکوتک فاجاب
 و فقه الیک بارت الأرباب و اجرت فی جوارک و اذکرک من الأحرار فی
 و اناک و کنتی خائضانی سحر بحرمان عن صباک و انما نأی تیر البحران

عن لقاءك اربت بذراعك الذي آمن بك واياك واستشرك من انوارك
 وكشف من اسرارك وامن بجبالك الاعلى واستقل فيقل سدرتك المستهي
 وشرب كل شاة ما من يساقي لعطاءه الا ان انجذب بفجات ملكوتك الالهجي
 وسرع المشهد للقاء وحضرتين يديك خاضعا خاضعا متصدعا شتعا
 متجذبا فائزا بالاصغاء وسمع الخطاب ونطق بالصبوب وتولد من نور الالجاب
 ودان شهده الوصال وغل من صهبا مشاهدة الجمال في سرادق الجلال وتوجه
 الالعدوة القصوى جنوب الغبراء وادى بانسك ونطق بربناك ودعا
 امرك وتبين برناك وشهر اثارك وكشف اسرارك وهدى تجاه المعين
 عذب غياتك وادخلهم في جبا هدايتك وتوزر البصائر بموارمهم مستك
 وصفي قلوبهم بطهور الطافك فرجع الالمتشرشراك وعاذ الالمطلع
 انوارك وكشف فيقل قبلك النوراء طائف حول مطاف ملاك الاعلى
 مقبلا تراب عتبك العليا ساجدة الترتبة لبقعة المباركة البيضاء الا ان
 ارتحل الالجوار عفوك وغفرانك ودخل عند نزلك سجودك وحامك اربت
 ادخله في جبا مجدك وحقيقة قدرك وراض ضاكر وارزقه لقاءك وانك
 في جوارك وارزعيه كاس الطافك وادم عليه موائد موافقك وحمد لوزا
 في الافق اللبسين واعل درجته في العنسين انك انت الكريم الرحيم ع

هُوَ الْأَهْبِيُّ

يا من تفضل بجل الحق فاض الله عليك مجال الفضل وعطاء كثرتك
 عن اعين المحجبين العطاء وايدك كجزء من الملكا على سجان من كثر القناع ^{مستحبة}
 سجان من اشرق الأرض بنوره واصابت اسماء سجان من انشاء
 الخلق بجدي وحى الموتى سجان من شرب الخمر ونشر الوري سجان من
 مد نصر اطروضع الميزان وحاسب من في الوجوه في يوم القامة الكبرى سجان
 من اجار المحضين في جوار جهنم العظمى سجان من ادخل الموحدين
 في جهنم اللأوى سجان من نكل المحجبين في نار نظمي سجان من
 ادرد الموتى على منال الهنا سجان من ادان المرابن صيد العويّة
 والضلالة والعمى سجان من اعدا المشتاقين في محبة النوراء سجان
 من عذب المهضين في حميم الغصاء سجان من النطق الصادقين بالمشاء
 سجان من ابل الكاذبين بالخر في محافل الهدى سجان من طبع لمح
 واثرون من الركة الاعلى سجان من افاض عنام حرمه عبد الشرى
 سجان من رب الوجود تبرية الروحانيين الصلبيين من ملكوت اوانى سجان
 من احب الوجود ونجات اهل استجوى في النشأة الاولى سجان من نور
 الأرجاء واصفاء الأسماء وعطر الافان وعمم الأشرار وحير الأعدان ونفخ

روح ابحاث في ميكل الامكان بحب ووفان وربني الوجود الغيبس الكود وان
 اليه اسان وايد القلوب وتيد البنيان المرصوص بزجره يد من قوة
 لهي ثمان وجعل الثمين فخرين بااتهم ومطمئنين بفضل مولاهم
 واقام على لهنزلين قياسته الايمان سبحان من غاب في نقاب الجبال تحجب
 بحل الغياب في هوية ملكوته الغائبة عن الاحسان سبحان من ادم
 فيض حيرته واستمر وجود ملكوته ودام اشده واستدام طوع الزاره
 من افق الغيب على اهل الوفان ع

هو الاكفنى

لهم ما يؤمن ومهذب ومعتدى وسائ زلايا الهى تستغفاني غمار البدياء
 واستغفاني سجار الزايات ويمور منها على امن السلام ويومج منها على تعلمم تخضم
 النفس وان الشهام مفقوة والاكسنة مصورة واسيو مسولة و
 الهجوم من كل ابحاث القاصيه والذاتيه والى فريده حى جرح صريح على
 ذيل بين طلساطيه واهم عاتيه ومع ذلك تقدر على مصاص قاصيه للظهور
 وغالبته على ظلام الديجور شاقه للجرب قاطعه للقلوب منها مصيبة
 عبدك الذي انشئت في مهد غنايتك وارضعت من ثدي رحمتك ورتبت في حجر
 موهبتك وارشدت في حضن بدائتك حتى خدته بنفخاك للدينتك

وشرفه لعلناك واسمعه خطابك وحملة كتابك واسلته الى الدير بفتح
 الأماز والألواح والأسرار وحبته بريد الكلامك المجد ووسيط الأصيل
 كتابك الأكرم فشمه بالهي عن اذيانك بحمد السليخ ولم يال حجة البسعي
 في المهامه واسباب ولم يقصر بالوعظ في البوادي والصبياهي والبراري
 حتى ارجل زبرك وصحائفك الاحباتك والتمني قميص الواحك على عهد صغابك
 فاراد بصير اكل عين ابيضت من البكاء في فراقك وتعطر كل شام استعد
 لاستئمان نجات قدرك وتابعت بالهي منه بده اخذت الباهرة
 في يد نيك الاهرة وهو حال الألواح بشيرك وقاصد الأقاليم تعليمك
 الان هاجر بقدرك وقصاك الى ارض استمر نشر نجاتك واعلاء كلمتك وظهور
 برهانك وهو اول من جعل صحنك للساير ابحاث ونشر بالهي تلك النجات
 وشرح قلوب احبابك بالبيارات ولما ارسلوك بحجيرة لمسرفون الى هذا الجن
 المحترم وطلعوا عنك الشهاب الا الذين احترقوا بما رحمان في سائر الأقاليم
 القاصية لشعور فقصك ذلك القاصد العنبر ولم تأخذ لومة الجحور
 ياربي العنبر فذل حجابك الأعظم وورد عليك قلب عاقن وفواد مضطرم
 ودمع سجم وسبر منصرم وشرف يا محبوب المثل حطى بحضوره وكحل
 برب عتبتك الظاهرة الزكية في عين قريحه منخرة الذموع ثم رسلته

اجابك الذين قرحت عليهم من الكجا في فراقات وحسرت قلوبهم باراجوي
 في جبرائك ونفتت الكبادهم من نيران الالسي فستعين الأخرى وجملة
 الألواح المرسولة الا الأتباء في اقاصي الأرجاء ايرتبطى لسببها وقطع الصخر
 وتجاوز البحال والبحار والخصاب وتبع رسالك ففتح قلوب حستك
 وشرح صدور صفواتك وحلهم الخفين بذكره وعتبتك وتشفين في
 حضرتك وتوالت يا الهي منه هذه المساعي العظيمة وتابعت منه هذه
 العظيمة وتوقن بالقبول المشمول والأصغار والخطاب وصدور الألواح وحصول
 الغورا العظيم في كل صباح مساء ايرتبط وجهي في الملا^{العلية} وعظم شاميه
 بنفحات القدس في جبروتك الالسي وادخل في ملكوتك الالهي وشرفي للقاء
 واسكن في جوار رحمتك الكبرى وانه الموهبة العظمى وظل عليك ربه
 واسقمه من كاس التسنيم في احد النوع العبا والسبيل حل الغفران والاحرن
 في الرياض العيا انك انت الاليم وانك انت الرحمن الرحيم ع ع

هو الله

اي كوكب ج غلت اهل نجوم كويند يعني ريهيتون قديم كه كوكب
 بلاغت فصاحت وبيع وبيان عطار دست وجرش حوزا چانچم
 شاعر عرب كفته اما حخرة الوادي اذا ما زوجت واذا ظف

واذا انظفت فانتهى الجوزاء حال معلوم منه ستاره نصبت
 ونجم باغت بروج نيز سرفت نه عطار دست جوزاء بلكه تير با بان نظم و
 و كوكب طلع شعر و نسا نرياست و جبرئيل سيار كا هي قطعته ايا
 و كهي خطه اروپا و اسيد و اريم عاقبت شيرس استقرار در افق بلكوت
 ابي و لهبا عييك و على كل ثابت على ثمان العظيمة ع

سؤال الله

ايها العصبه المؤيده سبحو من بلكوت الابهي طوبى لكم بما اجتمعتم في ظل كلمة الله
 و اديتم الى كنف ثمان الله و اراحت اسمكم بالخلود في جنبه الابهي و رحمتم من
 النعام الهاتبة من محب عبادة الله و متم على خدمته امر الله و شيرين الله و علاء
 بكلمة الله و من فضيلت التمسيس في تلك الاعضاء و الارهاق و العجز الهباء ان القوه الكلية
 الا الهوتية تغتفك فيم لفيوضات من روح القدس و تؤيدكم بامرهم برعين الوجود
 يا عصبه ثمان ان ابحال الابهي و عدد الاحياء ثمانين على اسيان
 بالنصرة العظمى و الثمانين يد لقوى سون ترون لمجكم لتور لم انا ابا حرة
 في الغلوب و الارواح متكوا اذيل رداء الكبرياء و اذبلوا اجدكم في تروج ثمان الله
 و الاشغال ما بحسبه الله حتى يترفقوكم من نجات الخوض لى تتشرف من طلب

عبد الجهاد شبتوا الأقدام وثودوا القلوب وعمدوا على الفيوضات الأبدية
 التي تستنبح عليكم من ملكوت الأبهى وأعموا أن أنوار الجهاد ساطعة عليكم
 حين اجتماعكم في محبت النوراء عليكم بالاتحاد والأخلاق عليكم بالإيلاف
 والأدب باط حسي تكونوا نجوم الثريا وعمود الأزرار النوراء مشددين الأجسام
 والأرواح بهذا تسر بنا نحم ويلوح برناكم وتظهر نوحكم وتمتثل نفوسكم
 وعليكم العزيمة والشداء وعند ما خلون محلل شور الرواح والروايد المنايا
 بغيب خاف من محبت الله وسان طاهر عن غير ذكر الله حتى يؤيدكم شديد القوي بالشفاعة
 الهى الهى سخن عباد خالصا وجوهنا لوجهك الكريم ولقطعا عن ذلك
 في هذا اليوم العظيم وجمعنا في هذا المحل الجليل متقين الأراء والنوايا متحين
 الأهكار في علاء كلناك بين الورى ربنا اجعلنا آيات الهدى ورايات
 دينك لمسين بين الورى وخدمته يثاقل العظيم بارنا الأعلل بمظاهر توحيدك
 فى ملكوتك الأبهى وكواكب ساطعة العجبر على الأرجاء رب اجعلنا بجزر اسلام
 بامواج فضلك العظيم ونهوار اذ فقه من جبال ملكوتك الكريم واثمار طيبته
 على شجرة امرك الجليل واشجار امرت حرمنا ثم موتهك في كركبك البديع رب
 اجعل لرواحنا سلقه بابات توحيدك وقلوبنا مشرحة لفيوضات تفريدك
 حتى تتجد اتحاد الامواج من البحر المواجه ونفقن القفان الأشعة الساطعة من الشراج

بوسه

الحکم تبارک العالی العظیم

بنیاد کبریا

فی صون جانک

انگشت جانک

و اعظم من الاعمال

و اعظم من الاعمال

بالمعظم علی السواء

بوتهدر علی ما

و القدر علی الامکان و القدر علی الامکان و القدر علی الامکان و القدر علی الامکان

کنت الشیء بالبدایه و القدر علی الامکان و القدر علی الامکان و القدر علی الامکان